بتوفیق سلطان عزشان فرمان روای آسمان و زمین
اخبار حالات کارزار ستیز آویز عساکر بیکران وقائع صحیح لاہور و ملتان یعنی
تاریخ پنجاب تحفۂ احباب
تالیف مرد میدان سخن فارس مضمار این فن که آرائی و تعلیم منشی عبدالکریم
بحسن سعی حاجی شمس الدین و محمد حسین [illegible] انطباع

فهرست تاریخ پنجاب تحفهٔ احباب

باتمام رسید

بسم الله الرحمن الرحيم

حملهٔ اول تاریخ پنجاب

الحمد لله الذی جل عن الشبیه والنظیر وتعالی عن النصیر والعدیل ومن شانه تؤتی الملک
من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء لا یدرک ذهن البشر حکمته البالغه
ولا یصل فکر بکنه قدرته الکامله والصلوة والسلام علی سیدنا
خاتم النبیین وخیر الخلائق اجمعین وعلی آله واصحابه الاتقیاء
الابرار والسادة الامجاد الاخیار وبعد بر شائقین اخبار و آثار و طالبین تواریخ
و سوانح اعصار مخفی نماناد که چون وقائع و محاربات سکهان ریاست لاهور با سرکار دولتمدار
انگلشیه بزمان ما بوقوع آمده و مردم هندوستان خصوصاً باشندگان شهرها که از شوکت و صولت
سپاه انگریزی واقف و آگاه نیستند که بزور پنجهٔ بهادری شجاعت و قوت دولت و حکمت
قلعهٔ کوه قاف را چون کاه از بیخ و بن بر میکنند و در بحر محیط بر اکب رانی آتش میزنند لهذا
اقوال عوام کالانعام را شنیده و بران وثوق و اعتماد کرده غلبهٔ سکهان بر افواج انگریزی بیان
می نمودند و حالانکه از روی اخبار دهلی و آگره که از روی اخبار انگریزی و چتهی های افسران فوج
مینوشتند بر عکس آن معلوم میشد و اکثر احباب اصدقا از راقم آثم محمد عبد الکریم منشی

دچو یای حال این جنگ میشدند بدین خیال که این راقم برائی دریافت حقیقت حال آن رزم
ویگار اخبار مطبوعه چند چاپ را می طلبید و نیز زبانی صاحبان عالیشان می شنید و بر وقت
ملاحظه اخبارات خلاصه محاربات پنجاب را در فارسی مینوشت و تا مقدور خود هر خبر را
تحقیق نموده باختصار بسیار مندرج میساخت و چون اهل هندوستان برا فارسی مطبوع
مرغوبست لهذا از اخبار اردو درین زبان ترجمه نمود و غرض ازین تسوید در انوقت
آن بود تا مردم مذکور را از خواص و عوام بر حقیقت این محاربات اطلاع و آگاهی
دست دهد که غلبه و ظفر کراست و شکست و هزیمت کیست و این مختصر مشتمل است بر دو
حمله حملهٔ اول در بیان جنگ فوج خالصه لاهور با سرکار انگلیسی و حملهٔ دوم در محاربات
سرکار مذکور با دیوان مولراج بمقام ملتان و با شیرسنگه و چترسنگه و دیگر سرداران سکهان
در دوآبه چناب و جهلم و چون این همه جنگها در ملک پنجاب واقع گردید لهذا این
مختصر **بتاریخ پنجاب تحفة للاحباب** موسوم گشت احیاناً اگر در خبری و یا
بعبارتی خللی و فتوری واقع شود صاحبان والاهمم عیب پوش عذر نیوش بنده را
معذور دارند زیرا که خبر احتمال صدق و کذب هردو میدارد و انسان مرکب از خطا و
نسیان است و هو الموفق للصواب **در بیان اصل سکهان و طریق و مذهب**
ایشان در عهد بابر پادشاه فقیری مشهور به نانک شاه در ملک پنجاب پیدا شد چون
که تارک دنیا و مرد عارف بود و در مذهبی تعصب نداشت خلق انبوه معتقد او گشته
بعضی مرید و بعضی چیله او شدند و کسانیکه چیله او شده بودند مثل او دنیا را ترک کرده
بخدمت او حاضر میماندند و در زبان پنجابی سکه چیله را گویند و پیر را گرو و لهذا آن گروه
که چیله او شدند مشهور بسکه گشتند و همچنین بکسانیکه از هنود این طریقه و روش اختیار
کنند سکه میگویند و نزد نانک شاه هندو و مسلمان برابر بودند یکی را بر دیگری ترجیح
نمیداد و لهذا از هندو و مسلمان هردو معتقد او بودند و او در نصایح و موعظت بزبان پنجابی

اصل سکهان و طریق و مذهب ایشان

کتابی نوشته است سکهان آن کتاب را گرنت گویند و این کتاب نزد فقرای نانک شاهی
موجود است سکهان تعظیم او بسیار میکنند و بوقت خواندنش بر رحل چوبی می نهند
و بدون طهارت که در طریقهٔ ایشان متعارف است گرنث را مس نمیکنند و غلاف آنرا
از کمخواب و مشجر میسازند و در حروف ناگری بخط واضح مینویسند و آنرا مطلا و مذهب
می کنند و سامعین از فرقهٔ سکه گرد قاری آن حلقه کرده و با ادب نشسته بخضوع
و خشوع سماعت آن میکنند و خواندن و شنیدنش را ثواب عظیم میدانند و اکثر معتقدان
ایشان برای فاتحه و نذر نانک شاه کراه پخته کرده هم درمیان خود را میخورند و کراه عبارت است
از حلوای میده و شکر و روغن گاو مساوی الوزن که در ظرف کلان آهنی گشاده که آنرا
در هندی کراه گویند پخته شود و بجز گوشت گاو لحم همه جانوران را از بهائم و طیور متعارفه
میخورند و طریق ذبیحه در مذهب ایشان نیست جانور را خفه کرده و یا بشمشیر کشته میخورند گویند
اکالیان از اولاد پسر نانکشاه که اکال نام داشت هستند لهذا سکهان ایشان را مرشدزاده
خود تصور کرده بسیار تکریم و تعظیم آنها می کنند و اکثر لباس اکالیان و سکهان
نیلگون میباشد و ازار ایشان از بالا بسیار عریض و پهن و از پائین بغایت تنگ
که پای ایشان بدشواری دران میگنجد و ازاربند مثل رشتهٔ ازار دراز میباشد آنرا حلقه کرده بطرف
پهلوی چپ مثل پالهنگ اسپ می آویزند و دستارشان بلند و بندش آن بوضع هیئت
کرا[illegible] مجوف باشد و اینچنین دستار را در زبان ایشان کهک گویند و از صباح تا شب
بر سر میدارند و بوقت خواب از سر جدا می کنند و بالای دستار دو تا می پیچند و بر دوبال حلقه آهنی
عریض مثل نعل اسپ که آنرا چکر گویند میگذارند و این حلقها از قسم حربه است که بوقت جنگ
بران حریف را میزنند و تمامی سکهان موی تن از سر تا پا نمی تراشند و همه درشت خو بد مزاج ظالم
می باشند هر کس از اقوام هنود سکه شدن میتواند در عهد مهاراجه رنجیت سنگه هزاران هنود سکه شده
داخل فوج خالصه گردیدند فوج خالصه عبارت از آن که دران کل سپاه و افسران از فرقه سکه باشند

پس معنی خالصه آن شد که دران فوج سوای سکهان آمیزش فرقه دیگر نیست یعنی خالص از آمیزش
غیر است و فوجیکه دران غیر فرقه سکه از هنود و مسلمان باشند آنرا فوج آئینی گویند و رئیس لاهور
عزت و توقیر فوج خالصه بسیار میکرد زیرا که همقوم و محل اعتماد او بود و در باب شان نسبت
فوج آئینی بسیار میفرمود گویند سبب عداوت سکهان با مسلمانان اینست که در وقت شاهجهان
یا عالمگیر پادشاه دهلی شخصی گرو گوبند نام از خلفای نانک شاه در پنجاب پیدا شد او برخلاف
روبیه و طریق نانک و دیگر قائم مقامانش بسیار زر دوست و جاه طلب و در جمع کردن مال
و دولت خیلی حریص بود اول پیشه قزاقی و قطاع الطریقی میکرد و هرگاه جمعیتی کثیر از مریدان
خود بهم رسانید بر قریات و شهرها تاخته آنرا غارت می کرد و چند بار فوج پادشاهی که برای گرفتاری
او رفت از وی مغلوب شده باز آمد و کاری نکرد و آخر بسعی و کوشش تمام او را گرفتار کرده
و زنده در قفص آهنی بند ساخته با دیگر رفقای او بحضور پادشاه آوردند و بحکم پادشاه هر روز
یک عضو او را می بریدند تا اینکه او را مثله کرده قتل نمودند و همچنین همراهیان او را بعقوبت تمام
کشتند و این ظالم سفاک یعنی گرو گوبند بر هر شهر که میتاخت بسبب شدت عداوت با مسلمانان
ذکور و اناث حتی که اطفال صغیر ایشانرا می کشت و زنان حامله را شکم میشگافت الغرض از زمان
مقتول شدن او مریدان و پیروانش با مسلمانان عداوت شدید میدارند و علی الصباح در معابدگاه
خود رفته بعد پرستش در حق مسلمانان بد دعا می کنند و بزبان خود میگویند واکرو دی فتح و ملیچه دا ناس
یعنی فتح با تعین گرو گوبند که عین فتح گرو است باد و مسلمانان نیست و نابود شوند و چون بسبب
ضعف سلطنت دهلی و وقوع اختلال در حکومت سلاطین بر این فرقه سکه بر تمام ملک پنجاب و
اطراف مسلط شدند و زور و قوت گرفته بر مسلمانان آنجا انواع ظلم و بدعت کردن آغاز نهادند و اکثر
بهانه جسته مال و اسباب اینها غارت کرده نفوس ایشانرا قتل مینمودند و مساجد پادشاهی بسیار را
خراب و ویران ساختند و ممانعت اذان با آواز بلند و گاو کشی در تمام ملک پنجاب نمودند و
بیرون شهر امرتسر که آنرا انبر سر نیز گویند و آن مقام مکان تجارت است قلعه محکم احداث نمود

بنام گرو گوبند مذکور نام آن گوبند گره نهاد و رنجیت سنگه ترکات و تمام خزانه خود را در همین قلعه
می نهاد و در آغاز ریاست رنجیت سنگه اکثر عمائد و معتقدان فرقه سکهان در امرتسر
میماندند و لاهور فرودگاه افواج سکه بود که سردار مذکور آنرا دارالملک خود ساخت چنانچه
اکنون تمام قلمرو او را تعبیر بریاست لاهور می‌کنند و آنچه زبان زد عوام و مردم بازاری
بود که در قلعه گوبند گره کرورها روپیه رنجیت سنگه جمع است بالکل دروغ برآمده چه اگر بقدر
یکدو کرور روپیه هم در آنجا میبود اهلکاران سرکار لاهور را در ادای پنجاه لک روپیه نقد منجمله
یک و نیم کرور روپیه تاوان مندرجه عهدنامه که ذکرش خواهد آمد دقت و دشواری رو نمیداد
و بعوض کرور روپیه ملک کشمیر وغیره را تفویض سرکار انگریزی نمی‌نمودند در بیان حال
مهاراجه رنجیت سنگه و اولاد او و بغاوت و سرکشی سکهان مخفی مباد
که بقای ملک و دولت موقوف و منحصر بر حسن انتظام و تدبیر رئیس و اهلکاران او و پیروی کردن
بآئین مروجه و بر اتفاق با یکدیگر و هم بر پایداری عهود و مواثیق با رؤسای جلیل القدر و ضبط و ربط
بر فوج و رعایای آنجاست و هرگاه در یکی از امور مذکوره بسبب غفلت رئیس و یا بجهت ضعف او
فتوری راه می‌یابد انواع مفاسد و بی‌انتظامیها در آن ریاست پیدا شده باعث تباهی و بربادی ملک
و دولت میگردد و مصداق این مقال حال ریاست لاهور است یعنی تا که مهاراجه رنجیت سنگه زنده ماند
رعایت و پاسداری جمیع امور مذکوره نموده ملک خود را بکمال رونق و سرسبزی رسانید و تمامی افواج
و افسران ملازم خود را مطیع و منقاد میداشت حدیکه از فوج خالصه آئینی و سرداران ایشان را
طاقت و مجال نبود که از حکم او تجاوز و سرتابی کرده مصدر شر و فساد شوند و هم پاس و رعایت
عهدنامه که فیما بین سرکار او و سرکار انگریزی در سال یکهزار و هشتصد و نه عیسوی تحریر یافته بود
بدان مرتبه می‌نمود که اهالیان سرکار موصوف از وی بسیار راضی و خوشنود بودند چنانچه مراسلات
و مهاداوات از طرفین جاری می‌ماند و همیشه کنور کهرک سنگه و شیر سنگه پسران و کنور نونهال سنگه
نبیره و دیگر ارکان دولت خود را بتاکید موعظت و وصیت می‌کرد که بعد من ابقای

ابقای سررشتهٔ دوستی و اتحاد با سرکار انگریزی و هم رعایت عهدنامهٔ موثقه فیما بین دو سرکار
را مدام مثل من ملحوظ خاطر داشته باشند و هرگاه کدام افسری از افواج انگریزی برای ملاحظهٔ
حدود و افواج متعینهٔ مقام لدهیانه و فیروزپور بدان طرف میرفت نذر فیض گور با کمال
محبت و اخلاص پیش آمده و وکلا را برای احوال پرسی با تحائف و هدایا و لوازم ضیافت
فرستاده محرک سلسلهٔ محبت و اتحاد می‌شد و بذریعهٔ مکاتبات اشتیاق ملاقات فیما بین را
ظاهر مینمود چنانچه لارد ولیم بنتنک بهادر گورنر سابق بپاس خاطرش عنان توجه بدان سو
منعطف ساخته در مقام مناسب ملاقات یکدگر مسرت اندوز شده بودند مگر افسوس که مهجور
دانشمند با اقبال داعی اجل را لبیک گفته سفر آخرت گزید گویند عمرش پنجاه و هفت سال
بود و تا سی و سه سال ریاست کرد و بعد او کهرک سنگه اکبر اولادش بر مسند حکومت و فرمانروائی
ملک موروثی خود متمکن گشت مگر او را اجل فرصت نداد که ازین ریاست متمتع شود از
مسندنشینی او شش ماه گذشته بود که در عمر چهل و پنج سال بیمار شده راهی ملک عدم گردید
طرفه بداقبالی خاندان مهاراجه رنجیت سنگه این شد که کنور نونهال سنگه پسر کهرک سنگه متوفی که
جوان نوخاسته و بحلیهٔ فهم و فراست آراسته و پیراسته بود دفعةً ازین جهان سست بنیان
درگذشت گویند بعد از سوختن لاش پدر خود بر کنار دریای راوی چون معاودت شهر کرد
و سواری او بدروازهٔ شهر رسید بسبب هجوم فیلان سواری امرا چندان چپقلش و ازدحام در میان
آن دروازه شد که فیل سواری نونهال سنگه باهستگی تمام میرفت و درچنین حال مردم
توپخانه برای شلک تهنیت و سلامی موجب حکم او یکبارگی صد و پنجاه ضرب توپ را که از
پیشتر قریب دروازهٔ مذکور جمع کرده بودند سرداد ناگاه از قضا و قدر بصدمهٔ صدای توپها
سنگی آن دروازه بر وی بیفتاد و همان ساعت طریق عدم و فنا پیمود افسوس که آن
نهال نوکه هنوز از شجر زندگانی برنخورده بود به تندباد اجل از بیخ و بن بیفتاد رنجیت سنگه
حین حیاتش بشاهدهٔ آثار رشد و دانائی او توقع داشت که بعدش انتظام ملک لاهور را

خوبی خواهد کرد لهذا او را ولیعهد کرده بود و کهرک سنگه که بظاهر و بنام مسند نشین آنجا
بعد فوت رنجیت سنگه شده بود مگر خود را نایب و پیشدست این چنین فرزند لایق و دانشمند
انگاشته بصلاح و بصوابدید او انتظام امور ریاست میکرد و بالجمله هنوز عمرش از بیست سال
تجاوز نکرده بود که برفاقت جد و پدر خود ره سپر ملک آخرت شد و آنچه سابق نجومیان
و طالع شناسان برای خوشامد رنجیت سنگه در حق همین نونهال سنگه میگفتند که این پسر سکندر
طالع پیدا شده است در تمام روی زمین عمل خود خواهد کرد محض کذب و دروغ برآمد
ریاست لاهور نصیب این بیچاره نشد چه جای حکومت هفت اقلیم این همه امور وابسته
تقدیرند کسی را اطلاع بر غیب نیست الغرض بعد قضا کردن راجه کهرک سنگه و کنور نونهال سنگه
چنانکه مذکور شد شیر سنگه خلف دومی مهاراجه رنجیت سنگه که مرد شجاع و صاحب جود و سخا
بود بر مسند حکومت لاهور متمکن گشت و این هر دو پسران رنجیت سنگه که یکی بعد دیگری
فرمانروای ملک موروثی خود شدند مدام مثل پدر خود لوازم محبت و اخلاص نسبت بسرکار
انگریزی مرعی و ملحوظ میداشتند چنانچه در عهد حکومت مهاراجه شیر سنگه افواج انگریزی دفعه اخیر
بسرکردگی جنرل پالک بهادر در میان ملک لاهور شده از راه دره خیبر بکابل رفت
و بوقت مراجعت از آنجا تمامی لشکر و سپاه انگریزی و بهیر و بنگاه ایشان که در قندهار و
جلال آباد بود بسپه سالاری سه کس افسران یعنی جنرل پالک و جنرل اسمت و جنرل ناټ نیز در
عمل سکهان شده بطرف هندوستان آمد و اهلکاران رئیس مذکور که جابجا معین و مامور بودند
در اوقات عبور و مرور و آمد و رفت عساکر مذکوره لوازم دوستی از رسد رسانی و ضیافت
افسران فوج موافق رتبه هر کس و از همه ساق دیگر باحتیاج سفر قرار واقعی بعمل آورده همه را راضی
و خوشنود داشتند الغرض مهاراجه شیر سنگه لوازم دوستی و اتحاد فیما بین هر دو سرکار را مثل پیشتر قدیم مسلم
و هم در نظم و نسق ملک خود مصروف بود که دفعتاً نکبت و ادبار بر فوج سکهان نازل شد
و مشیت ایزدی خواست که بسا از اکثر بد اعمالی و ظلم و تعدی که بر بندگان خدا علی الخصوص

علی الخصوص بر رعایای بیچاره مسلمانان کرده بودند بنابران بعض فوج سکه که خاص در
شهر لاهور بود باغوا و تحریک بعض سرداران ریاست بلوا نموده و بغاوت ورزیده مهاراجه
شیر سنگه ولی نعمت خود را مع پسر و وزیر او و دیگر بسیار سرداران از کشتند و قیامتی برپا ساختند
زبانی بعض ثقات معلوم شد که وجه بلوا و سرکشی سکهان این شد که شیر سنگه از بسکه فیاض
و مرد عیاش بود دولت بسیار بدادن زنان فاحشه مغنیه و هم در لهو و لعب بسیار صرف میکرد
راجه دهیان سنگه برادر راجه گلاب سنگه که خیرخواه آنخاندان از عهد رنجیت سنگه بعهدهٔ وزارت
منصوب بود از راه خیرخواهی بارها بخدمت شیر سنگه عرض کرد که این دولت مهاراجه رنجیت سنگه
والد شما با بسیار محنت و مشقت جمع کرده بود و شما آنرا رایگان در امور فضول صرف نموده بسیار خزینه را
خالی میکنید شیر سنگه را این امر بسیار ناگوار خاطر میشد چنانچه روزی در گفتگو شیر سنگه از همین قسم بود
شیر سنگه کلام سخت و ناسزا از قبیل دشنام نسبت به دهیان سنگه گفت و تهدید نمود دهیان سنگه
آنوقت خاموش ماند مگر کینهٔ آن در دل داشت تا اینکه شیر سنگه افسری را که جرمی سنگین
و یا در قصاص خونی که کرده بود قتل کنانید برادر مقتول که سردار فوجی بود باغوای وزیر مذکور
مخفی بغاوت ورزیده در صدد آن شد که عوض برادر خود از شیر سنگه بگیرد و سپاه را که تابع او
بود باشارهٔ دهیان سنگه درین امر با خود متفق ساخت تا اینکه آنهمه بر قتل او مهیا و آماده گشته
منتظر وقت و قابو بودند که بحسب اتفاق روزی شیر سنگه غافل از غدر سپاه برای ملاحظهٔ قواعد
فوج در میدان قواعدگاه رفت آن افسر باغی قابو یافته تفنگچه را که پر از گلوله بود از جانب پشت شیر سنگه
سر کرد چنانچه او بهمین یک ضرب تفنگچه همان ساعت مقتول بر زمین افتاد و همراهان آن شقی پسر او را
که غافل از کشته شدن پدر در خانه بود به بهانه بیرون طلبیدند و بمجرد بیرون آمدن او را
گرفتار کرده بر قلعه بردند و مانند گوسفند آن بچهٔ بی گناه را ذبح ساختند و بعد
کشته شدن شیر سنگه حال ورغلانیدن دهیان سنگه را مردم طرفدار شیر سنگه
دریافت کرده بعد سه روز ازین واردات دهیان سنگه را مع راجه هیرا سنگه

پرشش و اوتم سنگه برادرزاده اش که پسر راجه گلاب سنگه بود بضرب بهاهی شمشیر
پرزه پرزه کردند در آن روز فیمابین سرداران طرفدار رئیس و جانب داران وزیر
بسیار کشت و خون واقع شد و تا سه روز از طرفین جنگ توپ و تفنگ و شمشیر قائم ماند
و در بیع بلوا و کشت و خون نه سردار جلیل القدر از طرفداران شیر سنگه و قریب پنجاه
و سه سردار نامی و کارآزموده از نمک خواران وزیر و پنج شش هزار مردم فوج از طرفین
کشته و خسته گردیدند و پسر دومی شیر سنگه را که باقی مانده بود مخفی از لاهور برده در امرتسر
داشتند و حفاظتش نمودند و همچنین یک پسر گلاب سنگه که پتا سنگه نام دارد زنده مانده است
مگر اولاد ندارد و بعد این همه خونریزی و کشت و خون دلخواه فوج خالصه در فکر آن
شد که کسی را از اولاد مهاراجه رنجیت سنگه برای نام بهادر بر مسند ریاست نشانیده
حکمرانی کنند بنابران دلیپ سنگه صغیر السن را که از اولاد رنجیت سنگه است بر ریاست لاهور
معین ساخته با درششی رانی رابطه مختار ساختند و آنچه از زر و اسباب میخواستند بحکومت جبری و
سپاهیگری میگرفتند چنانچه مشهور است که فوج پیادگان خالصه فی کس دوازده روپیه درماهه بزور مقرر
گردانیده از رانی میگرفتند و سوای اتلاف نفوس بر بسیاری از خزانه که بدست شان افتاد
متصرف گشتند و بعد از آن که قرار واقعی عمل و دخل خود در دربار لاهور کردند کسی را از
سرداران نگذاشتند که ایشان را از افعالشان و یا نو را از شور بیجا و خلاف دستور باز دارد
زیاده تر خیره و سرکش شدند و چند سردار باقی مانده که در دربار لاهور حاضر می ماندند بجز تبعیت
و رضای شان دم نمیزدند و اگر احدی خلاف مرضی ایشان زبان می کشود او را از
جان میکشتند چنانچه رام سنگه برادر رانی را که وزیر مهاراجه دلیپ سنگه شده بود قتل کردند
و نزد بعضی از وزرا اندازی راجه لال سنگه آن بیچاره کشته شد بهر کیف چون میدان را از اغیار
خالی یافتند و دیدند که اکنون هیچ یک سردار در امور ما مداخلت کردن نمیتواند هر یکی از ایشان
خود را رستم و اسفندیار میدانست چنان بخاطر شان گذشت که حالا اطراف دریای ستلج عبور کرده در

در ملکهای آنطرف تاراج و غارتگری نمایند **در بیان شروع فساد سکهان**
این طرف دریای ستلج در عمل سرکار انگلشی و وقوع محاربات فیمابین
چنانچه فوج خالصه بقصد غارتگری در ملک سرکاری دفعهٔ اول قریب بیست و یکهزار
سپاه با توپهای کلان جنگی و دیگر سامان و آلات حرب هر قدر که خواستند از راه خود
گرفته رنجور سنگه و دیگر سرداران را طوعاً و کرهاً همراه خود ساخته در شروع ماه دسمبر در سال
یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی از لاهور کوچ کردند و از دریای ستلج که حد فاصل فیمابین
ملک پنجاب و عمل سرکار انگریزی بود بر پل کشتیها که بسته بودند بلا خوف و اندیشه و بدون
پاس و لحاظ ملک غیر عبور کردند و بدین طرف اهالیان انگریزی که غافل از اراده و جرأت
ایشان بودند صرف بدریافت حال شورش و خودسری سکهان و قتل و خونریزی ایشان میان
خودها در شهر لاهور و ابتری و بی انتظامی ریاست آنجا از راه دوراندیشی و تأمل بینی که از
لوازم ملکداری و کشورستانی ست خواستند که اینطرف دریای ستلج در عمل خود در چند مقام
و معابر که بسبب پایاب بودن دریای مذکور که احتمال عبور سکهان ست فوج خود را مقرر و
معین سازند تا فوج مذکور سکهان را که بالفعل بی سر و سردار و مانند شتران بی مهار اند
اگر قصد آمدن بدین طرف دریا در عمل سرکاری نمایند مانع و مزاحم شود چنانچه بهمین قصد
و اراده لارد هارڈنگ گورنر جنرل فرمان فرمای ملک هندوستان بالنفس نفیس خود مع
سپه سالار کل افواج انگریزی گف صاحب بهادر وارد کمپ لدهیانه و فیروزپور شده
و هنوز در تجویز بودند که چقدر فوج در فلان مقام و چقدر در فلان معبر مامور و معین باید کرد و همراه
و گمان لارڈ صاحب سپه سالار موصوفین نبود که سکهان خلاف عهد که فیمابین سرکار انگریزی و لاهور
از عهد مهاراجه رنجیت سنگه منعقد است در ملک ما آمده مستعد فتنه و فساد [illegible] توپهای کلان و دیگر
سامان جنگ [illegible] فوج متعینه چهاونی لدهیانه و فیروزپور و فوج قلیل [illegible]
صاحب [illegible]

و دریافت کردن مقدار فوج مطلوبه از عقب طلبیده خواهد شد و معلوم نیست که این یورش
سکهان در عمل انگریزی بایمای رانی صاحبه یا در دلیپ سنگه شده بود و یا بدون اشاره او
مگر گلاب سنگه میخواست که سکهان در عمل انگریزی رفته با ایشان بجنگند چه او از مقام جمون فوج
خالصه را ازین اراده مکرر ممانعت نوشته بود که زنهار از لاهور بقصد عبور دریای ستلج
حرکت نکنند چنانچه ذکرش خواهد آمد مگر آن مغروران بر خود غلط بر گفته و نوشته
او عمل نکردند و این هم بعید نیست که فوج خالصه از گفته رانی و یا باشاره گلاب سنگه
قصد ملک انگریزی کرده باشند زیرا که این هر دو کس حال مغلوبی و تباهی خالصه
را در مقابله با افواج انگریزی بالیقین میدانستند و از بسکه آن هر دو رئیس مذکور از
دست سکهان شب و روز بر جان خود ترسان و لرزان میماندند بنا بر آن خواسته باشند
که بکدام صورت اضمحلال زور و طاقت سکهان جفا کار آفاکش و استیصال بیخ
و بنیاد شان کرده و مغلوبی و بربادی ایشان بجز مقابله با افواج انگریزی امکان
ندارد الغرض قلع و قمع این گروه بجنگ شد عین مقصود و مدعای رانی صاحبه و گلاب سنگه بود
و عجب نیست که این هر دو کسان بنظر مآل کار و دور اندیشی قبل از جنگ چنانکه در عوام مشهور است
با سرکار انگریزی سازش کرده باشند تا بعد هزیمت و مغلوبی فوج خالصه ایشان را در ریاست خاندان
مهاراجه رنجیت سنگه هم بحال و برقرار مانند و آخر کار همچنان شد یعنی سرکار ممدوح نظر بر عدم شرکت
و شمول رانی صاحبه و گلاب سنگه درین جنگ ریاست لاهور را بر دلیپ سنگه پسرش بحال و برقرار داشت
و نیز دستگیری و حمایت گلاب سنگه فرمود و تا بالکل فوج خالصه مغلوب و مستاصل نشد
از جمون قصد لاهور نکرد و برای حفظ خود وعده های دروغ ابله فریب از جمون بفوج سکهان و سرداران
همراهی ایشان مینوشت که خاطر جمع دارید من خود را زود رسانیده شریک شما میشوم
و فوج خود را هم برای مدد شما میفرستم تا سکهان از طرف او مطمئن شده بقصد او بجمون
یورش ننمایند و گلاب سنگه بعد دریافت حال جمعیت سکهان که هزیمتهای متواتر خورده

خورده و مانند مار سر کوفته شده اند و زور و طاقت در ایشان نمانده و رانی صاحبه هم آنها را
مغلوب دیده از دادن آلات حرب و فرستادن زر بالکل دست کشیده اند و افواج سرکار انگریزی
مقرر قصد لاهور خواهد کرد درین صورت زیاده ازین توقف کردن در جمو مناسب نه انگاشته
بر جناح استعجال در لاهور بحضور رانی صاحبه در رسید و بعد فهمایش همگی مراتب و پس از شکست چهارم
سکهان و رسیدن افواج انگریزی قریب بلاهور مع نذر و پیشکش با دیگر سرداران در معسکر
لارد صاحب بمقام قصور برای معذرت و عفو قصور سکهان از طرف رانی صاحبه حاضر گشته بعد تقدیم
مراتب استدعا و استعفا و اظهار بیقصوری رئیس پیغام صلح رسانید الغرض بعرض و گزارش او صلح فیمابین
هر دو سرکار منعقد شد و اگر او درین وقت نیامدی و واسطه صلح نشدی فوج انگریزی یکسر بلا مانع
و مزاحم در لاهور رفته عمل و دخل خود در تمام ملک پنجاب کردی و ریاست خاندان مهاراجه رنجیت سنگه نماندی

جنگ اول سکهان با فوج انگریزی

در بیان جنگ اول سکهان با فوج انگریزی که در مقام مدکی بتاریخ نوزدهم دسمبر سنه ۱۸۴۵ عیسوی شده بود و گویند سکهان در معرکه اول جمعیت

بیست و یکهزار با توپهای کلان که گوله ده پهره آن دورتر میرسید عبور ستلج نموده و مورچها
بسته بتاریخ نوزدهم دسمبر سال یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی شروع بجنگ کردند درین
جنگ بسیاری از افسران فوج انگریزی و هم اکثر از سپاه ولایتی و هندوستانی شان بکار آمد
زیرا که نزد سکهان توپهای کلان بسیار بود و گوله و گراب آن در میان فوج انگریزی رسیده نقصان
سپاهی نمود و فوج انگریزی با وجود قلت مردم سپاه توپهای خرد که در پلتن ها میباشد با خود
میداشت و گولهای آن تا بفوج سکهان نمیرسید کمند تخفیف بمشاهده اینحال که مردم سپاه ما
از گولهای توپهای کلان مخالف بسیار ضائع میشوند حکم یورش و حمله کرد بمجرد حکم کردن
موافق قاعده مستمره یورش که در میان شان معمول است فوج انگریزی یکبارگی حمله
کرد و از فرط تهور و شجاعت با وجود کشته شدن از تفنگهای متواتر حریف تاخت کرده
و قریب مورچهای سکهان و گرز و توپ و تفنگ خود رسیده فوج مخالف را آنچنان زیر شلک

انتشار گرفته که سکهان با وجود کثرت تاب آن نیاورده فرار بر قرار اختیار کردند و چند هزار سکه
در صفت جنگ کشته و خسته گردیدند و باقیماندگان آن چنان هراسیده و بجو اس شده گریختند
که تمامی توپها و خیمه و خرگاه ایشان بدست سپاه انگریزی افتاد و در پیش رفتن و حمله اکثر افسران
انگریزی خرد و کلان از کپتانان تا کرنیلان و جنرلان گورهای ولایتی و سوار و پیاده های هندوستانی
مقتول و مجروح گردیدند الحق که درین جنگ از سپاه انگریزی با وجود قلت سپاه و کمی آلات حرب بمقابله
فوج کثیر سکهان که بسبب تعلیم سرداران فرانسیس از قواعد جنگ خوب واقف و مشاق بودند در میدان
حرب بدلخواه داشتند کارنمایان بعمل آمده و بپاس عزت و آبروی سرکار خود دست از جان شسته و پامردی
نموده و مار از مخالف بر آورده مظفر و منصور گردیدند اگرچه تفصیل این جنگ زیاده ازین خوب معلوم نبود
لیکن آنچه از ثقات شنیده در مقام ثبت نمود **بیان جنگ دومی سکهان با فوج انگریزی**
که قریب بمقام فیروزپور واقع شده گویند بعد جنگ اول که مذکور شد فوج دیگر زیاده
و هود سکهان که گریخته از لاهور علی الاتصال رسیده بهر طرف خیل خیل از سوار و پیاده فراهم شده مشتهر
بر خاستند علی الخصوص بطرف لدهیانه بسیاری از فوج شان رفته قصد هنگامه پردازی نموده و تا این وقت
توپهای کلان فوج دیگر هم شریک لشکر نواب گورنر جنرل بهادر نشده بود و لارڈ صاحب ممدوح زیاده
ازین تامل و انتظار رسیدن سپاه انگریزی بکمال مناسب انگاشته فوج فیروزپور را که بمقام هری پتن
افتاده بود حکم کرد که خود را زود بطرف لدهیانه جائیکه سکهان سر بشورش برداشته اند رسانیده حفاظت
چهاونی لدهیانه نماید چنانچه اول و دوم سرگذ پیاده و سی یکم پلٹن بادشاهی و چهل هفتم و چهل هشتم و نهم
و شانزدهم رساله سواران و سه ترپ اسپی توپخانه و چهار رساله هندوستانی بسرکردگی سر هری اسمت صاحب
بطرف لدهیانه روانه گشت و پنجاه و سوم پلٹن نیز از دهرم کوٹ آمده شریک فوج مذکور شد در آن روز
این فوج تا بیست و پنج میل راه بقطع مسافت کرده رفت و از کمپوی لدهیانه کرنیل گوڈ با پلٹن پنجاه و سوم و قدری
سوار و توپخانه بطرف فوج سر هری اسمت مذکور نیز روانه شد و در اثنای راه انبوه کثیر فوج سکهان از مقام
بلند فوج انگریزی را دیده گوله توپ زدن آغاز کردند اسمت صاحب لوای افسر مذکور بمقصود اینکه مرو

امروز سپاه با مسافت بعیده را طی کرده آمده است ملازم شده باشد حکم جناب ... دگر تا هم بوقت
روانگی توپ و تفنگ بطرف حریف سر کرده میرفتند تا اینکه قریب دو صد کس از فوج انگریزی
کشته و بعض مجروح گردیدند و علاوه برین سکهان قابو یافته بهیر و بنگاه فوج انگریز را که عقب
مانده بود نیز غارت و بعض گوره ولایتی و قدری سپاهیان پلتن هندوستانی را گرفتار کرده بردند
سرحدی است اوّلین قتل و نهب که از سکهان بوقوع آمده بود در ختم شده بتاریخ بیست و ششم
جنوری سنه حال آنرا خوب گرفت یعنی سکهان از الفریب گریز قریب بفیروزپور رسیده در میان فوج
خود کرده از هر چهار طرف همچو آتشباری کرده که از هزارها کشته پشته ساخت جمیع اسباب
منهوبه فوج خود را مع اسباب عظیم انتزاع نموده پیشتر این جنگ در بیست و کم ماه
مذکور فوجی دیگر از سکهان بر ملک پتیاله تاخته قلعه آن را بتصرف خود در آورده و نشان
فتح خود را بر بالای قلعه مذکور نیز سر کردند و لیکن بعد چند روز فوج انگریزی آن حصار را از جنگ
از سکهان باز گرفته حواله راجه پتیاله نموده در هر جنگ فوج خالصه را یقین کلی بود که راجه گلاب سنگه
با جمعیت بست و پنج هزار سپاه زود برای مدد و کمک ما رسیده شریک جنگ خواهد شد و حال آنکه گلاب سنگه
از سکهان که برادر و فرزندش را کشته و خانه ولی نعمت او را از قتل کردن مهاراجه شیر سنگه
و پسرش بیچراغ کرده بودند چندان ناخوش و ناراض بود که از خدای خواست که این ظالمان
بهر عذابی و عقوبتی که گشته شوند همین صواب باعث اصلاح و امن و آسایش ملک و هم ...
آنجاست بحکمت عملی خبر آمد آمد خود مشهور و ظاهر کرده بود تا توهم و گمان آمیزش او در سرکار انگریزی
بقصد تخریب او و یورش بر جمو که وطن و ماوای او است نکنند و بعض پرستاران ایشان از لاهور
تا کناره دریا در ملک خود غارتگری میکردند بسبب اینکه رانی بعد دریافت حال هزیمت مغلوبی
سکهان اطمینانی بهم رسانیده از فرستادن آلات حرب و خزانه که بار بار طلب میکردند دست
کشیده بود از رانی بدگمان گشته که با سرکار انگریزی ساخته است با خود قرار داده بودند که اگر سکهان
در لاهور رسند رانی را و دلیپ سنگه پسرش را کشته بجای او دیگر را بر ریاست لاهور مقرر خواهیم کرد اگر ایشان

قابو میافتند همچنین میکردند مگر ایشان را باز رفتن در لاهور نصیب شد گویند بسبب نوشته
راجه گلاب سنگه که قبل از جنگ مگر در لاهور فرستاده بود که تا من شریک شما نشوم هرگز قصد جنگ
با انگریزان ننمائید بعض فوج لاهور خصوصاً کل سپاه آئینی و چندی از سرداران شریک فوج
خالصه در جنگ نشده بودند و کسانیکه بر گفته و نوشته گلاب سنگه عمل نکردند از کل کالسیان و
فوج خالصه از خودسری عبور ستلج کرده با انگریزان جنگیدند و تباه شدند و هرگاه هزیمتیان
برای طلب تنخواه نزد رانی صاحبه میرفتند او در جواب میگفت که من اکنون بحساب سه صد دوازده
روپیه در ماهه فی کس پیاده کار زادن نمیتوانم و شما که اظهار تباهی و پریشانی خود میکنید این همه
ثمرات سرکشی و خودسری شماست بی حکم سرکار خود با سرکار انگریزی جنگ کردید و آخر کار نتیجه آن دیدید
و زیاده از این خواهید دید و قبل از یافتن شکستهای فاحش بعضی سکهان از فوج خالصه این
گزاف مشهور کرده بودند که انگریزان وکیل خود را فرستاده پیغام صلح کرده اند و ما جواب داده ایم
که صلح آنوقت خواهد شد که فیروزپور و لدهیانه و انباله در عمل فوج خالصه در آید و کرنال
درمیان ما و شما حد فاصل باشد و بعضی از ایشان چنین شهرت داده بودند که انگریزان بفوج خالصه
پیغام داده اند که دریای ستلج فیمابین ما و شما حد فاصل باشد ما در جوابش گفتیم که بعد یک جنگ
جواب پیغام شما خواهیم داد الغرض قبل از جنگ دود نخوت و غرور در دماغ چنان پیچیده بود
که کسی را همسر خود نمیدانستند

در بیان جنگ سوم که بتاریخ بیست و هشتم ۲۸ جنوری سنه ۱۸۴۶ عیسوی در مقام الیوال شده بود

جنگ سوم در مقام [illegible]

گویند بیست هزار سکه
با پنجاه و شش ضرب برای کمک آن گروه که از سابق در مقابله افواج انگریزی بود به بیست و ششم
جنوری سال مذکور از طرف دریای ستلج عبور کردند و منجمله آن فقط چهار هزار سوار با دوازده ضرب
توپ که همراه داشت شریک فوج خالصه که در مقابله فوج انگریزی بود شد و فوج انگلشی
در آنوقت از نصف فوج غنیم هم کم بود و فقط سی و دو ضرب توپ با خود داشت مگر باوجود
قلت سپاه درین جنگ هم حریف را هزیمت داده غالب گردید شصت و پنج ضرب توپ سکهان

بدست ایشان افتاد و پنج ضرب توپ را که سکهان همراه خود گرفته گریخته بودند منجمله آن سه ضرب
در دریا بوقت عبور کردن بحالت اضطراب غرق شدند و دو را که بجد و کد بدانطرف دریا
برده بودند کپتانی از فوج انگریزی آنطرف دریا مخفی رفته بوقت شب از کمال جرات و چالاکی
در رنجکدان و سیاله آن هر دو ضرب میخهای آهنی زده بیکار ساخت و بالتحقیق معلوم گردید که
قبل این جنگ راجه لال سنگه با بیست هزار سوار و چند ضرب توپ برای کمک فوج خالصه پشت
آن ایستاده بود و چون نایرهٔ قتال گرم شد راجه مذکور غلبهٔ فوج انگریزی را دیده بدون شریک
شدن بدست و پا جنبانیدن لگام اسپ را برتافته مع سواران همراهی خود یکسر بطرف لاهور
شتافت و در اثنای راه بعد از عبور دریای ستلج پلی را که بران آمد و رفت فوج سکهان بود شکست
و چون فوج خالصه که اکثر پیاده بودند درین جنگ سومی مغلوب گشته رو بفرار نهاده و
خواست که از راه پل مذکور عبور دریا کرده بطرف لاهور روند فوج انگریزی غالب و مظفر
گشته تلنگ زنان در تعاقب شان شد چند هزار از سکهان فراری بارادهٔ عبور بر کنارهٔ دریا
رسیده نشانی از پل در انجا نیافتند مضطر شده اندیشیدند که اگر درینجا توقف میکنیم از فوج ظفر
که تلنگ زنان در عقب می آید کشته میشویم و اگر خود را بدریا می اندازیم بسبب بسیاری آب
غرق میگردیم بالجمله ازان گروه هر که بخوف غرق شدن بر کنارهٔ دریا توقف کرد از دست
فوج انگریزی کشته و هر که خود را بدریا انداخت لقمهٔ نهنگ اجل گردید شاید معدودی
بقوت شناوری ازین تهلکه بساحل نجات رسیده باشند و سردار لال سنگه که پل را شکسته
رفته بود غرضش همین خواهد بود که بوقت فرار سکهان خودسر متنفسی زنده نماند یا زیر شلک
حریف مقتول و یا در دریا غرق گردد ازین معامله که لال سنگه نسبت بفوج خالصه کرد ثابت
شد که کسی از سرداران و افسران که داخل فوج مذکور بودند از ایشان بدل راضی و خوشنود نبود
زیرا که هر یکی از دست شان بر جان خود بتنگ رسید و بسبب همین نفاق و خلاف فوج سکهان
با وجود کثرت و داشتن آلات حرب و سامان جنگ حسب دلخواه بدین زودی در مقابله

یافته مغلوب گشت و الا در جنگ کردن و حملهای متواتر نمودن بر فوج انگریزی کوتاهی و کمی نکردند
و مردانه وار جنگیدند و علاوه نا اتفاقی چون ناحق مهاراجه شیر سنگه و دیگر بسیار کسان در لشکر ایشان
بوده و رای این همه نقض عهد نموده بلا سبب در عمل غیر یورش و تاخت نمودند لهذا مبتلای قهر
الهی گشته مستاصل و برباد گردیدند و قبل این جنگها کسی از سرداران نامی اطمینانی بر جان و مال خود از
ظلم سکهان نداشت چنانچه لهنا سنگه که از سرداران جلیل القدر مهاراجه رنجیت سنگه بود در بلوای که
شیر سنگه و دهیان سنگه وغیره کشته شدند از لاهور بدر رفته در بنارس بود و باش خود اختیار کرده
لیکن از شامت اعمال آنها در انجا هم بخوشدلی نشست زیرا که بعد از چندروز برای سیر و تفرج بلاد
شرقیه احمال و اثقال خود را در بنارس گذاشته بدار الاماره کلکته رفت و در ایام جنگ فیما بین سکهان
و سرکار انگریزی بنا بر حزم و هوشیاری بحکم کونسل سردار مذکور با مردم همراهی در شهر مذکور نظر بند شد
و تمامی مال و اسباب او که در بنارس و کلکته بود در سرکار انگریزی قرق گردید و سبب نظربند شدن
سردار لهنا سنگه آن بود که مبادا بپاس همقومی و هم مذهبی سکهان لاهور در دار الاماره مذکور
فسادی برپا کند و همچنین املاک و اموال سکهان که در مقام مردوار و دیگر بلاد و محال عمل انگریزی
بود نیز بقرقی در آمده و بعد از انعقاد صلح فیما بین آنهمه اموال و اسباب وغیره واگذاشت و بمالکان آن
دادند و سوم فبروری ویلر صاحب بهادر از معبر روپر تا معبر پهلور برای بند ساختن معابر
دریای ستلج که پایاب بود مامور شد تا سکهان به این طرف عبور کردن نتوانند و بیست و هشتم
جنوری جنرل سمث با معسکر خود از کنپ لدهیانه در لشکر کمندر انچیف ملحق گردید زیرا که تا
آنزمان فوج سکهان در مقابله لشکر مذکور بسیار بود و سوم فبروری توپخانه که انتظار آن بود
از مقام دهلی در لشکر لارد صاحب رسید و بعد رسیدن توپخانه بخبر رسیدن سر چارلس ناپیر صاحب
گورنر سنده در معسکر لارد صاحب برای عبور کردن افواج انگریزی بدان طرف دریای ستلج
از حالت منتظره دیگر باقی نمانده بود بلکه تاریخ عبور و معبر هم قرار یافته بود و لیکن اعلان
آن نمی نمودند **نقل عجیب** دوم فبروری ۱۸۴۶ عیسوی یک سکه بقصد قتل کردن

مستر وین سنت ارث که در انباله بود رفت و در باغ پادشاهی مسکن صاحب موصوف داخل
شده سپاهی پهره را بضرب شمشیر قتل و سردار پهره را بدو سه ضرب مجروح ساخته در مکان آنصاحب
داخل کرده هر کاه صاحب از انجا بیافت بگریخت مردم تعاقب کرده او را گرفتار کردند و او وقت
شب در قید خود را قتل کرده و در بیست و دوم جنوری لاله چنی لال از طرف فوج خالصه بحضور
لارد صاحب پیغام صلح برده معذرت نمود او را جواب شد که با سرکار خالصه سردار تیج سنگه
و راجه لعل سنگه که سردفتر خالصه اند ندمیدانیم که کیستند اگر وکیلی از طرف رانی صاحبه یا از راجه
گلاب سنگه و یا دیوان دینانات می آید ساعت کلام او شنیده شود و به بیست و چهارم جنوری افواج
کثیر انگریزی رسیده داخل لشکر لارد صاحب شد و بیست و ششم این ماه راجه گلاب سنگه با دوازده
هزار فوج جنگی و بیست هزار مردم کوهی بلوائی بر فاصله ده کروه از لاهور رسیده فرود شده
و روز دیگر به عبور گرا و پل که بر سه کروهی از لاهور است رسیده خبر ورود خود بحضور رانی صاحبه
عرض کرده فرستاد حکم شد که فوج خود را بطرف پهلور فرستاده خود تنها در لاهور حاضر گردد
در جنگ الیوال که جنگ سوم بود از فوج انگریزی پانصد و هشتاد و نه مردم از سپاه و شصت و پنجاه
و سه اسپ مقتول و مفقود گردیده بود رانی صاحبه باتفاق تمام سرداران سکه و سپاه راجه گلاب سنگه
را وزیر کرده جمیع امور ملکی و اختیار جنگ و صلح را به وی تفویض نمود و فوج خالصه هم رجوع بگلاب سنگه
نموده گفته فرستادند که اکنون بدون شریک شدن شما در جنگ از مقابله کردن با افواج انگریزیه
دشوار است و بعض سکهان که از فوج خالصه در لاهور آمده بودند حال تباهی و هلاکت فوج و از
دست رفتن قریب یک صد ضرب توپ و صرف شدن خزانه و اسباب رسد و نماندن گوله و باروت
و کشته شدن جماعتی کثیر از اکالیان و سپاه خالصه و افسران آن در سه جنگ و غرق شدن هزارها در
دریا بسبب شکستن پل و دیگر مصائب شدائد را ظاهر ساختند گلاب سنگه آنهمه حال را شنیده بظاهر
تشفی ایشان کرده و کلمات ناسزا بر زبان آورده گفت شما را یاد خواهد بود که تکیه و بامید پیشه
از این واقعات حسن فوج خالصه که سرخود سری بوده است باراده جنگ قصد رفتن بطرف فیروزپور

کرده بودند چه قدر ممانعت نوشتم که زنهار بدون اجازت من قدم بدانطرف نخواهید برداشت
مگر افسوس که فوج خالصه اینهم را هم مثل بلوای لاهور تصور ساخته سخن مرا نشنیدند و آنچه در خاطر ایشان
آمد کردند و همچنین بار دوم و سوم برای رفتن بطرف لدهیانه و آنطرف ستلج ممانعت نوشتم و زبانی هم
هم گفته فرستادم ولیکن اینها اصلا بران عمل نکردند بعض سرداران فوج خالصه که از جنگگاه در لاهور
گریخته آمده بودند از بار ندامت سرنگون شده بجز این کلام کالا سنگه را جوابی ندادند که چون اکالیان
زیر حکم کسی نبودند و بتوهم و گمان فاسد اینمعنی که لارد صاحب و سپه سالار فوج انگریزی در چهاونی
لدهیانه مجتمع شده اند اراده تسخیر و انتزاع ملک پنجاب از سکهان میدارند یکبارگی عبور دریای
ستلج نموده شروع بجنگ کردند و بسبب هم مذهبی و پاس قومیت فوج خالصه هم شریک فوج اکالیان
شد و ما را هم باصرار و مبالغه فوج مذکور بمجبوری شریک شدن با ایشان در جنگ افتاد و همه کس را
معلوم است که از ابتدای ریاست مهاراجه رنجیت سنگه بر فوج خالصه اینچنین شکست هرگز نیفتاده بود
بلکه همیشه در هر جا و مقام مظفر و فتحیاب میشد مگر اکنون از نامساعدت بخت سه بار علی الاتصال
شکست بر شکست خوردیم و تمامی توپها که در جنگ برده بودیم بدست فوج حریف افتادند
اکنون نه زر داریم و نه آلات حرب که باز مقابله با افواج انگریزی کنیم مگر باقیماندگان از فوج خالصه
میخواهند که یکبار دیگر با فوج انگریزی بجنگند و در صف جنگ پایداری کرده یا بالکل مقتول و فنا شوند و
یا بر فوج مخالف غالب آیند تا ننگ و ناموس و آبروی خالصه جیو برقرار ماند و این امر بدون رفاقت
شما در حرب گاه ممکن نیست خیر آنچه سابق شد شد اکنون دستگیری شما پر ضرورست تا در جنگ انگریز
کرده شود شاید آب رفته بجو باز آید و داغ بی آبروئی که درین شکستها بر دامن شجاعت سکهان رسیده
شسته گردد و بالفعل ما همه تابع حکم و فرمان شما هستیم سرمو از ان تجاوز نخواهیم کرد زیرا که از نا اتفاقی
و خودسری اکنون نوبت بجان و کار باستخوان رسیده و شما شنیده باشید که از سوء تدبیری خالصه
بر نا اتفاقی در جنگ سومی چه قدر فوج برباد گشته یعنی سردار رنجور سنگه و راجه لاڈوا و راجه لال سنگه
و سردار مراریا و سردار ارجن سنگه وغیره افسران از انگریزان شکست خورده و در اینجا پناه یافته

اینطرف ستلج بحال تباه گریخته آمدند و باوجودیکه فوج خالصه اینطرف دریا در عمل خود آمده بود لشکر
هر یک سردار سابق الذکر بخوف شبخون انگریزان متوهم شده جابجا متفرق شد فقط مردم معدود
در فوج خالصه باقیمانده بود و منجمله شصت ضرب توپ که در جنگ همراه برده بودند پنجاه توپ
حواله حریف کرده ده ضرب را همراه خود واپس آوردند و بعد چند و کله بسیار دو هزار
مردم در لشکر رنجور سنگه فراهم آمدند مگر گوله و باروت ندارند و را مصاحبه هم اکنون سامان
جنگ مهیا نمیدهند و میگویند آلات که سابق برده بودید بدان چه کار کردید که اکنون خواهید کرد
الغرض باقیماندگان از فوج خالصه اینطرف دریای ستلج در عمل با ده دوازده ضرب توپ افتاده
انتظار آمدن و شریک شدن شما دارند هنوز این گفتگو تمام نشده بود که هرکاره خبر آورد
که متعاقب گرو سادهو سنگه که در جنگ بزخم کاری مجروح شده بود بر دو کروه مذکور از مردانش پیدل
منتشر گشته بطرف کرتاپور کوچ کرده برفت و نیز مردم از تلوان آمده ظاهر کردند که فوج انگریزی
بر معبر تلوان مجتمع گشته پل آهنی را برای عبور کردن فوج بسته اند و باشندگان منڈی تلوان
از نهیب و خوف فوج انگریزی اسباب جنگی و خانه داری را گذاشته رفتند انگریزان گوله و باروت
اوشان را در دریا انداخته باقی اسباب را تاراج کردند گلاب سنگه بعد از استماع اینهمه ماجرا همان
کلام سابق را اعاده کرد که من در همان صورت مختاری شما میکنم که تمامی فوج خالصه اقرار
فرمان برداری من کنند و آنچه من تجویز کنم آنرا قبول نمایند و غرض گلاب سنگه ازین کلام آن بود
که بعد نویسانیدن مختارنامه از تمامی سکهان و افسران خالصه تدبیر صلح بهر نوعیکه متصور شود نماید
تا باز جنگ واقع نشود و دانست که کار فوج مذکور در همین جنگها تمام شده است بهر کیف صلح و اصابت
بین در امر صلح مشوره با دیگر سرداران هم نمود همه بالاتفاق راضی بر صلح شده تجویز کردند که در فوج
انگریزی بذریعه گلاب سنگه نوشته شود که فوج خالصه از افعال و حرکات خود بسیار نادم و پشیمان
شد اکنون امیدوار است که فیما بین سرکار و سرکار صلح واقع شود و هنوز این امر از قوه بفعل نیامده بود
که جنگ چهارم که آخر جنگهاست واقع شد در بیان کیفیت جنگ چهارم که در مقام سوبراون

جنگ چهارم در مقام سوبراون بتاریخ دهم فبروری ۱۸۴۶ عیسوی

در دهم فبروری سنه ۱۸۴۶ عیسوی فیما بین سکهان و افواج انگریزی جنگ شد
گویند فوج خالصه ساز و سامان حرب فراهم کرده مورچالها کنده آماده جنگ شدند و رای
نواب گورنر جنرل بهادر و کماندر انچیف چنان قرار یافت که اکنون افواج انگریزی آن طرف
دریای ستلج عبور کرده یورش بر ملک لاهور نماید و جمعیت سکهان را که مورچال کنده پیش افتاده اند
گریزانیده شود زیرا که لارد صاحب و کماندر انچیف را بتحقیق معلوم شده بود که سوای این فوج
سکهان که بالفعل آنروی دریا بنظر می آید فوجی دیگر نیست که برای جنگ با فوج انگریزی
مقابل گردد اولی آنست که این فوج را حمله و یورش متفرق ساخته بیکبارگی عبور دریا
نماید پس سپه سالار مذکور بتاریخ دهم فبروری سال یکهزار و هشتصد و چهل و شش عیسوی بیگاه
روز برآمده حکم بفوج خود کرد که جنگ توپ شروع شود چنانچه در مدت نیم ساعت توپهای
شتر که گوله توپهای ایشان بسیار دور تر میرفت مورچالهای سکهان را [illegible]
ساختند و مجرد شکسته شدن مورچال بفوج پیاده حکم شد که بر سپاه حریف یورش کند چنانچه
پلتن گورکهه وغیره از راه پل که بساعت از تختهای [illegible] در دو سه جا نصب کرده بودند
برق وار تاخته در فوج سکهان در آمدند و داد مردانگی داده خوب جنگیدند فوج سکهان تاب
اقامت در خود ندیده رو بهزیمت نهاد و جمیع اسباب ایشان مع شصت ضرب توپ که همین قدر
در لشکر عظیم بود بدست فوج انگریزی افتاد و در جنگ لارد صاحب [illegible]
و افواج انگریزی بعد گریزانیدن جمعیت مخالف را مع توپخانه خرد و کلان هر قسم عبور دریا
نموده داخل در عمل لاهور گردیدند و لارد صاحب بهادر در مقام قصور این اشتهار دادند

خلاصه اشتهار نواب گورنر جنرل بهادر مرقومه چهاردهم فبروری

سنه ۱۸۴۶ عیسوی بشرح آنکه افواج سرکار انگلشیه در هر یک مقابله و جنگ فوج سکهان
را هزیمت پی در پی داده از عمل خود به آنطرف دریای ستلج بدر کرده و داد و زیاده از دو صد
ضرب توپ سکهان بضبط سرکار مذکور در آمد و اکنون افواج انگریزی داخل ملک پنجاب گردیده‌اند

و در اشتهاریکه بتاریخ سیزدهم دسمبر سال یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی قبل از جنگها اجرا یافته
بود مشرح است که نواب گورنر جنرل بنا بر اشتهاریکه جهت حفاظت ملک انگلشیه دارند و هم برای
اظهار شوکت و اقتدار سرکار ممدوح و نیز برای سزادهی سکهان عهدشکن که موجب آن سازش کافه انام
است این همه تدابیر جنگ را بر روی کار آورده اند و اکنون تا انتقام کامل از شکستن عهدنامه که
فیمابین سرکار موصوف و سرکار لاهور در ۱۸۰۹ عیسوی انعقاد یافته بود و بسبب تاخت و یورش
آوردن افواج لاهور بر ملک سرکار انگریزی که بدان سبب سبکی و توهین سرکار معظم الیه عائد گردیده
از سرکار لاهور نگیرند فوج انگریزی از قبضه ملک پنجاب دست بردار نخواهد شد و نیز تاوان کل اخراجات
این مهم از سرکار لاهور خواهد گرفت و نیز آنچنان بندوبست در سرکار لاهور خواهد نمود که تا
طاقت غدر و فریب در فوج لاهور نماند و ازین بندوبست در سرکار لاهور مقصود افزایش ملک
انگریزی نیست چنانکه در اشتهار سابق الذکر مفصل و مشروح است که فقط مقصود و خواهش نواب صاحب
ممدوح قبل از جنگ آن بود که در ریاست لاهور باز آنچنان انتظام و بندوبست بظهور رسد
که افواج آنجا زیر حکم رئیس و رعایای آنجا در امن و امان باشند چنانچه مصدق و شاهد این قول آنست
که ازین طرف هیچگونه تدبیر برای جنگ و جدال با فوج لاهور ازین پیشتر بعمل نیامده بود لیکن
هرگاه از سرکار لاهور یکایک و دفعتاً بلا ظهور هیچگونه وجه تاخت و یورش بر ملک انگریزی کرده
[illegible] ممدوح بعمل آوری تدبیر بجهت جنگ و حمله آوردن بر ملک لاهور مجبور شدند کنون
آنچه حرج و نقصان بر ریاست لاهور خواهد افتاد محض بسبب حرکات ناهموار و اطوار ناهنجار
سرکار لاهور و فوجش متصور خواهد بود و خواهش ایشان نیست که زیادتی و افزایش ملک
سرکار انگریزی گردد فاما بجهت تلافی و تدارک مافات و برای اطمینان آینده ضرور و لازم
گردید که اضلاعیکه در میان ستلج و بیاس واقعند مع کوهستان واقع آن شامل و مضاف
ممالک انگریزی گردد و با اینهمه عهدشکنی و جنگ و جدال بلا سبب که از طرف سرکار لاهور بعمل
آمده تاهم منظور نواب گورنر جنرل بهادر نیست که کل ملک پنجاب را در قبض و تصرف خود در آرند

بشرطیکه رئیس آنجا در سرکار انگلشیه رجوع آرد و نیز مرکوز خاطر عالیان سرکار انگریزیست که در صورت رجوع
آوردن و همیشه تابع و مطیع بودن سرکار لاهور ریاست آنجا را به یکی از اولاد مهاراجه رنجیت سنگه
بیکنتهه باشی که بانی مبانی این ریاست و متعهد و معتبر سرکار انگلشیه بود بحال و برقرار دارند و کدام
دلیل فائق تر به تحمل و بردباری لارد صاحب و اغماض فرمودن شان از جرائم و گستاخی فوج لاهور
تواند شد که با وجود فتح کامل و غلبه تام باظهار آنچنین مرکوزات باطنی خود پرداختند و نیز خیرخواهان
خاندان مهاراجه رنجیت سنگه سرکباشی علی الخصوص کسانی که شریک جنگ و جدال با سرکار انگلشیه نبوده
خبر داده میشود که اکنون باتفاق نواب گورنر جنرل بهادر آنچنان سند و بست بظهور آرند که از روی آن
ریاست اولاد مهاراجه رنجیت سنگه نیز قائم و برقرار باشد که فوج خود را محکوم و تابع و رعایا را حفاظت
و امن و امان داشتن توانند و اگر احیاناً باز آنچنین عهدشکنی از طرف سرکار لاهور نسبت به سرکار
انگلشیه بوقوع خواهد آمد در صورت انفکاک کل حقوق برحسب اطمینان سرکار موصوف عمل خواهد آمد
فقط و بعد اجرای این اشتهار سرکار لاهور کل شرائط مندرجه آنرا بدل قبول و منظور کرد و متعاقب
تشریف آوری لارد صاحب در ملک پنجاب از تاریخ دهم فبروری تا هفدهم آن تمامی عساکر
انگریزی که در قرب و جوار فیروزپور قیام داشت مع توپخانه کلان نیز داخل پنجاب شد و راجه
گلاب سنگه در مقام قصور آمده بتاریخ شانزدهم ماه مذکور بشرف ملازمت لارد صاحب بهادر فائز
شد نذر و اسباب پیشکش که بسیار آورده بود معاف گردید و بموجب حکم لارد صاحب بهادر به
خدمت میجر لارنس صاحب و مستر کاری صاحب سکرتر لارد صاحب ممدوح حاضر شد تا
از نیم شب درمیان هر دو صاحبان موصوف و راجه گلاب سنگه و دیوان دینا ناته و فقیر عزیزالدین
گفت و شنود ماند و شرائط صلح همان قرار یافتند که در اشتهار مذکور مندرج بود یعنی تمام ملک دوآبه
که درمیان ستلج و بیاس واقعست در قبضه سرکار انگریزی باشد و علاوه برین یک و نیم کرور روپیه
نقد که درین جنگها صرف شده است سرکار لاهور به سرکار انگریزی بدهد و منجمله آن پنجاه لکه
روپیه نقد بالفعل و یک کرور روپیه بطریق قسط بندی درمیان مدت [illegible] سال ادا سازد و بتاریخ

سوم تاریخ هفدهم ماه حال بموجب شرائط مذکوره عهدنامه فیما بین هر دو سرکار مرتب شده
مهر مهاراجه دلیپ سنگه را دیوان دینانات بران ثبت کرده و در بیستم ماه مذکور مهاراجه
دلیپ سنگه بقصد ملاقات نواب گورنر جنرل بهادر از لاهور در لشکر انگریزی بمقام قصور
[illegible] ملاقات نواب صاحب ممدوح فائز المرام گشت و نوزدهم ماه مذکور لشکر نواب صاحب
ممدوح بمقام للیانی که مابین قصور و لاهور است وارد گردید و در آنجا خبر رسید که کل
فوج سکهان باجی بقدر شانزده هزار که باقی مانده است نصف آن مسلح و نصف بی ساز و برگ
نهایت خالفت و هراسان در مقام [illegible] افتاده است و از هر جانب راه طرف لدهیانه
دارند سرهنری و دولارنس صاحب از آنجا راه برای صاحب برای تشفی گفته فرستادند که احتیاط
نیز خواهیم کرد از سکهان بعداوت کسی و غیره هیچ اندیشه و هراس نکنند و در همان
قلعه گوبندگره [illegible] سرکار لاهور و قریب به لدهیانه بود در قبضه فوج انگریزی [illegible]
از اهل قلعه کسی بمزاحمت پیش نیامد بلکه نیم شب قلعه را خالی کرده گریخته رفتند و بیستم فبروری [illegible]
بکمند [illegible] بهادر حکم دادند که دو رجمنت سواران ولایتی گوره و دو رساله سواران هندوستانی
و سواران باڈی گارڈ حضوری و یک رساله سواران بقاعده و دو ترپ توپخانه اسپی
توپخانه گوره و یک توپخانه سواران هندوستانی تیار کرده برای رفتن همراه سواری [illegible]
[illegible] پیشوایی بوقت [illegible] بحفاظت تمام محل سرای شان سازند و لارڈ صاحب
در بیستم فبروری داخل لاهور شدند و در بیست و یکم آن مهاراجه دلیپ سنگه مع سرداران [illegible]
خود بار برای ملاقات جناب لارڈ صاحب آمد و عفو از قصورات خواست جناب ممدوح بلحاظ آنکه
مهاراجه دلیپ سنگه پسر مهاراجه رنجیت سنگه که دوست و وفادار سرکار انگریزی بود از قصور [illegible]
فوج او درگذشته حاکم تمام ملک پنجاب فرمودند بشرطیکه بشرائط مندرجه عهدنامه
قائم باشد و بوقت آمد و رفت مهاراجه موصوف تشلک سلامی بر حسب [illegible] ایشان در لشکر
انگریزی بعمل آمده اگرچه [illegible] مهاراجه دلیپ سنگه این بود که تا قیام دایره دولت لارڈ صاحب

در شهر لاهور در لشکر انگریزی باشد لیکن لارڈ صاحب بتصور اینکه در لشکر مهاراج را [illegible]
ایشان را با عزت و احترام از لشکر در محلسرای رسانیده دادند و حکم شد که کسی از لشکر انگریزی در
شهر لاهور نرود و مردم رساله را که در لشکری آرند حفاظت کنند نقل اشتهار [illegible]
گورنر جنرل بهادر مصدره هیزدهم فروری سنه الیه مقام لاهور [illegible]
تسلی مردم شهر وغیره بر جمیع سرداران و سوداگران و کوتهی والان و رعایای [illegible]
لاهور و امرتسر واضح باد که چون مهاراجه دلیپ سنگه بروز ملاقات با نواب گورنر جنرل بهادر
شکایت نافرمانی و بغاوت و کجرفتاری فوج خود ظاهر ساختند و تمامی شروط و احکام نواب صاحب
ممدوح را قبول کردند اکنون بیقین است که باز در میان هر دو سرکار روابط دوستی و اتحاد بطور
سابق جاری ماند و نواب صاحب موصوف بعد انجام و اتمام شرائط مقرره بشرط [illegible]
کردن سپاه خالصه باره و یکرا فوج انگریزی در حفاظت و پاسبانی رعایای [illegible] ملک پنجاب
و خود مهاراجه صاحب موصوف و هم در ترقی و بهتری سرکار ایشان سعی و کوشش بخوبی خواهند کرد
پس باید که باشندگان ملک پنجاب بیخوف و خطر در کار و بار خود مصروف شوند که بهیچ وجه
پامال ظلم و تاراج نخواهند شد انتهی عبارت اشتهار و در بیست و دوم ماه مذکور لشکر انگریزی
برای حفاظت محاذی دروازه پادشاه باغ و حضوری باغ افتاد و باقی جانب قلعه که بدان
سمت محلسرای مهاراجه دلیپ سنگه است و اقربای شان سکونت [illegible] خالی
وا داده نواب صاحب معظم الیه گشت که فوج سرکار لاهور فقط آنقدر باشد که بدان حراست
و بندوبست سرحدات ملک خود بکنند و زیاده ازین داشتن ضرور نیست و لارڈ صاحب بهادر
از راه مزید قدردانی بجلدوی حسن خدمت و جانفشانیهای سپاه انگریزی که سکهان را چهار بار
شکست داده عمل و دخل خود در ملک لاهور کردند بعطای تنخواه یکساله [illegible] انعام حکم فرمودند
و علانیه تعریف شجاعت و دلاوری و فرمانبرداری فوج مذکور در مجمع عام از زبان مبارک خود بیان
ساختند فهرست نذر و پیشکش که راجه گلاب سنگه بجناب لارڈ صاحب

آورده بود و تفصیل اسامی سرداران که همراه او آمده بودند

تفصیل نقد و پیشکش مذکور		اسامی سرداران همراهی گلاب سنگه	
[illegible] روپی نقد یکصد روپیه	روپیه نقد [illegible]	فقیر نور الدین	فقیر چراغ الدین
[illegible] بسیار قیمتی	پارچه ابریشمی یک تھان	فقیر تاج الدین	دیوان دینا ناتھ
جامه وار شال [illegible] تھان	کمخواب بیش قیمت دو تھان	لاله اننت رام	لاله رای کشن چند
[illegible] طلائی خاص [illegible] عدد	کرسی نقره دو عدد	مارتین صاحب	[illegible]
شمشیر ولایتی قیمتی [illegible] قبضه	سپر [illegible]	سردار سلطان محمد خان	لاله هرسرن داس
کمان	تفنگچه	سپاهی کوهی	×
[illegible] حلقه	[illegible] نال	دو پلٹن	

و در همین ایام مستر لارنس برادر میجر لارنس که مجسٹریٹ و کلکٹر دهلی بود بعهده کمشنری فیروزپور و ملک دوآبه مابین ستلج و بیاس مامور شد گویند بعد از انعقاد صلح فیما بین دو سرکار راجه گلاب سنگه بحضور لارڈ صاحب عرض کرد که اکنون فوج انگریزی از اینجا کوچ کرده به هندوستان برود زیرا که زیاده ازین داشتن آن در اینجا ضرور نیست رئیس و دیگر عمله و فعله [illegible] لاهور تابع فرمانبردار حکم حضور شده و در صورت قیام فوج مذکور در ملک موجب گرانی غله [illegible] بر رعایای لاهور [illegible] لارڈ صاحب فرمودند که مهاراجه دلیپ سنگه یک نوشته متضمن این شروط چهارگانه ذیل نگاشته و بر آن مهر خود کرده بخواهند داد فوج انگریزی از اینجا بر گرفته خواهد شد

بیان شروط اربعه

شرط اول آنکه اگر مردم اهل ملک باز در ملک انگریزی فتنه و شر و فساد کنند جوابدهی آن بذمه مهاراجه صاحب خواهد بود

شرط دوم [illegible] که در جنگ با فوج [illegible] بوده [illegible] فوج انگریزی [illegible]

شرط سوم آنکه [illegible] که در لاهور [illegible] فوج انگریزی طلب نماید [illegible] تسلیم نمایند

شرط چهارم آنکه مهاراجه صاحب [illegible]

وچون در خزانهٔ لاهور زر نبود لهذا در دادن تنخواه پلطنی سکهان تاخیر واقع شد و [illegible]
بحساب دوازده روپیه در ماهه که از زمانی صاحب [illegible] مقرر کنانیده بودند طلب [illegible]
بموجب در ماهه سابق ایشان نبود لهذا گلاب سنگه حکم شده چنان تجویز کرد که هر قدر تنخواه [illegible]
در وقت مهاراجه رنجیت سنگه می‌یافت اکنون هم همانقدر باید و فوجی که در عهد مهاراجه [illegible]
شده بود [illegible] هشت و نیم روپیه باید داد و کسانی را که راجه هیرا سنگه خلعت راجه و [illegible]
در عهد وزارت خود ملازم داشته بود تنخواه مقرر کرده آنوقت که چندان [illegible] داده یکقلم
موقوف نمایند کنتهی طلائی و تنگی‌ها که سکهان فوج اسپ [illegible] باید دانست که کنتهی مثل [illegible] کلان
از طلا و [illegible] میباشد فوج را برای زینت داده بودند و تنگی [illegible] از نسبت آن
از قسم اشرفی طلا میباشد یکطرف آن تصویر کدام بت خواهد بود مثل روپیه چهره شاهی [illegible]
خال [illegible] برای زینت در رشته کشیده در گلوی [illegible]
که بعد کشته شدن پدر خود وزیر مهاراجه دلیپ سنگه شده بود نوکر داشته کنتهی و تنگی‌ها داده بود
[illegible] همین فوج [illegible] گشته [illegible] همراهی آقاکشی دادند الغرض راجه گلاب سنگه برای صاحب [illegible]
داد که چون اکنون از جهت [illegible] مقدم ادای پنجاه لکه روپیه نقد در سرکار انگریزیست و اینقدر زر در خزانهٔ
لاهور موجود نیست باید که بعد ادای تنخواه پلطنی فوج خالصه زود تدبیر آن فرمایند زیرا که
بجا آوردن شرائط عهدنامه واجب و لازم است گویند گلاب سنگه برای ادای آن زر [illegible]
کرد که بیست و [illegible] روپیه از خزانه مندر و هفده لکه روپیه از تحصیل صوبه ملتان و هشت لکه روپیه از
آمدنی ملک کشمیر و برای سه لکه روپیه باقی جواهرات و ظروف طلائی و نقرئی داده شود و بعد [illegible]
کل فوج سابق لاهور چنان قرار یافت که چهار پلتن توپخانه و بیست و چهار هزار پیاده و شش هزار
سواران جدید را ملازم داشته این مجموع فوج را نام خالصه باید نهاد و چون در ادای پنجاه لکه
روپیه مذکور توقفی رو داد لهذا منشی حبیب علی از طرف لارڈ صاحب نزد گلاب سنگه رفته تقاضای
زر مذکور و طلب توپهای لاهور نمود گلاب سنگه در جواب گفت [illegible] روپیه مذکور و توپها [illegible]

خدمت لارڈ صاحب رسید و نیز مسٹر [illegible] پیغام داد که تنخواه برطرفی کل فوج را بدهند تا نوبت بلوای
فساد دیگر در فوج نرسد و فوج خالصه که در [illegible] افتاده بهت تنخواه آنرا همانجا فرستاده موقوف سازند
گلاب سنگه گفت این همه ارشادات حضور را در مدت دو سه روز بعمل می آرم و دهم مارچ سنه الیه
[illegible] دلیپ سنگه از برای ملاقات لارڈ صاحب در لشکر انگریزی آمد و یازدهم لارڈ صاحب
[illegible] باز دید مهاراجه صاحب در سمن برج تشریف بردند و دوازدهم عزیمت رفتن بر کوه شمله
فرمودند و چون رانی صاحبه بنابر مصلحت برای چند روز راجه گلاب سنگه را وزیر خود کرده بود
و بسبب دراندازی سرداران مفسد خصوصاً باغوای راجه لعل سنگه از چنین تعین با تدبیر خیرخواه
سرکار لاهور که وسیله عفو قصورات و باعث صلح و بقای ریاست مذکور شده از دل راضی نبود
لهذا بعد طی شدن جمیع امور اهم و حصول جمعی تمام او را از منصب وزارت موقوف کرده باز
راجه لعل سنگه را وزیر مهاراجه دلیپ سنگه که او بسبب صغر سن از نیک و بد اطلاع ندارد ساخت
اگرچه این چنین تلون مزاجی رانی ناگوار خاطر اهالیان سرکار انگریزی شده باشد مگر بموجب
دفعه پانزدهم عهدنامه اول که سرکار انگریزی در امور خانگی لاهور مداخلت نخواهد بود
[illegible] مقدمه اغماض فرموده طرح دادند چون گلاب سنگه با وجود بجاآوری حسن خدمات در
هر دو سرکار بلا هیچ یک قصور بسبب معزول شدن از عهده جلیله وزارت مایوس و افسرده خاطر
شد لهذا [illegible] از راه قدردانی و هم مقتضای خیرخواهی و وفاشعاری راجه مذکور را از اطاعت
و علاقه سرکار لاهور خارج ساخته راجه ملک جمو و کشمیر وغیره ملک کوهستانی ساخت و نیز قرار یافت
که برای چندی تا حصول اطمینان کلی از طرف سکهان باغی برای حفاظت مهاراجه صاحب و
خاص شهر لاهور بقدر ده هزار فوج انگریزی منجمله آن دو پلتن گوره و باقی تلنگان سواران و پلتن‌های
هندوستانی در لاهور بماند و یک رزیدنت از طرف سرکار انگریزی باشد و در ملک دوآبه
در دو جا چهاونی کمپ انگریزی مقرر گردد یکی در مقام جالندهر دوم در فیروزپور و کوٹ کانگره
هم بعض که گرد [illegible] افواج آنجا در قبضه سرکار انگریزی در آمده و هشتم ماه مذکور راجه لعل سنگه وزیر

از رزیدنت بهادر حال جاگیرهای سرداران ملک دوآبه و دیگر علاقجات که در عمل انگریزی درآمده‌اند
پرسید صاحب موصوف جواب داد سردارانکه سند معافی مهاراجه رنجیت سنگه نزد خود میدارند
جاگیرهای ایشان بدستور معاف خواهد شد و کسانیکه سند مهاراجه مذکور نمیدارند جاگیر آنها ضبط سرکار
انگریزی خواهد درآمد و نیز رزیدنت گفت که مال و املاک جمیع سرداران سکهان که در وقت حاضر
ملک انگریزی ضبط شده بود اکنون بالکل مسترد کرده شد مگر ملک و مال جمعدار خوشحال سنگه تا
رسیدن پسر نابالغش در سرکار انگریزی امانت خواهد ماند و در همین جلسه سردار رنجور سنگه سند جاگیر خود
بملاحظه صاحب رزیدنت درآورد صاحب موصوف جواب داد چونکه شما از بطن کنیز هستید لهذا
در جاگیر لهنا سنگه مجیتهیه حق شما نیست علاوه ازین شما بسیار نقصان صاحبان انگریز بسوختن
چهاونی لدهیانه و غارت کردن آن نموده اید رنجور سنگه گفت حاشا که من چهاونی آنجا را آتش
داده باشم و نه اسباب صاحبان را غارت کردم راجه لاڈوا بوقت گریختن چهاونی آنجا را سوخت
صاحب جواب داد راجه لاڈوا در حقیقت بی ایمان بود البته او مرتکب این امر قبیح شده باشد و شما هم
شریک و مددکار او بوده‌اید و دلیل قوی بر شریک بودن شما با او اینست که بر کاغذ من در همان ایام
خطی بشما مبین مضمون نوشته بودم که هر کار را فهمیده و مآل کار را اندیشیده باید کرد تا آخر الامر
موجب ندامت شما نگردد شما بعد اطلاع بر مضمون خط را از دست انداخته گفتید هرچه باد باد
من بمقتضای همقومی مدد راجه لاڈوا خواهم کرد رنجور سنگه از رسیدن خط صاحب انکار کرد وکیل
سردار رنهال سنگه آلو والیه حاضر شده گفت من آن خط را از دست خود بشما رسانیده‌ام رنجور سنگه
انکار کرده وکیل را که مسلمان بود بقسم خوردن قرآن باعث شد صاحب رزیدنت گفت حاجت
بقسم خوردن نیست مر احوال شما خوب معلوم هست رنجور سنگه از حضور صاحب رزیدنت باز نادم
شده و نزد راینصاحب رفته عرض کرد که بسبب غفلت من در جنگ صاحب رزیدنت از من بسیار
ناخوش است بدون سعی سرکار قصور مرا معاف و جاگیرم را گذاشت نخواهند کرد در روز دهم مگر
گمند رنجیت مع میجر لارنس رزیدنت در شهر رفته گلمید مکان راجه دهیان سنگه وزیر سابق که در

که در تلواری سکهان کشته شده بود طلبیده تمامی اسباب راجه مذکور را براجه گلاب سنگه برادر حقیقی راجه
متوفی حواله فرمود بعده راجه لعل سنگه وزیر و دیگر معتمدان سرکار لاهور برای عمل کنانیده دادن
فوج انگریزی در ملک قلاع دوآبه مذکور همراه صاحبان فوج شدند گویند نائب بابو که از قوم
[illegible] قلعه کوت کانگره بود عمل ناداده علم بغاوت و تمرد برافراشت فوج انگریزی از چهار
[illegible] نور را محاصره کرده بگلوله‌های توپهای کلان کار بر قلعگیان تنگ کرد و سنگهای کلان برج
قلعه را پرانیدند و تا سه روز آتشباری و گلوله اندازی در قلعه قیامتی برپا ساختند تا اینکه نائب
مذکور مع همراهیان پناه خواسته و سلاح نهاده از قلعه بدون رفت و بعضی گویند ایشان را اسیر هم
قید کردند اکنون در جمیع قلعجات دوآبه مذکور و کوهستانی عمل سرکار انگریزیست در نهم مارچ لارد صاحب
در لاهور دربار عام فرمود و اجازت حاضر شدن بهریک شخص که قابل مجرای حضور بود دادند
بعد برخاستن دربار راجه گلاب سنگه برای رفتن بطرف ملک جمون تیاری کرد و افواج انگریزی
در یازدهم و دوازدهم [illegible] ملک پنجاب کوچ کرده رفت و مهاراجه دلیپ سنگه برای ملاقات رخصت
لارد صاحب آمد و بعد حصول ملاقات با عزت و تکریم تمام از سر شدن شلک سلامی و استقبال
سعادت نشان خود نموده بموجب عند گذرانیده راجه لال سنگه سرداران دربار لاهور بیافتن خلاع
فاخره از پیشگاه لارد صاحب معزز و سرافراز گردیدند گویند بوقت رخصت مهاراجه دلیپ سنگه
لارد صاحب [illegible] در انگریزی چیزی ارشاد فرمودند مستر کاری صاحب ترجمه آنرا بآواز بلند
بدین مضمون بیان کردند که چون فوج سکهان بدون مرضی و اجازت سرکار خود بر فوج انگریزی حمله
کرده جنگید کماحقه بسزای خود رسید اکنون رئیس لاهور را باید که از بجا آوری اموریکه موجب بهتری
و بهبودی ملک و ریاست شان بصورت سعی و کوشش نماید و آن چنان کاری کند که در هر دو سرکار
همه رشته اتحاد و وفاق ثابت و برقرار ماند و قبل از آنکه لارد صاحب از لاهور نهضت فرموده
متوجه شمله شوند اهلکاران سرکار لاهور از طرف مهاراجه دلیپ سنگه بواسطه صاحب رزیدنت
آنجا بحضور لارد صاحب برای تعیناتی بعض فوج انگریزی در شهر لاهور درخواست نمودند و

عند الاستفسار سبب ماندن فوج در آنجا عرض کردند که مهاراجه صاحب و هم تمامی اهلکاران
از شر و فساد سکهان باغی مطمئن نیستند بل احتمال است که بعد کوچ کرده رفتن کل افواج انگریزی
جمعیتی از ان فتنه پردازان که هنوز اخراج کلی شان از ملک پنجاب نشده است در اکثر مقام به نیت
شر و فساد بعضی مخفی و بعضی ظاهر گروه گروه افتاده اند فراهم شد مثل سابق ضرر پهنچ[illegible]
و فوج آئینی که درینجاست بران اعتماد نیست که ایشان دفع سکهان کنند و چونکه فوج خال[illegible]
انگریزی یک قلم ازین سرکار جواب شده است ملک و هم شهر لاهور از فوج خالی است الغرض ماندن
فوج انگریزی درینجا آنجا باعث است باغیان را جرأت هیچگونه شر و فساد کردن درین سرکار نخواهد شد
هرگاه جناب لارڈ صاحب بمرتبه اعانت و حمایت رئیس لاهور فرموده اند اگر این درخواست را
هم پذیرا سازند موجب مزید عنایت و الطاف خواهد شد و بعد ازان که مهاراجه صاحب نظم و
نسق سرکار خود درست فوج جدید معتبر خواهند کرد آنوقت فوج انگریزی را از ملک علاقه جات
سرکار لاهور رخصت فرمایند اگرچه لارڈ صاحب را هرگز منظور نبود که فوج انگریزی در آنجا ماند
تا کل اختیار در ملک پنجاب مهاراجه دلیپ سنگه باشد مگر بپاس خاطر و اصرار ایشان این درخواست را
مشروط بشرائط چند که در عهدنامه دومی مندرج است قبول و منظور ساختند اکنون نقل عهدنامه
اول و دوم را که در اردو بودند برای مناسبت کتاب که در فارسی نوشته ام آنرا نیز در فارسی
ترجمه نموده درج کردم تا بملاحظه این عهدنامها کل حال بندوبست ریاست لاهور که بعد از صلح
فیما بین هر دو سرکار از طرف اهالیان سرکار انگریزی بعمل آمده است بخوبی معلوم گردد نقل عهدنامه

اول که فیما بین سرکار انگریزی و سرکار لاهور بتاریخ نهم مارچ رقم گشته

مشتمل بر شانزده دفعه چون بسبب عهدشکنی سکهان که با فوج سرکار انگریزی بیوجه و بی سبب جنگیدند
و یورش بر ملک سرکاری نمودند عهد سابق که فیما بین سرکار مهاراجه رنجیت سنگه و سرکار کمپنی
در سال یکهزار و هشتصد و نه عیسوی منعقد شده بود منتقض گردید اکنون ضرور شد که عهد جدید
درمیان هر دو سرکار موصوفین منعقد گردد تا بعد ازین هیچ نوعی فتنه و فساد بسبب این عهدنامه در سرکار

فصل عهدنامه اول
نقل [illegible] نهم مارچ
منعقده [illegible]
۱۸۴۶ عیسوی

۱۴

در سرکار لاهور واقع نشود چنانچه بواسطهٔ اهلکاران معتبر هر دو سرکار این عهدنامه تیار و مرتب
شد از طرف سرکار انگریزی ایف کاری صاحب سکرتر گورنمنت هندوستان و میجر لارنس
صاحب ایجنٹ نواب گورنر جنرل بهادر و از طرف سرکار لاهور بهائی رام سنگه و سردار
چتر سنگه اٹاری واله و سردار رنجور سنگه و راجه لال [illegible] و سردار تیج سنگه و دیوان دینا ناته و
فقیر نور الدین برای انعقاد عهد جدید مقرر [illegible] تفصیل شروط شانزده گانه
مندرجه عهدنامه اول شرط اول درمیان مهاراجه دلیپ سنگه رئیس لاهور و سرکار
انگریزی همیشه دوستی و اتحاد خواهد ماند و گاهی جنگ نخواهد شد شرط دوم مهاراجه موصوف ملک
دوآبه را که درمیان ستلج و بیاس واقع است بسرکار انگریزی دادند آینده کسی از وارثان ایشان
بر آن دعوی نخواهد کرد شرط سوم تمامی قلعجات را که درمیان این دوآبه واقعند بسرکار انگریزی
تفویض کنند شرط چهارم آنکه مهاراجه یک و نیم کرور روپیه بعوض اخراجات این مهم که بسبب
عهدشکنی فوج لاهور در سرکار انگریزی افتاده بود دادن قبول کرد چنانچه پنجاه لک روپیه نقد
سردست خواهند داد و عوض یک کرور روپیه که بالفعل دادن نمیتوانند تمامی ملک کوهستان [illegible]
درمیان رود سنده و بیاس واقعند مع ملک کشمیر و هزاره برای وام سرکار کمپنی دادند شرط
پنجم آنکه بعد مرتب شدن این عهدنامه پنجاه لک روپیه منجمله یک و نیم کرور روپیه مذکور بروز
نقد خواهند داد شرط ششم آنکه مهاراجه صاحب قرار میکنند که تمام فوج سرکش ملازم خود
را تنخواه برطرفی داده یکقلم موقوف خواهند کرد و فوج آئینی موافق مهاراجه رنجیت سنگه صاحب
تنخواه خواهند یافت شرط هفتم سرکار لاهور فقط بیست و پنج پلٹن پیاده فی پلٹن
هشتصد سپاهی و دوازده هزار سوار نوکر خواهند داشت و سوای ازین بدون
اجازت سرکار انگریزی نگه ندارند و اگر عند الضرورة قدری زائد از مقدار مذکور
فوجی را با اجازت سرکار نگهدارند باید که بعد رفع آن ضرورت آنرا موقوف سازند
شرط هشتم سی و شش ضرب توپ که در جنگ رفته بودند و آن توپها بدست سرکار انگریزی

نماده اند باید که آن همه توپها را حواله سرکار موصوف نماید شرط نهم آنکه جمیع وجوهات
محصول از دریای ستلج و بیاس تا سرحد مٹھن کوٹ و از آنجا تا بلوچستان [illegible] بسرکار
انگریزی خواهد داشت سرکار موصوف آنرا تحصیل کرده [illegible] دربار لاهور خواهد [illegible]
و برای آمد و رفت تجار و مسافرین ممانعت نخواهد شد شرط دهم آنکه اگر سرکار انگریزی
برای حفاظت سرحدات ملک فوج خود را بجانبی بردن خواهد دربار لاهور بهمرسانیدن
سامان رسد کشتیها بر ذمه خود خواهد گرفت مگر خرچ آن بذمه سرکار انگریزی خواهد افتاد و
از هر جا که گذر فوج انگریزی خواهد شد پاس و سبب باشندگان آنجا ملحوظ بسرکار انگریزی
خواهد بود شرط یازدهم دربار لاهور کسی را از قوم انگریز و مردم امریکا وغیره باشندگان
ملک فرنگستان بدون اجازت سرکار انگریزی ملازم نخواهند داشت شرط دوازدهم
راجه گلاب سنگه را بنسبت آن ملک که از وقت مهاراجه کهرک سنگه نزد اوست و هم بنسبت
آن ملکی که بعد نوشته شدن این عهدنامه سرکار انگریزی او را بعوض خیرخواهی هر دو سرکار
در خصوص مصالحه کنانیدن خواهد داد سرکار لاهور حاکم مستقل بدانند و یک عهدنامه
درمیان راجه گلاب سنگه و سرکار انگریزی نیز خواهد شد شرط سیزدهم اگر در
کدام امر فیمابین والی لاهور و راجه گلاب سنگه تنازع واقع شود باید که طرفین رجوع
بسرکار انگریزی کنند و آنچه اهالیان سرکار انفصال کنند رئیس لاهور را منظور
کردن خواهد شد شرط چهاردهم حدود ملک لاهور بدون صلاح و اجازت
سرکار انگریزی تبدیل نخواهد شد شرط پانزدهم آنکه در امور ملکی و خانگی
دربار لاهور سرکار انگریز را مداخلت نخواهد بود و لیکن اگر در کدام امر مهاراجه
صاحب رجوع باین سرکار خواهند کرد نواب گورنر جنرل بهادر از راه
خیرخواهی و هواخواهی ایشان دست انداز خواهند شد
و بتاریخ بیست و چهارم مارچ سنه حال لارڈ صاحب بهادر در [illegible] تشریف فرما شده

تشریف فرما شده دربار عام کردند و بعد ملاحظه چهاونی جدید بمقام جالندهر بطرف کوه شمله

نقل عهدنامه دوم مرقومه بست و چهارم مارچ سنه الیه [illegible] فیمابین سرکار انگریزی و رئیس لاهور [illegible] مشتمل بر هشت دفعه چون دربار لاهور

درخواست داشتند [illegible] در شهر لاهور برای حفاظت ذات مهاراجه صاحب و حراست امرای دربار و شهر تا نوکر و تیار شدن فوج جدید از نواب گورنر جنرل بهادر نمود نواب صاحب درخواست مذکور را قبول فرمود و در بنباب این عهدنامه مشتمل بر هشت دفعه تحریر در آمده نقل این عهدنامه که در اردو بود نیز در فارسی ترجمه نموده درینجا ثبت نمود

تفصیل دفعات هشتگانه که در عهدنامه [illegible]

دفعه اول لارد صاحب هر قدر فوج انگریزی که برای حفاظت دربار لاهور مناسب خواهند دانست مامور خواهند فرمود و بعد ماه دسمبر ۱۸۴۶ عیسوی که درین زمان فوج جدید لاهور تیار خواهد شد حکم برای برخاستگی فوج خود خواهند کرد دفعه دوم چون مهاراجه دلیپ سنگه برحسب خوشی خود درخواست تعیناتی فوج انگریزی در شهر لاهور کرده بود لهذا اخراجات چهاونی فوج و تیاری مکانات برای افسران آن ذمه مهاراجه صاحب موصوف خواهد شد سوای ازین هر خرچیکه از نگهداشتن فوج مذکور در سرکار انگریزی بیفتد مهاراجه صاحب آنرا دام دام خواهند داد دفعه سوم مهاراجه صاحب فوج جدید خود را زود نوکر داشته اطلاع آن بوکیل انگریزی میکرده باشند دفعه چهارم در میعاد مذکور مهاراجه صاحب فوج خود را نوکر دارند یا ندارند بعد گذشتن میعاد مذکور فوج سرکار انگریزی برخاسته خواهد رفت دفعه پنجم حقوق جاگیرداران که از خاندان مهاراجه رنجیت سنگه و کهرک سنگه و شیر سنگه تعلق میدارند در سرکار انگریزی ملحوظ خواهند ماند و جاگیرهای کسانیکه در [illegible] آنها مفوضه خواهد بود تا حین حیات و معاف خواهد ماند دفعه ششم سرکار انگریزی تحصیل محصول خریف

اکر در ملک مفوضه خواهد نمود باید که کارگزاران مهاراجه صاحب دران اعانت و مدد
کنند دفعه هفتم سرکار لاهور را هر قدر اسباب از قلعجات مفوضه سوای اسباب
توپ در کار باشد آنرا طلب نماید اگر سرکار انگریزی را بعض ازان اسباب مطلوب
خواهد بود گرفته قیمت آن در سرکار لاهور خواهد رسانید اگر سرکار لاهور اراده فروخت
آن اسباب بجای دیگر داشته باشد بفروشد ممانعت آن نخواهد شد بلکه سرکار انگریزی
درین امر مددشان خواهد نمود دفعه هشتم از جانب هر دو سرکار امین و کمشنر مقرر
کرده شوند تا فریقین حدود ملک مفوضه را معین کرده دهند نقل عهدنامه فیما بین
سرکار انگریزی و راجه گلاب سنگه مشتمل بر ده شرط مرقومه دوازدهم
مارچ سنه ۱۸۴۶ عیسوی بتاریخ دوازدهم مارچ سنه مذکور نواب گورنر جنرل بهادر از لاهور
بطرف امرتسر تشریف فرما شدند و در آنجا رسیده گلاب سنگه را خطاب مهاراجگی
داده رئیس ملک جمو وغیره بالاستقلال ساختند و همانجا این عهدنامه متضمن ده
شرط فیما بین سرکار انگریزی و مهاراجه گلاب سنگه مرتب گردید شرط اول
سرکار ممدوح مهاراجه گلاب سنگه و اولاد او را که ذکور باشند نسلا بعد نسل تمام
ملک کوهستانی که جانب مغرب راوی و طرف مشرق رود سنده واقعست
تفویض کرد و این ملک یک حصه است ازان ملک که مهاراجه دلیپ سنگه
در سرکار انگریزی تفویض نموده اند شرط دوم در حد شرقی این ملک
امین و کمشنر برای تعین حدود آن از طرف مهاراجه گلاب سنگه و
سرکار انگریزی مقرر شوند شرط سوم آنکه بعوض این ملک مهاراجه
گلاب سنگه هفتاد و پنج لک روپیه نانک شاهی در سرکار انگریزی دادن قبول کردند
منجمله آن بست و پنج لک روپیه قبل از ماه اکتوبر در سرکار انگریزی داخل خواهند کرد
فقط شرط چهارم آنکه حدود ملک مهاراجه گلاب سنگه بدون اطلاع سرکار انگریزی تبدیل نخواهد شد

نخواهند شد شرط پنجم آنکه اگر کدام نزاع درمیان دربار لاهور و مهاراجه
گلاب سنگه [illegible] شود مهاراجه مذکور آن مقدمه را در سرکار انگریزی
مرجوع نماید درین صورت [illegible] صاحبان انگریز [illegible] شند مهاراجه مذکور را قبول و
منظور کردن خواهد [illegible] شرط [illegible] مهاراجه گلاب سنگه و اولاد او اقرار
می کنند که اگر فوج سرکار انگریزی برای مقابله کدام دشمن در ملک او شده بکدام
سمت [illegible] پرده بایان مع فوج خود معین و مددگار فوج مذکور خواهیم شد شرط
هفتم آنکه مهاراجه گلاب سنگه اقرار میکنند که ما کدام انگریز و یا باشنده ملک
امریکه و غیره باشندگان فرنگستان را بی اجازت سرکار انگریزی ملازم نخواهیم داشت
شرط هشتم آنکه مهاراجه گلاب سنگه اقرار میکنند که شرائط پنجم و ششم و هفتم
مندرجه عهدنامه اول که فیما بین سرکار انگریزی و دربار لاهور شده است
منظور خواهیم داشت شرط نهم آنکه هرگاه کدام دشمن بر ملک مهاراجه صاحب
حمله و یورش کند سرکار انگریزی مدد او خواهد کرد شرط دهم آنکه مهاراجه گلاب سنگه
برای تعظیم و تکریم سرکار انگریزی بر خود لازم کرده اند که در هر سال یک اسپ و
دوازده بیش که از موی آن شال می بافند و سه زوج دوشاله نذر سرکار موصوف
خواهیم کرد فقط و بسبب بودن قیام فوج انگریزی در لاهور شاهراهی عریض جهت آمد و رفت
کردن سواری صاحبان فوج و توپخانه تیار شد و راجه لال سنگه وزیر از پلتن اطفال خود و سال همین
مهاراجه دلیپ سنگه یکصد و پنجاه طفل را موقوف کرد و یک اخبارنویس در جمو که وطن و مقام بود و باش
مهاراجه گلاب سنگه است مقرر نمود تا احوال شمار روزی آنجا بحضور رانی صاحبه نوشته باشد
دهناک سنگه پسر رای کشن چند در ملک دوآبه بصیغه وکالت مقرر گشت و بیست و چهارم ماه
ضلع مالیه منجمله جاگیر [illegible] سنگه کالیواله که در جنگ اخیر کشته شد در سرکار انگریزی ضبط گردید
و راجه لال سنگه در هر پلتن یک منشی را بحال داشته دیگر منشیان را که در لشکر بسیار بودند موقوف

ساخت و دیوان اجودهیا پرشاد مع دو کمپنی سپاهی برای بند و بست سرحد آنجا رخصت گشت
و جان لارنس برادر میجر لارنس اجنت که در دوآبه کمشنر شده از جهابه را بمعرفت صاحب
مجسٹریٹ دهلی طلب داشت و در بیست و چهارم ماه مذکور لارڈ صاحب لدهیانه تشریف آورده
دربار عام نمودند سکهان ذی عزت و جمیع راجهای آن نواح را باجازت خود مشرف ساختند
و به نسبت راجه پتیاله ارشاد شد که اهالیان سرکار انگریزی از خدمتگزاری بیحد رسد رسانی
شما بسیار راضی و خوشنود هستند و حکم شد که بوقت آمد و رفت راجه مذکور در لشکر انگریزی
پانزده آواز توپ بتقریب سلامی سر شده باشد و قدری ملک هم بجلدوی حسن خدمت
براجه مذکور عطا شد و حضار دربار عرض کردند که راجه لاڈوه که با فوج سکهان شریک شده
با افواج انگریزی بجنگید در حق خود بسیار بد کرد و آخر بسزای اعمال خود رسید و راجه نابه
که در جنگ شریک سکهان بود در دربار آمدن نیافت و رئیس فرید کورٹ را بمزید عنایت
خطاب راجگی عنایت شد و همچنین دیگر سرداران و رئیسان بجلدوی حسن خدماتیکه از
ایشان درین مهم نسبت بسرکار انگریزی بعمل آمده بود بیافتن خلعت و خطاب معزز و ممتاز شدند
در بیان رفتن دو صد و پنجاه و شش ضرب توپ سکهان که در جنگها
بدست افواج انگریزی در آمده بودند بطرف کلکته بموجب حکم لارڈ صاحب
بهادر دو صد و پنجاه و شش ضرب توپ که منجمله آن دو صد و بیست ضرب را بهادران فوج
انگریزی از سکهان در هر جنگ انتزاع کرده بودند و سی و شش ضرب را بعد داخل شدن
فوج انگریزی در لاهور عند الطلب مهاراجه دلیپ سنگه داده بودند باهتمام لفتنت گورنر بنگال
از راه خشکی روانه کلکته شدند در اثنای راه بهر شهر شرقی از دهلی و اگره و الهآباد و کانپور
وغیره که میرسیدند آنهمه توپها را در میدانی وسیع بترتیب صف بصف استاده میکردند
و هرگاه جمیع صاحبان انگریز و مردم آن شهر از وضیع و شریف برای تماشای آن توپها فراهم
میشدند یکی از صاحبان انگریز با آواز بلند میگفت که دو صد و بیست ضرب توپ ازین توپها

وازین توپها فوج انگریزی در چهار جنگ مقام مدکی و فیروزپور و علیوال و سوبراون در
مدت [illegible] سکهان گرفته است و سی و شش ضرب از دربار لاهور بعد از صلح یافته
و کسی را [illegible] این توپها [illegible] کردن منع میکردند بلکه بخوبی ملاحظه
میکنانیدند و اگر مردم [illegible] آن میگرفتند و بهمین طریق وضع این
توپها را بکلکته بردند و از انجا بار کرده در لندن خواهند برد و غرض از نمایش و تشهیر این توپها
شهر بشهر از لاهور تا بکلکته بلکه تا لندن بدین وضع و طریق آن بود تا عوام الناس که از گفته
مردم بازاری و اهل حرفه مثل کاروانان که از ملک پنجاب میآمدند و از حقیقت حال اینهم اصلا
آگاه و مطلع نبودند غلبه سکهان را بر فوج انگریزی زبان زد کرده بودند بمشاهده این توپها
و دریافت کردن مضامین کندهاکه بر هر یک نام مهاراجه رنجیت سنگه و کهرک سنگه و سرکار خالصه
وغیره و سال تیاری در نظم و نثر کنده است دریافت کنند که سراسر غلبه و نصرت فوج انگریزی و
هزیمت و مغلوبی سکهان درین جنگها شد و آنچه در عوام بر عکس آن شهرت یافته بود سراسر دروغ
بی اصل است و در فرستادن توپهای مذکوره از معین کردن قبال الوف گاوان گاریهای بار
و خلاصیان وغیره عمله و فعله و سپاه انگریزی و از همراه بودن صاحبان انگریز و سایر جنبها
هزارها روپیه سرکار کمپنی بصرف در آمده گویند اگرچه در ابتدا از معین شدن فوج انگریزی
در لاهور بسیار امن و امان بلاهور و اطراف حاصل شد مگر زمینداران و مالگزاران بسبب دریافت
حال ضعف سرکار لاهور در اضلاع و اطراف آن سر بشورش بر داشته بودند باری بالفعل
بحسن تدبیر و بفرستادن افسران مع فوج انگریزی در اطراف ملک پنجاب شغب و فساد در اضلاع
و اطراف دور دست موقوف گردیده جمیع رعایای ملک مهاراجه دلیپ سنگه و مهاراجه گلاب سنگه
در اطاعت و ادای خراج حاضرند و اگر کسی از آنها آماده تمرد و سرکشی خواهد کرد از دست
فوج انگریزی بسزای اعمال خود خواهد رسید چون شیخ امام الدین پسر شیخ غلام محی الدین
متوفا عامل سابق معزول کشمیر نایب مهاراجه گلاب سنگه بعد از صلح و نوشته شدن عهدنامها

بسبب اغوای لال سنگه وزیر که خطوط مخفی باو نوشته بود عمل نداده باو [?] جنگ و جدل
نموده قتال و جدال با مردم راجه مذکور کرده و داشت و از طرفین صدها مردم کشته و زخمی
گردیدند چون میجر لارنس صاحب اجنت دریافت حال این شر و فساد به کشمیر رفته بعد اطفای
نائره جنگ و خونریزی شیخ امام الدین را همراه خود در لاهور آورد و شیخ مذکور بوقت روبکار
ظاهر کرد که من بموجب نوشته وزیر دربار لاهور نادادن مهاراجه گلاب سنگه را عمل نداده بودم
و با آنها جنگیدم و خطوط وزیر را بملاحظه صاحب اجنت درآورد چنانچه بعد اثبات [?] این امر از
و فتنه پردازی لال سنگه وزیر که باعث قتل صدها نفوس در کشمیر شد از منصب وزارت معزول
و از شهر لاهور خارج گردید و بالفعل او در آگره است گاهی در ریاست لاهور دخل نخواهد یافت
و مشهور است که بعد معزولی لال سنگه از وزارت این منصب جلیل را برای مهاراجه گلاب سنگه
تجویز کرده بودند مگر او که از بس دانشمند و مآل اندیش است آنرا قبول نکرده و بخود اندیشید که اکنون
من بعنایت سرکار انگریزی در ملک جمو و کاشمیر و غیره ممالک کوهستانی حاکم بالاستقلال و نکته مقابل رئیس
لاهور هستم مرا اینقدر ملک و حکومت کافی است زیاده ازین حوصله و هوس ندارم مرا ضرور
نیست که در تبعیت و فرمانبرداری رئیس لاهور بوده مورد الزامهای هر دو سرکار [?] و کارگزار
ریاست لاهور باشم و چون اولیای سرکار انگریزی سوای مهاراجه گلاب سنگه در ریاست لاهور
سرداری دیگر را که دانشمند و صاحب تدبیر و با دیانت باشد و بی نفسانیت و بدون عداوت
دیگری انجام امور ریاست لاهور را انتظام دهد خصوصا درین ایام که رئیس آنجا صغیر و
نابالغ است نیافتند جناب لارد صاحب بهادر میجر لارنس اجنت لاهور را تا رسیدن مهاراجه دلیپ سنگه
بحد بلوغ بر منصب وزارت آنجا مقرر و مامور فرمودند اگر این امر واقعی است یقین که اکنون
جمیع امور ریاست لاهور بی شر و فساد و بخوبی انجام پذیر شوند و تغلب و تصرف و بی انتظامی
هم دران سرکار نشود و احدی از سرداران و افسران فوج لاهور سر بشورش و فساد
نخواهند برداشت
تفصیل گشته بهی و هشت ضرب توپ منجمله توپهای سکهان

توپهای [illegible] ان که از لاهور بکلکته رفته اند و از قلم آهنی بر هر یک توپ کنده بود
و نقش [illegible] شده و بسیار خوبصورت و در تختهای هر یک اقسام گلکاری طلائی
و رنگ برنگ [illegible] گلکاری عجیب [illegible] و از انجمله یک توپ بالکل از نقره
خالص خاص [illegible] بود کتبه توپ اول اکال سهای نظم قوی طالع
شاه رنجیت سنگه همه ملک [illegible] چو [illegible] کهرک سنگه شهزاده عالی مکان که دانا
[illegible] بود دادران فتح جنگ شد در زمانی تیار که هجده صد و بود و هشتاد و چار
جمعدار این توپ شد رامی سنگه که در جانفشانیست او بیدرنگ بموجب صلاح لاله
جیسنگه یار غلام نبی گفت تاریخ وار دستخط گروتار اکیر بتاریخ پنجم ماه ماگه سنبت ۱۸۸۴
و سوای این عبارت چیزی در شاستر کنده بود کتبه توپ دوم نظم جو اژدرها بجان
و دل بسی داغ کهن دارم حذر کن ای رقیب از من که آتش در دهن دارم قطعه ای راست
توپ ز نواب نامدار در رستی و پردلی خود یگانه اژدرمی و شیر نژادی جنگ جو
باری مهره دار و صاحب خزانه سرکار نواب محمد شجاع خان بهادر صفدر جنگ ۱۱۴۳ هجری
النبوی آهنش کوشکن بوزن یکصد و ده من گوله بمقدار ده من باروت بنصف از گوله در وزن
کتبه توپ سوم توپهای بان [illegible] بیرون بابت شاه مولی طول سیب وال اللہ در ۱۳۰۶
دی و بعض عبارت او شاستر بود کتبه توپ چهارم سری اکال سهای
نظم هست این توپ مصر بجلی رام هاتفش گفته فتح و نصرت تام ضرب آتش فشانی
و برق شرار صبح اعداز دود او چون شام سنبت ۱۸۹۴ کتبه توپ پنجم بفضل اکال
سهائی از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ جنگ بجلی باهتمام جواهرمل بکارخانه
حمویه سنگه ساخت دار السلطنه لاهور سنبت ۱۸۹۸ در تحت سردار فتح سنگه کتبه توپ
ششم بفضل سری کال پورکه جی از حکم رنجیت سنگه پادشاه بهادر بلند اقبال سنگه کهی
کارخانه دار السلطنه لاهور باهتمام جواهرمل سنبت ۱۸۹۴ عمل لسران سدها سنگه کتبه توپ هفتم

بفضل سری اکال پورکه جی مهاراجه رنجیت سنگه بهادر دام ملکه و سلطنته سری مهاراجه صاحب
ادهراج هذا ضرب موسوم بفتح بان حسب الامر اقدس در سنه ۱۸۹۴ از سال راجه بکراجیت باهتمام
صاحب ارسطو فطرت فلاطون فطنت موشیو شوالیر جنرل کورٹ صاحب بهادر ریخته شد
کتبه توپ هشتم برین توپ چیزی در شاستری نوشته است کتبه توپ نهم
فضل اکال از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ شش بان باهتمام جواهر ل
کارخانه صوبه سنگه دار السلطنة لاهور سنبت ۱۸۸۷ در تحت سردار تیج سنگه کتبه توپ دهم
فضل اکال از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ بام بان باهتمام جواهر ل کارخانه
صوبه سنگه ساخت دار السلطنة لاهور سنبت ۱۸۸۷ در تحت سردار تیج سنگه کتبه توپ یازدهم
بفضل سری اکال پورکه جی مهاراجه رنجیت سنگه بهادر دام ملکه و سلطنته سری مهاراجه صاحب ادهراج
هذا ضرب موسوم بنصرت بان حسب الامر اقدس در سنه ۱۸۸۷ از راجه بکراجیت باهتمام صاحب
ارسطو فطرت فلاطون فطنت موشیو شوالیر جنرل کورٹ صاحب بهادر ریخته شد کتبه توپ
دوازدهم موجب حکم حضور فیض گنجور سنگه صاحب سرتاج خالصه پادشاه رنجیت سنگه جیو
دام اقباله باهتمام میان قادر بخش در قلعه مبارک لاهور توپ دیوان لاله موتی رام و رام دیال
تیار شد سنبت ۱۸۸۶ اسم توپ فتح جنگ عمل محمد حیات کتبه توپ سیزدهم بفضل سری اکال
پورکه جی مهاراجه رنجیت سنگه بهادر دام ملکه و سلطنته سری مهاراجه صاحب ادهراج در سنبت ۱۸۸۷
از راجه سری بکراجیت هذا الضرب موسومه لیلان حسب الامر اشرف اقدس اعلی حضور انور
در سنبت ۱۸۹۵ باهتمام صاحب ارسطو فطرت فلاطون زمان موشیو شوالیر جنرل کورٹ صاحب بهادر
در عهد کاربجیمن خدمت فضل علی کمیدان شاگرد صاحب ممدوح بهادر ریخته شد کتبه
توپ چهاردهم بفضل سری اکال پورکه جی مهاراجه رنجیت سنگه بهادر دام ملکه و سلطنته
سری مهاراجه صاحب ادهراج در سنبت ۱۸۸۷ از راجه بکراجیت هذا الضرب موسومه مجنون
حسب الامر اشرف اقدس اعلی حضور انور در سنبت ۱۸۹۵ باهتمام صاحب ارسطو فطرت فلاطون زمان

افلاطون [illegible] موشیو شوالیر جنرل کورٹ صاحب بہادر در عیدگاہ بحسن خدمت فضل علی کمیدان
شاگرد [illegible] ریختہ شد کتبہ توپ پانزدہم ارب بہای و پاسنگ
[illegible] کتبہ توپ شانزدہم نظم بیت این توپ اژدہا
دہان از دم خود شرار ریز [illegible] بیک آوا جو کند کاکا سخت دشمن چہ دود خویش
سیاہ پی فتح قلعہ سخت چو جنگ این سبب نام گشت نصرت جنگ در عہد پادشاہ رنجیت سنگہ
بہادر [illegible] سردار جوالا سنگہ ٹہرانیہ باہتمام منشی دلیا عوا سنبت ۱۸۸۷ عمل امی سنگہ توپ ساز در سال یکہزار
و ہشتصد و ہشتاد و ہفت اتمام یافت کتبہ توپ ہفدہم بفضل سری اکال پورکہ جی از حکم رنجیت سنگہ
پادشاہ بہادر بلند اقبال توپ شیو بکہی کارخانہ دار السلطنہ لاہور باہتمام جواہر مل سنبت ۱۸۹۴ عمل [illegible]
سدہا سنگہ کتبہ توپ ہجدہم ضرب رام بان بفضل سری اکال جی بعہد پادشاہ جہان
جہد ہشتم زمان کرن دوران مہاراجہ ادہراج رنجیت سنگہ بہادر خلد اللہ ملکہ مقرب بارگاہ سلطانی
مصاحب درگاہ خاص الخاص خاقانی سردار خوشحال سنگہ در سنبت یکہزار و ہشتصد و نود و پنج بکرماجیتیہ
مطابق یکہزار و دو صد و پنجاہ و چہار ہجری باہتمام ماکہی خان توپ تیار کنانید کتبہ توپ
نوزدہم اول برین توپ قدری از انگریزی کندہ است نظم از فضل گورو نانک
و لطف گوبند سنگہ و ز حکم شاہزادہ کنور نونہال سنگہ شد توپ نو تیار ظفر جنگ [illegible] پسند
منصوب توپخانہ جرنیل تیج سنگہ ضرب سورج مکہی ساخت لاہور سنبت ۱۸۹۷ کتبہ
توپ بیستم فضل اکال نظم از فضل گورو نانک و لطف گوبند سنگہ و ز حکم پادشاہ بہادر
رنجیت سنگہ شد توپ نو تیار رعد و کوب دو دہان منصوب توپخانہ جرنیل
تیج سنگہ ساخت دار السلطنہ لاہور کارخانہ صوبہ سنگہ سنبت ۱۸۹۰ کتبہ توپ
بیست و یکم بفضل سری اکال پورکہ جی مہاراجہ رنجیت سنگہ بہادر دام ملکہ و سلطنتہ سری
مہاراجہ ادہراج ہذا ضرب موسوم اندربان حسب الامر اشرف اقدس در سنہ ۱۸۶۴ از راجہ بکرماجیت
باہتمام صاحب ارسطو فطرت افلاطون فطنت موشیو شوالیر جنرل کورٹ صاحب بہادر ریختہ شد

کتیبهٔ توپ بیست و دوم برین توپ که از آهن است اندک عبارت چینی کنده است
کتیبهٔ توپ بیست و سوم برین توپ آهنی چیزی از حروف انگریزی نوشته است
کتیبهٔ توپ بیست و چهارم سنبت ۱۹۰۲ فتح حضرت مرتب ساخت توپ اژدها
مثال برق رعد سنای آیین الملک امام الدین بهادر خطابی شاهانه شاهی سنه ۱۲۶۱ هجری
کتیبهٔ توپ بیست و پنجم اول قدری عبارت شاستری نوشته است بعد سری اکال
سهای سری راجه سوچیت سنگه سنبت ۱۸۸۸ کتیبهٔ توپ بیست و ششم فضل اکال از حکم
پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ راه بان باهتمام جواهر مل کارخانه صوبه سنگه ساخت
لاهور سنبت ۱۸۸۷ کتیبهٔ توپ بیست و هفتم اول چیزی در شاستری نوشته است
اسم این توپ از سرکار عالی جنگ جیت تحریر بتاریخ سنبت ۱۸۷۴ کتیبهٔ توپ
بیست و هشتم برین توپ تمام عبارت انگریزی خوشخط کنده بود کتیبهٔ توپ
بیست و نهم برین توپ نیز همان عبارت توپ سابق و همان مهر کنده است
کتیبهٔ توپ سی ام بفضل سری اکال پورکه جی از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال
توپ جوالا مکهی کارخانهٔ دار السلطنة لاهور باهتمام جواهر مل سنبت ۱۸۹۴ عمل لسپران سدها سنگه
کتیبهٔ توپ سی و یکم بفضل سری اکال پورکه جی از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال
توپ خالصه پسند کارخانهٔ دار السلطنة لاهور باهتمام جواهر مل سنبت ۱۸۹۴ عمل لسپران سدها سنگه
کتیبهٔ توپ سی و دوم فضل اکال از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ [illegible]
در کارخانهٔ صوبه سنگه دار السلطنة لاهور سنبت ۱۸۸۴ در تحت تیج سنگه کتیبهٔ توپ سی و سوم
برین توپ عبارت شاستری کنده بود کتیبهٔ توپ سی و چهارم فضل اکال پورکه جی از
حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ شور شان کارخانهٔ دار السلطنة لاهور باهتمام
جواهر مل سنبت ۱۸۸۸ عمل لسپران سدها سنگه در تحت تیج سنگه کتیبهٔ توپ سی و پنجم
فضل سری اکال باقی عبارت چنان مشکوک بود که خوانده نشد کتیبهٔ توپ سی و ششم

۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶

از ... و لطف گویند سنکه. از حکم بادشاه بهادر رنجیت سنکه شده توپ تیار
... و حق ... بهرت بان منسوب توپخانه سردار تیج سنکه بسنبت ۱۸۹۰ کشته توپ سی
هفتم متصل سری اکال بونکه جی ضرب رام بان عهد بادشاه جهانگیر ... زمان کردن
دوران مهاراجه ادهیراج رنجیت سنکه بهادر دام اقباله حسب الحکم مقرب بارگاه سلطانی مصاحب
درگاه خاص الخاص خاقانی سردار خوشحال سنکه در سنبت یکهزار و هشتصد و نود و پنج بکراجیت مطابق
یکهزار و دو صد و پنجاه و چهار هجریه باهتمام الهی خان توپ ریز تیار کنانید کشته توپ
سی و هشتم برین توپ چیزی بخط هندی کنده بود دیگر چندان مشکوک بود که خوانده نشد
سنه سال در انگریزی این بود ۱۷۹۸ و بر توپ ۲۸ و ۲۹ عبارت در انگریزی بسیار خوش بخط
کنده بود درین عبارت نام بادشاه رنجیت سنکه و سنه انگریزی ۱۸۳۳ عیسوی و درین ...

باقی احوال ریاست لاهور که زبانی مردم معتبر و ثقات بسماعت رسیده

گویند راجه سوچیت سنکه وقت قضا کردن زر نقد به طریق امانت در سرکار انگریزی داشته بود
بالفعل مهاراجه گلاب سنکه برادر راجه متوفا مذکور دعوی آن زر کرده چنانچه دعوی در حقیقت
آن نیز بپایه ثبوت رسید سرکار موصوف آن امانت را در هفتاد و پنج لک روپیه که عوض ملک
کوهستانی از مهاراجه مذکور طلب میداشتند مجرا کرده گرفتند و مشهور است که هرگاه مهاراجه
شیر سنکه در بلوای سکهان کشته شد مهاراجه دلیپ سنکه را بر مسند ریاست لاهور نشانیده
والده صاحبه اوشان را مختار کردند زیرا که مهاراجه مذکور صغیر السن ست و رانی صاحبه بهای
لال سنکه برادر حقیقی خود را نائب وزیر مهاراجه دلیپ سنکه ساخت راجه لال سنکه را که این امر دلخواه
خاطر بود در پی دفع بهای لال سنکه گشته آخر او را از غدر و فریب قتل کنانید و بجای او خود وزیر
گردید چنانچه در وقت جنگ سکهان با فوج انگلشی همین لال سنکه بر منصب وزارت لاهور منصوب بود
و مردمانیکه در کنپ لدهیانه و فیروزپور موجود بودند سبب جنگیدن سکهان با سرکار انگریزی چنان
بیان میکنند که سبب عبور کردن سکهان از شهر لاهور باین طرف ستلج در بعض اضلاع و علاقجات

که در عمل لاهور بود و قریب چهاونی لدهیانه و فیروزپور واقع مثل علاقه مبتنی دهرم کوت
و کوت عیسی خان و قلعه کهوکه در هری پتن ست فیما بین سکهان و مردم سپاه سرحد چهاونی
انواع فساد و هنگامها برپا گشته نوبت بکشت و خون میرسید بنابران مستر ابت کمشنر
که حاکم کل علاقه لدهیانه وغیره سرکار انگریزی بود بحضور نواب گورنر جنرل بهادر درکونسل
رپورت نموده رای خود نوشت که اگر این چند علاقه لاهور که قریب چهاونی لدهیانه آن
طرف ستلج واقعند و جمع آنها زاید از پنج لک روپیه نیست اگر بکدام صورت و تدبیری بالاهور
بطریق معاوضه با ملک دیگر از ان سرکار انگریزی خواه بطور تعهد و مستاجری در عمل سرکار کمپنی
بیاید پا آمد و رفت سکهان علاقه لاهور در عمل سرکاری بالکل موقوف و مسدود گردد باز هیچگونه
قضیه و فساد نشود گویند جناب لارد صاحب استحسان رای کمشنر مذکور نموده بر بار لاهور این
حال را نوشته استمزاج تبدیل علاقجات مذکوره نمودند بدین طور که سرکار لاهور خواه بعوض این
علاقجات ملکی دیگر از سرکار انگریزی بگیرد و یا زر خراج آن سال بسال از سرکار مذکور گرفته باشد
رانیصاحبه والده رئیس لاهور در جواب آن بحضور لارد صاحب نوشت که بنظر یکجهتی و اتحاد
قدیمه که فیما بین هر دو سرکار از عهد مهاراجه رنجیت سنگه بکیفیت باشی ثابت و متحقق است تا بدادن علاقجات
بنابر مصلحتی که بدان اشاره رفته است بجان و دل راضی ایم بهر صورتیکه سرکار انگریزی خواسته باشند بجز
ودر عمل و دخل خود دارد بشرطیکه فوج خالصه هم درین امر راضی گردد زیراکه من بالفعل بدون
رضای فوج مذکور اختیار در امری از امور ملکی ندارم حال غلبه و خودسری آن بر آن صاحب هم
ظاهر است و در همان ایام فوج خالصه بدریافت این حال که رانیصاحبه دادن آن علاقجات
در سرکار انگریزی رضا داده است در کمال غیظ و غضب شد و بسبب اتفاق در همان قرب الارد هارڈنگ بهادر
و کمندر انچیف بهادر برای ملاحظه چهاونی کمپ لدهیانه و فیروزپور و دیگر انتظام معاملات
دریای ستلج قسمیکه سابق مرقوم گشت جریده تشریف آوردند سکهان را یقین و اثق شد که هر دو
حاکمان جلیل القدر سرکار انگریزی حسب اجازت و رضای رانیصاحبه برای عمل و دخل کرد

... اطلاع ... آمده اند از راه نادانی و خودسری بی آنکه حقیقت حال را دریافت
یکبارگی زیاده از بیست هزار سوار و پیاده مع توپخانه سنگین و دیگر آلات حرب در عمل سرکار انگریزی
آمده جنگ کردن شروع نمودند و بثمره نیت فاسد شآمت عهدشکنی با وجود جنگیدن دلیرانه و جرأت
... در جنگ هزیمت یافتند و خواسته بودند که بعد غالب آمدن بر فوج انگلشی در لاهور رفته
... با انگریزان سازوار و قتل کنند و سپرش را برداشته دیگری را بر ریاست لاهور بنشانند
لیکن به هیچ وجه امری که اندیشیده بودند قدرت نیافتند و از هر طرف خائب و خاسر گردیدند و نیز گویند که
سکهان از فوج خالصه بعد جنگ دوم یا سوم که مغلوب و منهزم شده بودند خیال کردند که سبب این جنگ
و تباهی یا مردم در واقع مستر براد فت کمشنر است بهر صورت که ممکن باشد رفته آن صاحب را
باید کشت پس پنج سوار سکهان برین اراده در مقامی رسیدند که در آنجا صاحب کمشنر در میان حلقه
بسیار صاحبان انگریز بود اول با آواز بلند پرسیدند که فلان صاحب کجاست با او کاری داریم
و آخر آن صاحب را شناخته و سوار برق وار بروی یورش کرده بضربهای شمشیر صاحب
کمشنر را کشتند و خود هم از دست دیگر صاحبان مقتول گردیدند اگر این حال واقعیت از جهالت
کلیه کشی این فرقه بعید نیست و سابق ازین اکثر سرداران سکه در مقام امرتسر که جای تیرتهه و
پرستشگاه سکهان است سکونت میداشتند و لاهور مقام فرودگاه لشکر رنجیت سنگه بود آخر رفته رفته
رئیس مذکور آنرا دارالریاسته خود ساخت و در قلعه و عمارات تعمیر کرده سلاطین تیموریه سکونت
میکرد و در میان امرتسر و لاهور فاصله بیست و پنج کروه است مردم شب مانده از امرتسر بلاهور
میروند و چهاونی لدهیانه و فیروزپور هردو بر کناره شرقی ستلج واقعند و دریای مذکور سرحد عمل
سرکار انگریزی و سکهان است و فاصله در میان لدهیانه و فیروزپور چهل پنج کروه است و ملک پنجاب
در میان پنج دریا واقع است لهذا آنرا پنجاب گویند دریای اول آن که جانب شرقی پنجاب واقع
ستلج است دوم دریای بیاس سوم راوی چهارم چناب پنجم جهلم و در میان این پنج دریا
چهار دوآبه اند در میان دو دریا ... که در میان ستلج و بیاس واقع است چهاونی جالندهر

قرار یافته و در دو آبه که در میان دریای بیاس و راوی است شهر لاهور واقع و ... کلی
واقع و از آن تاریخ که فوج انگریزی در آنجا رفته است مردم آنجا از اهل هنود و اهل سکه و ...
بودند که سبب بلوا در سنه یکهزار و هشتصد و پنجاه عیسوی چهار پای گوره ولایتی که در دروازهای
قلعه لاهور برای حفاظت شهر ایستاده و پهره میدادند که در آخر روز گاوان از چراگاه برگشته
قصد رفتن در شهر کردند یک کس گوره که به پهره خود مسلح ایستاده بود گاوان را از رفتن به جاهای
احاطی مانع شد تا ... آینده و روند در میان دروازه بدان جانوران ضرر رسد چنانچه یک دو گاو
را قصد و اراده از دست او کشته شد مردم شهر که همه هنود بودند دوکانها را بند کرده آماده بلوا
شدند میجر لارنس اجنت و دو سه صاحبان دیگر پیاده با قصد رفتن در مقام بلوا نمودند تا مردم
بازاری را از شور و فساد باز دارند آن اهالیان از هر چهار طرف بر صاحبان سنگ زدند چنانچه صاحب
اجنت و یک کپتان از سنگ زنی شان زخمی خفیف بر چهره و اطراف برداشته به مکانهای خود
واپس آمدند و فوراً رجمنت سواران انگریزی برای سزادهی و گرفتار کردن بلوائیان در رسید
صاحب اجنت بمقتضای دانشمندی تحمل و بردباری را کار فرموده سواران را گفته فرستاد که بلوائیان را
دورتر رسانیده متفرق سازند و قصد گرفتاری و زد و خورد شان ننمایند زیرا که سزادهی ایشان
موقوف بر تجویز راجه لعل سنگه وزیر است روز دیگر اهلکاران دربار لاهور کسانی را که سبب بلوا
شده بودند بضرب و شلاق و هم بقید و اخذ جرمانه قرار واقعی تنبیه و گوشمال ساختند سبب
بلوای دوم این شد که بعض سپاهیان مسلمان کمپ جالندهر برای مقرر کردن یک دو دکان
بقر قصاب و فروخته شدن گوشت گاو در بازار چهاونی آنجا از صاحب کمشنر اجازت خواستند
صاحب موصوف اجازت آن داد سکهان باشندگان جالندهر از این امر بسیار ناراض شده یکی
از ایشان نزد صاحب موصوف رفته برای موقوفی دکان بقر قصاب از آنجا درخواست نمود
صاحب فرمود این درخواست شما بیجاست زیرا که در ... سرکار انگریزی شما را چه سروکار است
بودن همچنین دکان در فوج انگریزی برای گوران ... ضروریست سکهان ... سبب

[illegible] نظیری در دست افروخته و درخشم شده [illegible] سنگ زدن بر قوم انجا
حتی که [illegible] ان انگریز نیز شروع کردند و ساعت بساعت مردم مقوم شان فراهم شده
بلوای عظیم نمودند و چون چند کس از سنگ و چوب آنها مجروح گشتند سواران سالار جنگی
رسیده بموجب ایمای صاحب کمشنر آنجا قریب دو صد کس را گرفتار کرده قید کردند و
[illegible] ایان که گریخته رفته بودند بدست نیامدند و اکنون چند دکان بیقر قصابان [illegible]
[illegible] مقرر شدند و گوشت گاو بی تکلف و علانیه در انجا فروخته می شود و نیز گویند هرگاه
لارڈ صاحب بهادر در امرتسر تشریف بردند گلاب سنگه بمشاهده گوشت گاو در میان
بازار رجمنت سواران گوره ولایتی همرکاب لارڈ صاحب ممدوح بموجب تعصب مذهب خود
بسیار رنجیده و ملول خاطر گردیده و از فرط رنج و ملال به بهانه بیماری سوار نشد و نه بحضور لارڈ صاحب
حاضر گشت و آخر عند الطلب حاضر شده عرض کرد که در مذهب ما سکهان گاو کشی بسیار
ممنوع است مقتدایان ما درین باب نوشته اند که هر سکه گاو را کشته و یا گوشت آنرا به بیند او را
واجب است که بشرط داشتن قدرت کشنده گاو را مثل گاو ذبح کند و یا خود را بکشد و امرتسر
قدیم پرستشگاه سکهان است ما مردم این مقام را بسیار تعظیم و تکریم میکنیم و لهذا امری که خلاف
مذهب ما باشد در انجا دیدن نمیتوانیم لارڈ صاحب فرمود انچه شما گفتید راست است و ما را حفظ
مراتب خصوصا پاسداری مذهب و دین هر یک قوم مرکوز خاطر و ملحوظ میباشد مگر این امر که
شما شکایت آن کردید درینجا بمجبوری بعمل آمد زیرا که غذای مردم ولایت ما گوشت است و از سرکار کمپنی
سپاه ولایتی هر روز داده میشود گلاب سنگه گزارش کرد اگر بجای گوشت گاو گوشت بز و میش از سرکار
بفوج ولایتی عنایت شود قباحتی ندارد ارشاد شد این قدر بز و میش در سفر و حضر از کجا بهم می رسد
علاوه و چند سه مد صرف در گوشت بز و میش خواهد افتاد سردار مذکور عرض کرد که بهم رسانیدن
آن و قیمت ارزان ذمه بنده است [illegible] هر قدر که در فوج ولایت متعینه امرتسر بیش صرف خواهد
مردمان بنده هر روز خواهند رسانید لارڈ صاحب فرمودند ازین چه بهتر چنانچه بپاس خاطر

راجه گلاب سنگه بحکم لارڈ صاحب منادی درباب امتناع گاوکشی در شهر امرتسر کنانیده بود
یا دو روز از منادی مذکور شخصی کشمیری مسلمان گاوی را در مکان خود ذبح کرد چون این خبر بلارڈ صاحب
شد حکم بسزا و تشهیر آن کشمیری شد زیرا که او بعد منادی حضور مرتکب این امر شده خلاف حکم
حضور نموده بود پس بسیار سعی بعض از تاجران عمده کشمیر قصورش معاف و حکم گرفتن زرجرمانه سنگین
از آن کس صادر شد چنانچه کاشمیریان برای حفظ آبروی هم قوم خود زرجرمانه را داخل سرکار
ساختند از این روز هم راجه گلاب سنگه گله و میش را بقدر حاجت در رجمنت سواران و پلٹن گوره
ولایتی میرسانید و قیمت آن از سرکار انگریزی مییافتند در بیان کثرت سپاه و
آراستگی فوج لاهور در عهد مهاراجه رنجیت سنگه رئیس سابق لاهور
زبانی کسانیکه سالها سال در لاهور بوده اند شنیده شد که رنجیت سنگه مذکور فوج سوار و پیاده و
توپخانه را از وردی و سلاح وغیره از آلات حرب ساز و سامان چنان آراسته کرده بود که وقت
قواعد کردن پلٹن های پیاده و رجمنت سواران او در میدان بسبب افتادن شعاع آفتاب بر
سلاح مصقول و شفاف شان نظر تماشائیان خیرگی میکرد گویند هرگاه مکناٹن صاحب اراده
نشانیدن شاه شجاع الملک بر تخت سلطنت کابل و قندهار متوجه افغانستان شد در اثنای گذر
ایشان مع افواج انگریزی و توپخانه در لاهور اتفاقاً رنجیت سنگه که در آن زمان بقید حیات بود بپاس
دوستی و اتحاد یکه با سرکار انگریزی میداشت مکناٹن صاحب را مع تمامی فوج همراهی تا سه روز در
لاهور قیام کنانیده رسم ضیافت صاحبان عالیشان و افسران فوج حسب و رتبه هر کس
و هم دعوت کل سپاه با توسع و کشاده دلی نموده و در بیست یکروز ملاحظه سپاه انگریزی تماشای
قواعد شان کرد و روز دوم سپاه خود را از رجمنت سواران و پلٹن های پیاده و توپخانه
صاحبان انگریز را ملاحظه کنانید ناظرین هر دو فوج میگفتند که زرق برق وردی سپاه پیاده
صفائی و شفافی سامان و یراق سواران و چالاکی هم توپخانه لاهور وقت شلک کردن و نشانه افگندن
در دیگر طرق و قواعد کمتر از فوج انگریزی نبود بلکه در بعض امور سبقت و پیشی بر فوج انگریزی بود

[illegible] بود [illegible] افسران افواج انگریزی تعریف آراستگی فوج سکهان نمودند و رنجیت سنگه
از بس فرزانه و تأمل اندیش بود با اعتماد این فوج خود گاهی قصد مقابله با سرکار انگریزی
نکرده زیرا که او خوب میدانست که در اصل و نقل بسیار فرق است درین باب تدبیر جنگ و پایداری در
جنگگاه برای اهل ولایت ختم است کو بظاهر کسی از اهل هند بتقلید مردم ولایت فوج خود را از پوشانیدن
وردی و آموختن قواعد و شلک آتش تیار کند ولیکن بوقت جنگ هرگز پایداری مثل فوج
انگریزی نخواهد کرد زیرا که افسران انگریز بوقت جنگ حسب دستور بعضی اسپ سوار و بعضی
پیاده از صفوف سپاه چند قدم پیشتر استاده میشوند و بذات خود با حریف می جنگند و سپاه را
با تدبیر میجنگانند و سپاه ایشان بموجب قواعد و مشق دائمی عادی بر امور جنگ و در تبعیت
افسران خود میباشند وقت جنگ و غیر جنگ ایشان را یکسان مینمایند و بمشاهده حال افسران
فوج خویش از جنرلان و کرنلان و دیگر عهده داران که در وقت مقابله با حریف پیشتر از صفوف
می ایستند شجاعت و دلیری در مردم سپاه نیز بالضرور پیدا میشود و سبب پایداری و جرأت
صاحبان انگریز در جنگ چند وجه است اول آنکه میدانند که مایان در ملک غیر هستیم گریخته کجا
خواهیم رفت اگر در معرکه جنگ کشته گردیم موجب ادای حقوق سرکار که بر گردن ماست
خواهد شد و هم باعث نیکنامی در قوم و ملک ما مقصود ایشان کشته شدن خود در رزم هزار مرتبه
فرار ترجیح میدهند و نیز هر فردی از ایشان حکیم و تجربه کار و دانشمند است بیقین میداند که مرگ بی اجل
نیست اگر زنده خواهیم ماند بر حریف غالب آمده و بر ملک و دولتش متصرف شده حکمرانی خواهیم
کرد و اگر کشته شویم قوم ما حکومت خواهد کرد و در صورت جبن و گریز در میان قوم و همچشمان خود
از اینجا تا بولایت ندامت و شرمساری خواهیم برداشت و معزول شده در مواخذه سرکاری
[illegible] افتاد بخلاف سپاه هندوستان و افسران آنها که در جنگ بمقابله حریف اول تصور کشته شدن
[illegible] خویش پس گردیده سر رشته تدبیر و جنگانیدن سپاه را از دست می دهند و اندک
حمله و غلبه حریف موت خود را یقین دانسته بیشتر از سپاه فرار را بر قرار اختیار میکنند فوج هم

به تبعیت افسران خود ناگزیر با انگریزی پیمایند در تمام مقام از حال آن رسالکی فوج نواب ناظم بنگاله
بمناسبت مقام مرقوم میگردد یعنی هرگاه نواب مذکور بجای میر محمد جعفر خان ناظم خود صوبه
بنگاله و بهار شده بود دو باش خود از مرشدآباد ترک نموده در مقام مونگیر اقامت ورزید
و در آنجا گرگین خان نامی ارمنی را جنرال فوج خود ساخته سپاه و توپخانه را خوب آراست
گویند که فوج او نیز مثل فوج انگریزی در قواعد و تفنگ زنی و توپ اندازی و هم
ساز و یراق خوب تیار شده بود و نواب قاسم علی خان مذکور باغوای گرگین خان مذکور چنان
تصور کرد که اکنون فوج ما با فوج انگریزی برابر و پله به پله است بلکه در کثرت زائد پس بهمین غرور
و پندار با اهالیان سرکار انگریزی در امر سهل نزاع و پرخاش کرد حال آنکه سرکار موصوف محسن او
بود و بعنایت اهالیان آن سرکار این چنین ریاست کلان یافته بود بالجمله چون مقدمه طول کشید
اراده جنگ مصمم نمود شمس الدوله لارد ونسترت گورنر جنرال آن زمان که دوست قاسم علیخان بود
بحسب اتفاق از کلکته برای ملاحظه کوتهی تجارت کمپنی در شهر پتنه رفته و بعد معاودت از انجا
در مونگیر برای ملاقات نواب مذکور تشریف برد خان مزبور بعد تقدیم لوازم ضیافت و گذرانیدن
تحائف قواعد فوج خود را بگورنر موصوف نمود گورنر بعد دیدن تمامی افواج و توپخانه او
بمشاهده قواعد و چابکدستی مردم توپخانه در شلک زنی و هدف افگنی بسیار تعریف کرد و
مافی الضمیر قاسم علی خان را از نمودن خود دریافت کرده بوقت مناسب دوستانه نواب
مذکور را نصیحت کرد و گفت نواب صاحب فوج شما بهمه وجوه خوب آراسته و تیار است از این
سپاه بر دیگر رئیسان هندوستان که بالفعل هستند غالب میتوان شد مگر باعتماد این فوج زنهار
مقابله با فوج انگریزی نباید کرد که هرگز با آن عهده بر آنخواهید شد و اکنون شوکت و اعتبار
ریاست شما نسبت دیگر سرداران هندوستان زیاده است مبادا که از جنگ کردن با انگریزان
آنرا برباد دهید با مردم هر قدر که خواسته باشید در سازش و حرکت بجنگید نه با فوج مقابله نمایید
قاسم علی خان که از نشئه غرور و پندار باغوای ارمنی مذکور بیهوش بود نصیحت گورنر را

[illegible] راه دوستی او را کرده بود نشود و [illegible] بجنگ کرد و از فوج انگریزی
در چند جا شکست فاحش خورده گریزان در سمت [illegible] شد و از نواب شجاع الدوله استمداد
نموده و در آنجا هم پناه نیافته و به جای خود نرسیده و در حالت اضطرار به طرف بلاد مغربی فرار
کرده رفت و همانجا بی نام و نشان بمرد و گرگین خان سپه‌سالار فوج او در عین جنگ از دست
سپاه خود در راج محل مقتول گردید و باز بحال ملک پنجاب رجوع نموده میشود از ثقات
دریافت شد که کل فوج مهاراجه رنجیت سنگه سوای افواجی که در ملتان و پشاور و کاشمیر و غیره
متعین بود قریب هفتاد و پنج هزار سوار و پیاده چه در لاهور موجود میماند و آمدنی ملک او
قریب دو نیم کرور روپیه بود و آنچه در سال از دادن سپاه و دیگر مصارف پس انداز میشد
داخل خزانه میساخت و در جنگهایی که سکهان با فوج انگریزی نموده بودند فقط پیاده‌های فوج
خالصه بودند و سواران آنها در هیچ جنگ مقابله نکردند و مردم تماشابین که بعد از جنگ
اول یا دوم برای دیدن مقتولان طرفین در صف جنگ رفته بودند میگویند که مقتولان سپاه
انگریزیه را در مغاکها دفن کرده بودند لاشهای سکهان را در یک جا قریب شش هزار کس را شمار کرده
بودند و سوای آن در جاهای متفرقه که افتاده بودند شمار کردن نتوانستند و همچنین در دیگر جنگ
شمار مقتولان ایشان را قیاس باید کرد در بیان شروع ریاست مهاراجه رنجیت سنگه و بزرگان او
از ثقات سکنه دهلی شنیده شد که در عهد میر منو که از طرف محمد شاه پادشاه دهلی صوبه‌دار پنجاب
مامور بود سه برادر حقیقی از سکهان بودند یکی چرت سنگه دومی [illegible] سنگه سومی [illegible] سنگه و این
هر سه برادر از رسیداران خود بی نام و نشان در یک موضع از مواضعات لاهور [illegible]
بوده مالگزاری آن بشمول دیگر شرکا در سرکار صوبه‌دار ادا میکردند چرت سنگه که برادر کلان آن
سه برادر و مرد [illegible] هوشیار بود جرأت کرده از سرکار صوبه‌دار آن موضع مشترک را با تمام
[illegible] خراج آزاد و داخل سرکار نمی‌ساخت و تا مدت سه چهار سال بسبب شورش و گردن فرازی
[illegible] خراج ممتنع شد و فی الجمله تعارفی و راه و رسم با متصدیان دفتر بهم رسانید و از راه [illegible]

و وسه ده دیگر گنجایشی را اجاره گرفت و بخوبی بند و بست آن نمود و فائده معتدبه برداشت
و بعد زمان قلیل قبولیت یک علاقه را که بجمعیت یک لک روپیه بود نوشت و زود از کیفیت
و کنه تعلقداری و تحصیل ملک کماحقه واقف گشته از تعلقه داران معتبر و نامی شد آخر کار
بقدر پنج شش لک روپیه را مالگزار سرکار شده پر و پرزه خود را درست کرده و صد و صد پیاده
و چهل پنجاه سوار را نوکر خود داشته مثل زمینداران کلان بسر میکرد تا اینکه میر منو صوبه دار
لاهور قضا کرد و چندی زوجه بیوه او انتظام صوبه لاهور کرد و آمدنی ملک را مثل شوهر خود
هر سال در سرکار پادشاهی ارسال میساخت و بعد فوت محمد شاه نوبت سلطنت با حمد شاه رسید
و سلطنت دهلی بسبب فتنه پردازی غازی الدین خان وزیر ابتر و ضعیف تر گشت و علی گوهر
پسر پادشاه از پدر ناخوش شده بقصد تسخیر بلاد شرقیه بطرف بهار رفت و در آنجا تا چندی
در جنگ میرن پسر جعفر علی خان صوبه دار بنگاله و بهار مشغول ماند الغرض بسبب فتور و بی انتظامی
سلطنت صوبه داران و عاملان آمدنی ملک را در سرکار پادشاهی نفرستاده بلا خوف و خطر
بتصرف خود می در آوردند چنانچه چرساسنگه و هر دو برادرش که با خود متفق و شریک
در تعلقداری بودند تا چند سال بغاوت ورزیده یک حبه نه بزوجه میر منو که بنام صوبه دار
لاهور بود دادند و نه در سرکار پادشاهی فرستادند بدین سبب صاحب زر و فوج گردیدند
و هرگاه وزیر مذکور بغدر و فریب احمد شاه پادشاه را قتل کنانید و علی گوهر پسرش پادشاه
شده در دهلی آمد و سرداران مغلیه مدار المهام سلطنت او گشتند مرزا نجف خان که بخشی
و مدار المهام سرکار پادشاهی شد بکل عاملان و زمینداران دور و نزدیک برای فرستادن
خراج ملک تاکید و تهدید نوشت و بعض را تنبیه و استیصال کرد و برخی را در دار السلطنة دهلی
طلب نمود چنانچه در همان ایام چرساسنگه و هر دو برادر [illegible] همراه زمینداران و مالگزاران
لاهور در دهلی حاضر شدند مرزا نجف خان زر کثیر از آمدنی ملک را که در تصرف ایشان بود
بابت سنین ماضیه از ایشان طلب ساخت و با وجود داخل [illegible] زر بسیار در سرکار پادشاهی

[illegible] پادشاه [illegible] را از محاسبه تجارت نقد این هر سه برادر [illegible] سیاست مغلیه نهایت
ترسان و لرزان میماندند تا آنکه بخدمت شرف الدوله که یکی از سرداران تورانی و دوست
بخشی الممالک مرزا نجف خان بود تعارفی پیدا نمودند و چند ماه در خدمت موصوف مذکور
آمد و رفت کرده او را مربی خود ساختند شرف الدوله که از بس جوانمرد و با مروت بود
بر حال تباه این هر سه برادر که غریب الوطن و بانواع صعوبت مبتلا بودند ترحم نموده در
خدمت نواب نجف خان سپارش کرد مرزا نجف خان که ممنون احسان شرف الدوله
بود چنانچه شمه ازین حال عنقریب مرقوم خواهد شد بپاس خاطرشان از محاسبه این سه برادر
درگذشت بلکه خلعت بحالی علاقه که سابق نامزد ایشان بود داده با عزت و حرمت
رخصت لاهور ساخت و این هر سه برادر در وطن خود رسیده در تردد و تحصیل علاقجات
خود که سیر حاصل بود بدستور مشغول گردیدند و بمساعدت بخت در زمان قلیل از آمدنی ملک
چنان تمول بهم رسانیدند که صاحب هزار دو هزار سوار و پیاده گردیدند و تا حیات مرزا نجف خان
بارسال خراج و دیگر اسباب پیشکش در خدمتش او را از خود راضی و خوشنود میداشتند تا آنکه
بعد فوت مرزا نجف خان که مرد دانشمند و صاحب تدبیر و شجاع بود فتور عظیم در دهلی رو داد
و کل سرداران مغلیه از اقربا و رفقای خان مرحوم بسبب نااتفاقی در قتال و جدال از دست
یکدیگر کشته شدند و چون از سرداران مذکور که کسی از خوف و هیبت شان مجال تمرد و سرکشی
نداشت میدان خالی شد و اولو العزمی و صاحب شوکتی در سرکار پادشاهی نماند
غلام قادر خان پسر ضابطه خان خلف نجیب خان افغان که از مدت در کمین نشسته جویای
قابو و وقت بود درچنین حین نکبت قرین کمر بر بدنامی بسته ناگاه از کمینگاه برجست و
با فوج روهیله در شاهجهان آباد رسیده در شهر و قلعه بند و بست خود کرد و قلعه را جا رو[illegible]
[illegible] رفت و با پادشاه و شهزادگان گستاخی و بی ادبی آنچنان کرد که رعب سلطنت
[illegible] ند و بنای بیحاری و بدکرداری افاغنه رونق خاندان تیموریه بعد از خرابیها که از دست

وزیر سابق الذکر شده فی الجمله از سعی و کوشش میرزا نجف خان بهادر و دیگر سرداران
او آغاز شده بود باز درهم و برهم گشت و کسی را توجه و التفات بحال غلامان و رسید ایران دوره
ماند لهذا اکثر ادلای سرکار پادشاهی را خصوصاً که از پای تخت دور بودند با تزلزل در زد و عن افتاد
و هر یکی بر هر اج ملک متصرف شده امیری و صاحب فوجی شد درهمان ایام چرهت سنگه
خود را بخطاب راجگی مشهور گردانیده سپاه را بیش از پیش نوکر داشتند و بنسبت دیگر سکهان
لاهور صاحب نام و نشان شدند و بعد فوت چرهت سنگه و لهنا سنگه که لاولد بود نوبت ریاست
کل به مهاسنگه برادر سومی رسید و مهاسنگه سه پسر داشت یکی رنجیت سنگه و دو دیگر و چونکه رنجیت سنگه
اکبر اولاد مهاسنگه و صاحب اقبال بود بعد فوت پدر خود بر ریاست پدر و جد و عموی خود
چرهت سنگه و لهنا سنگه رئیس بالاستقلال شد و چون نیر اقبال و طالع او در ترقی و اوج بود از
ریاست موروثی ترقی کرده و از هر طرف میدان را خالی یافته فوج معتدبه از سوار و پیاده
سکهان قوم خود ملازم داشت و داد و دهش فراوان و سعی و کوشش نمایان نموده رفته رفته
تمامی ملک پنجاب بلا مانع و مزاحم متصرف گشت و بعد از تسلط و انتظام در ملک پنجاب و فراهم
نمودن خزانه بسیار و نگهداشت فوجی جرار و آراستگی توپخانه انتشار طاقت و زور ملک گیری
بهم رسانید و در مدت قلیل صوبه ملتان و پشاور و کشمیر و غیره ملکهای کوهستانی را از افغانان بزور
شمشیر گرفته بران قابض و متصرف گشت و خطاب را از راجگی بمهاراجگی مشتهر گردید بلکه در اینجا شاه
می گردانید

در بیان شمه از حال شرف الدوله سردار تورانی که ذکرش بالا گذشته

چون ذکر این سردار با وقار بالا گذشته بود ذکر بعض از حال ایشان در مقام مناسب نمود
باید دانست که نام شرف الدوله قاسم خان با اجیم مستوطن است و مسقط خاص بخارا و قتیکه علی گوهر
در عهد شهزادگی و ولیعهدی از احمد شاه پادشاه پدر عالیمقدار خود ناخوش شده بطرف بلاد
شرقیه توجه نمود و بقصد تسخیر صوبه بهار و شهر پتنه کوشش بلیغ نمود و درین هنگام از نواب
حاکم پورنیه نواب صفت جنگ هم با فوج خود برای امداد رکاب شهزاده موصوف بود

بنابرین دیگر صادق علی خان عرف میرن پسر میر جعفر علی خان ... با فوج انگریزی در
مقابل لشکر شهزاده با سپاه انبوه و توپخانه ذاتی خود افتاده میخواست که شهزاده را از تسخیر صوبه بهار
که در عمل او بود بحمایت فوج انگریزی خود باز دارد و دو سه جنگ هم مابین گرم گردید و تا آنوقت
غالب از مغلوب تمیز نمیشد درهمان ایام میرزا قاسم خان سردار مذکور با جمعیت پانصد سوار
مقوم خود بقصد رفاقت شهزاده از لاهور آمده قریب معسکر شهزاده رسید و درین وقت لشکر
شهزاده بقرب پتنه بمقابل فوج حریف افتاده بود گویند احمد شاه پادشاه دهلی به لارد کلایو
گورنر کلکته نوشته بود که شهزاده علی گوهر فرزند ما را که ناخوش شده بدان طرف رفته است بهر طور که
مقدور باشد روانه این صوب نماید لهذا فوج انگریزی که در مقابل شهزاده بود و قتال با فوج او میکرد
محض بپاس خاطر ناظم بنگاله همراه میرن مذکور بود و میخواست که شهزاده را خواه ناخواه بی جنگ
بی آنکه او را صدمه و آسیبی برسد در قابو آورده صحیح و سالم با عزت و احترام روانه شاهجهان آباد
بحضور پادشاه ممدوح نماید هنوز این امر از قوه بفعل نیامده بود که فلک شعبده باز بازی دیگر
بروی کار آورد که شرحش عنقریب می آید الغرض میرزا قاسم خان بعد رسیدن قریب لشکر قصد کرد
که فردا بملازمت شهزاده فائز گردد و درخواست همرکابی و حاضرباشی حضور او کند و وقت شب
با همراهیان خود مشوره نمود که بوقت ملازمت چه چیز نذر شهزاده باید گذرانید و همین فکر و تردد
بود که زبانی باشندگان آنجا شنید که در فلان موضع که از اینجا فاصله پنج شش کروه است رسد غله وغیره
جانوران لشکر میرن رسیده است مردم همراهی رسد شب در آنجا منزل کرده صباح روانه لشکر
خود خواهند شد میرزا قاسم خان بمجرد شنیدن این حال دو صد سوار همراه عالم خان برادر خورد
خود کرده برای انتزاع کرده آوردن رسد فرستاد سواران نورانی برق وار رسیده و [illegible]
[illegible] که غافل در خواب بودند شبخون زده تمامی اسباب رسد را مع دو زنجیر فیل و چهار صد گاو
[illegible] بسی گاوان و چهار و پنج نفر از مقتولان مخالف نیز کشته شده و بلشکر خود آوردند
علی الصباح میرزا قاسم خان بملازمت شهزاده رسیده اقبال و غیره اسباب رسد حریف را مع سرها

بهیر رکه برابر شهزاده از این حسن خدمت میرزا قاسم جان قبل ازین که ملازم سرکار شده بود
بسیار خوش کرده خصوصاً از یافتن شتران باربرداری وغیره زیرا که بسبب نبودن باربرداری
خیمه خاص حضور بر جاموشان و نرگاوان بار میشد بهر کیف بجای زور شهزاده بجلدوی این خدمت
نمایان قاسم جان را بعنایت خطاب شرف الدوله و خلعت سرفراز فرمود حسب اتفاق از
قضا و قدر در شب دوم یا سوم از ورود سراز مذکور در اردوی شهزاده در عین ترشح برق
جان ستان بر میرن افتاد گویند میرن بعد تناول طعام شب برای استراحت بر پلنگ دراز
شده بر حسب معمول افسانه از قصه خوان می شنید و دو خادم پاهای او را میمالیدند که بیک ناگاه
آتش برق در خرمن هستی او افتاده راهی ملک عدم شد و آن هر دو خدمتگار مع افسانه گو
بمعیت آقای خود نیز راه فنا پیمودند و تا مدتی ازینحال کسی را از خدم و حشم او اطلاع نشد و معمول
بود که بعد دو ساعت تبدیل خدمتگاران میرن میشد چون خدمتگاران در خیمه در رفتند آقا و
خدمتگاران سابق را مع قصه گو بر فراش عدم غنوده یافتند دفعةً شور واویلا و حسرتا
برداشته افسران لشکر را خبر کردند هر چند ایشان بنابر مصلحت حال مردن میرن را مخفی داشتند
و علی الصباح لاش بیجان او را لباس معمولی پوشانیده و بر هودج فیل نشانیده از انجا بطرف
راج محل برای کفن و دفن روانه ساختند تا فوج حریف شادان و لشکر او هراسان نشود و با وجود
این همه تکلف که کردند همان ساعت در لشکر او اینخبر شایع شد و رفته رفته در لشکر شهزاده هم رسید
علی الصباح شرف الدوله اینخبر را شنیده بحضور شهزاده حاضر شد و قبل از آنکه شهزاده ازینخبر آگاه
گردد عرض کرد که حضرت را مبارک باشد شهزاده پرسید این چه مبارکباد است عرض کرد دوش شب
بر میرن دشمن حضور برق افتاد و او بتصدق سر مبارک شد و همین وقت لاش او را بدین تکلف روانه
راج محل ساخته اند گویند بعد سنوح این واقعه افسران فوج انگریزی پیغام صلح و آشتی بخدمت
شاهزاده فرستادند و آنچه مناسب وقت بود از تعظیم و تواضع نسبت بشهزاده بعمل آوردند و جنگ
را موقوف نمودند و از آنوقت بپاسداری شهزاده میکوشیدند چنانچه یکهزار اشرفی لارد کلایو

از نزد و نمود بحضور شهزاده فرستاده عرض از اینهمه مراعات که بگور بزرگور نسبت شهزاده در نشست
کردن با همراهان دور از پدر خان فرمان خود بود کرد دشمنی بود که جعفر بیگ سر سبز شده باز آورد و تفصیل
این اجمال طولانیست که خلاصه آن نیست که مقارن این حال خبر رسید که احمد شاه پادشاه از
مکر و فریب غازی الدین خان وزیر کشته شد و صاحبان انگریز حسب استدعای شهزاده در همان
در موضع گهتولی جناب ایشان را بر تخت سلطنت هندوستان نشانیده نذرها گذرانیدند و چند لک روپیه
پیشکش و نذر از عالیجاه میر قاسم علی خان که او را بعد معزول ساختن میر جعفر علی خان ناظم
بنگاله وغیره ساخته بودند دهانیدند و نیز شاهزاده لک روپیه سال از آمدنی ملک بنگاله و بهار برای
پادشاه جدید مقرر نمودند و علی گوهر یعنی شاه عالم پادشاه از اطراف بهار خوش و خرم نهضت
فرموده در اله آباد رونق افروز شد و قریب دو سال در انجا اقامت فرمود و بهنگام قیام پادشاه
در اله آباد لارد کلیو از کلکته آمده نقد و هدایای قیمتی ولایت از طرف کمپنی انگریز بهادر بحضور پادشاه
گذرانید و درخواست دیوانی هر سه صوبه یعنی بنگاله و بهار و اوڑیسه نمود پادشاه بموجب عهد
که سابق بوقت تشریف داشتن در اطراف پتنه با افسران فوج انگریزی کرده بود سند دیوانی
صوبه های مذکوره بنام کمپنی نوشته داد گویند اگر شاه عالم در اله آباد تشریف میداشت بعد
غلام قادر خان روهیله مبتلا نمی شد مگر پادشاه بموجب ترغیب ارکان دولت و هم بمقتضای حب
وطن شاهجهان آباد که پای تخت سلاطین تیموریه از آبا و اجداد کرام او بود تشریف برد و در آن
ایام تمامی علاقجات اطراف دهلی بلکه در خاص شهر هم سوای قلعه مبارک در تصرف و عمل جاتان
بهرت پور بود و چونکه شرف الدوله مذکور از حین ملازمت همرکاب پادشاه بود و بهر رنج و خدمتی که
مامور میشد بجا می آورد عمل جاتان و حکومت این قوم ناگوار طبع اقدس پادشاه بود برای دفع و اخراج
ایشان شرف الدوله را فرمود چنانچه سردار مذکور مع سواران همراهی خود که اکثر از برادران و اقربا و
عزیزان او بودند جنگیده عاملان جات را از اکثر علاقجات اطراف دهلی گریزانیده اخراج کرد تا
راجه بهرت پور بعد دریافت این حال در خشم شده بقصد استیصال تورانیان با پنجاه هزار سوار جات

سوار شده و این ناسپاه درین مهم قسم خورده بود که تا تورانیان را استیصال نکنم و هزیمت ندهم طعام
خوردن برین حرام است و سواران شرف الدوله از پشت فوج جاتان هم که بهزیمت ...
بمقتضای کَم مِن فِئَةٍ قَلِیلَةٍ غَلَبَت فِئَةً کَثِیرَةً غالب آمده جاتان را شکست
داده مذکور سید ناتب راجه مذکور که مرد جبری جسیم و زور آور بود از صفوف فوج خود پیشتر آمده
راه دوانید و خطاب بلشکر تورانیان کرده نعره زد و گفت هر کسی که از شما سردار باشد مقابله
من بیاید تا قوت و زور او را بیازمایم شرف الدوله بمجرد شنیدن این کلام اسپ را مانند
برق در مصاف جولان داده بمقابله حریف در آمد و گفت منم آنکس که تو او را می طلبی
سردار مذکور از وجاهت ظاهری و آراستگی ساز و یراق شرف الدوله ثابت شد که در حقیقت
همین کس سردار لشکر تورانیان است اسپ را با اسپ شرف الدوله قریب آورده شمشیری
بر شرف الدوله انداخت شرف الدوله که در فن سپاهگری و شهسواری ماهر و کامل بود از خانه
زین جدا شده حمله حریف را خالی داد فقط بر پنجه دست چپ او که بر قاش زین داشت شمشیر
رسیده مجروح ساخت و بعد خالی دادن حمله حریف را فوراً در خانه زین آمده و تیغ را از غلاف
کشیده چنان بر کتفش زد که تا کمر دو پاره شده در زمین افتاد محمد بخش خان اکبر اولادش ...
سر پر غرور سردار جاتان را بریده و بر سر نیزه کرده بلند ساخت فوج جاتان با وجود کثرت سردار
خود را بر سنان نیزه دیده هراسان گشت و بگریخت جمیع نقد و اسباب که در لشکر غنیم بود بدست
تورانیان در آمد و هر افسری از ایشان صاحب الوف و مالک اسپان و خیمه و خرگاه شد شرف الدوله
که مرد دانا بود فهمید که تورانیان اکنون صاحب دولت و ثروت شده اند حکم مرا بجا نخواهند آورد
و بدین سبب در فوج همیشه خلل و فتور خواهد ماند بهتر است که یکی از شهزادگان را در لشکر باید داشت
تا از حکم او احدی را مجال سرتابی نباشد پس بدین اراده بحضور پادشاه رفت و بعد گذرانیدن
نذر فتح عرض کرد که در فوج بودن کدام شهزاده مناسب است پادشاه گفت کدام از شهزادگان
بالیاقت این امر را دارد شرف الدوله عرض کرد که اگر شهزاده بنا شد یکی این ... درگاه را

بعهدهٔ بخشیگری سرفراز فرموده معین سازند از حکم [illegible] کسی بخواهد کرد پادشاه فرمود
نزد من از ایشان معتمدی تر دیگر نیست شما را خلعت بخشیگری [illegible] شرف الدوله اندیشید که اگر من
خلعت بخشیگری بپوشم افسران فوج خواهند گفت [illegible] همین کار بود که در پادشاه رفته و عرض کرده
بود خلعت بخشیگری پوشیده آمده است اولی آنست که شخصی دیگر را برین خدمت مقرر کنانیده
همراه خود باید برد شرف الدوله بعد بجا آوردن آداب عرض کرد که از فدوی انجام این
خدمت نخواهد شد زیرا که از خبرگیری فوج فرصت ندارم صلاح دولت آنست که مرزا نجف خان را
که از خاندان جلیل القدر و از چندی باسید پرورش و پرداخت بر در دولت حاضر است طلبیده
خلعت این خدمت مرحمت شود لائق این کار همین شخص است زیرا که شجاعت و شعور هر دو دارد
پادشاه این رای پسند کرده فرمود که همین وقت ایشان را بیارند شرف الدوله نزد نجف خان بهادر
رفته گفت که من تا اینوقت از خدمتگذاری جناب قاصر و نادم بودم اکنون قابو یافته از
پادشاه خدمت بخشیگری را برای آنصاحب مقرر کنانیده ام بسم الله برخیزید و همراه من
شوید الغرض پادشاه میرزا نجف خان بهادر را بخشی فوج مقرر کرده روانهٔ لشکر ساخت
شجاعت و بهادری مرزا نجف خان که در شاهجهان آباد کرده بود از بس شهرت دارد
مستغنی از بیان است و مرزا موصوف بهمین سبب بسیار محبت و اخلاص نسبت بشرف الدوله
همیشه داشت و بر قرآن شریف مهر کرده بود که اگر مرا یک نان هم میسر خواهد شد نصف آن را توام
شرف الدوله و عزیزان او خواهم ساخت و باظهار معین الدین حسین خان بهادر
که یکی از بزرگان شرف الدوله است چنان دریافت شد که شرف الدوله مرزا قاسم خان
بهادر بذات خود از بخارا اول در سمرقند آمده رفیق حاکم آنجا شد و در مزاج حاکم چندان
داخلت بهم رسانید که مدار المهام کل ریاست او گردیده مدتی دراز در آنجا بخوبی
گذرانید و چون حاکم سمرقند در شکارگاهی که برای صید رفته بود بیک ناگاه برکه
مفاجات شکار اجل گردید شرف الدوله بسبب ناموافقت پسر حاکم که همیشه در شکر

اخراج و استیصال آدمی ہندہا بدین در سمرقند مناسب بوقت ندانسته از مید انہا سکار گاه
روانه بطرف ہندوستان شد در انوقت نزد او قریب سیزده ہزار اشرفی و دیگر اسباب
وسامان دیگر بود و چون بلاہور رسید میر منو صوبه دار آنجا که جوانمرد و قدردان اشراف بود
بوقت ملاقات باکمال شفقت و عنایت پیش آمده شرف الدوله را رفیق خود ساخت تا انکه
و اسطه کتخدائی شان با صبیه نظر بیک خان ہزاره که از سرداران جلیل القدر آنجا بود گردید
و ملک سنده را در جاگیر شرف الدوله داد چنانچه محمد بخش خان ولد فتح الله بیک خان
که تا تحریر این تاریخ در دہلی زنده اند در سنده پیدا شد و پسر دومی شان قدرة الله بیگخان
مخاطب بشریف الدوله والد معین الدین حسین خان مذکور ہستند و شرف الدوله را
دو برادر بودند یکی عالم جان و دیگر عارف جان والد نواب احمد بخش خان مرحوم باجمله
شرف الدوله قریب ده سال در لاہور باکمال خوشی و مرفه حالی بسر کرد و چون منو صوبه دار
لاہور فوت شد بسبب بعضی وجوہی امور صوبه لاہور برخاسته خاطر شده با پانصد
سوار بقصد رفاقت شہزاده علی گوہر چنانکه مذکور شد در صوبه بہار رفت و ملازمت حاصل
ساخته ملازم سرکار او گردید و در عہد نواب آصف الدوله که در
بلده لکھنو آمده بود ازین جہان فانی بعالم جاودانی
شتافت والله اعلم بالصواب ۵
تمام شد حمله اول لاہور

حملهٔ دوم از تاریخ [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

تتمهٔ تاریخ لاهور که در سنه ۱۸۴۸ء سکهان لاهور باز سر فساد و شورش
در سرکار انگریزی برداشته بودند قبل ازین نوکر خامه وقایع نگار
[illegible] بود که رانی چنده والدهٔ مهاراجه دلیپ سنگه والی لاهور را از قلعهٔ خاص بسبب
فساد و هنگامه پردازی شیخ امام الدین صوبه دار معزول کشمیر که از یافتن خطوط سردار لال سنگه
وزیر مهاراجه صاحب که بصلاح و مشوره رانی صاحبه نوشته بود و مردم راجه گلاب سنگه را
در کشمیر دخل نداده باعث خونریزی و مفسدهٔ عظیم در انجا شده بود در قلعهٔ شیخوپور که
بفاصله ۳ منزل از لاهور واقع است بردند و سردار لال سنگه را بعد از معزول ساختن
از عهدهٔ وزارت در مقام آگره مقیم ساختند و اکنون که رانی صاحبه را از قلعهٔ شیخوپور
نیز اخراج کرده در شهر بنارس برده اند سببی دیگر که عنقریب می آید بیان میکنند مخفی مباد
که سابق ازین تا مدت دراز بعد مصالحه و تصفیه امور سرکار لاهور تمامی نظم و نسق دربار
آنجا از سر هنری لارنس تعلق داشت زیرا که صاحب موصوف ورای داشتن عهدهٔ جلیله
رزیدنتی دربار مذکور را از طرف سرکار انگریزی بعد معزولی سردار لال سنگه خدمت وزارت
کار مهاراجه صاحب سابق الذکر را نیز انجام میداد و چونکه این صاحب از امور ریاست
آنجا کما ینبغی اطلاع و آگاهی داشت بنابران درستی همگی امور از کل و جزو آن دربار
چنانکه باید و شاید می نمود و سرداران آن ریاست را که از وقت مهاراجه رنجیت سنگه
جنا کار بودند با خود متفق و هموار ساخته چنان قرار داده بود که هر مقدمهٔ ریاست
[illegible] ور کرده بجای خود تجویز نمایند اگر تجویز ایشان در رای صاحب
موصوف درست می افتاد حکم باجرای آن میفرمود پس آن سرداران بمنزلهٔ ارباب
[illegible] بودند و خود رزیدنت قائم مقام گورنر جنرل و [illegible] همگی امور آن ریاست

در قبضهٔ اختیار خود میداشت و با هرکی از رئیسان و سرداران آنجا برفق و ملایمت پیش
می آمد بدین سبب هیچکس از [illegible] و رعایای آنجا از [illegible] سرکار انگریزی [illegible] لاهور
ناراض نبود و چون سر لارنس صاحب مذکور از عهدهٔ رزیدنتی آنجا مستعفی شده بولایت
تشریف برده بجای او جناب مستر کاری صاحب بهادر مقرر گشت زیرا که این صاحب [illegible]
در وقت وقوع محاربات فیمابین سکهان و سرکار انگریزی سکرتر خاص نواب گورنر جنرل
لارڈ هارڈنگ بهادر بود و نیز از جمیع امورات سرکار لاهور بخوبی وقوف داشت [illegible]
انعقاد مصالحه فیمابین هر دو سرکار و تحریر عهدنامها و شروط آن صاحب موصوف و
سر هنری لارنس مذکور واسطه شده بودند بلحاظ این همه مراتب صاحبان کونسل کلکته کاری صاحب
موصوف را که داخل کونسل آنجا شده بود بر عهدهٔ رزیدنتی و وزارت دربار لاهور مقرر و مامور
فرمودند و این صاحب نیز مثل رزیدنت سابق همه امور آنجا را با کمال هوشیاری بدرجهٔ
حسن انجام و انصرام مینمود ولیکن چون بعد از فوت مهاراجه رنجیت سنگه بسبب شامت
اعمال نکوهیده سکهان که ادبار و منکیر ایشان ست و بقول آنکه بیت چو تیره شود مرد را روزگار
همان آن کند کش نباید بکار + امری عجیب و غریب در لاهور از مردم آنجا سر زد که موجب
بردن انصاحبه را از قلعه شیخوپوره در شهر بنارس گردید تفصیل اینحال برین منوال ست که
بعض سرداران بدنفس و وخیم العاقبه برای افنا و اعدام تمامی صاحبان انگریز از حکام و
افسران فوج که در لاهور بودند خانسامان و شاگرد پیشه و غیره عمله مسکوٹ کهر را که اهتمام
و تیاری طعام صاحبان در آنخانه از ایشان تعلق میدارد بطمع دادن زر نقد و جاگیرها با خود
متفق ساخته چنان قرار دادند که شما همه مردم عمله این خانه شرکت در روزی که تمامی افسران
فوج و حکام انگریزی که در لاهور اند برای خوردن طعام در انجا قصد کنند یکروز پیشتر
ما مردم را اطلاع دهند تا شما را زهر هلاهل بدهیم و شما آنرا در طعام و شراب ایشان داخل
کنید و بعد ازین که از تاثیر زهر آنهمه جماعت انگریزان یکبارگی رهگرای کشور عدم شوند ما

هریکی را از شما بخلاع فاخره [illegible] افره و جاگیرهای دائمی نسلاً
دوام شما را مستغنی خواهیم ساخت و شما [illegible] یعنی قبل ازینجا که در
روپیه نیز داده باشند تا این گروه [illegible] درین کار شود
صاحبان فوج انگریزی بکثرت میباشند برای تخفیف اخراجات و هم برای
خوردن طعام همه یکجا شده بملاقات یکدیگر و هم بتماشای رقص و سماع
خط و سروری بپردازند در میان کمپ یک خانهٔ وسیع ساخته همگی اسباب
و سامان طعام و غیره اشربه از صرف زر همین صاحبان که درین خانه شریک میباشند در آن
خانه مهیا و موجود میدارند و برای پختن هرگونه طعام انگریزی در انجا نانبا و چپاتی و خدمتگاران
و غیره عمله و فعله ملازم میباشند و یک کس را برین عمله سردار و حاکم بر کل میکنند تا ازین
مردم کار و خدمت گرفته مصارف هر روزه را مینویسانیده باشد چنانچه همین شخص سردار
را خانسامان و این خانه را اسکوت کهر گویند بوقت معین بعد از شام هر روزه صاحبان
در انجا رفته بعد [illegible] طعام شغل مینوشی میکنند و در بعض اوقات که محفل رقص و سرود در انجا
قرار مییابد در آن روز تمامی فوج با یک حکام نیز شریک طعام این خانه میگردند باجمله عمله اسکوت گهر
که اکثر رذیل قوم و کمینه میباشند با سرداران بطمع زر موافق گشته از راه کورنکی و سفاهت برین
[illegible] مستعد و آماده شدند و زر را از آنها گرفته بر حسب عهده و خدمت خودها تقسیم کرده
گرفته گویند در پختگی این امر بگرفتن قسم بر حسب عقیده هر یک و نوشتن سرداران اقرارنامه
و جاگیرها بعوض این خدمت یکدو هفته بگذشت و بعد در
[illegible] اطمینان خاطر فریقین عزم بالجزم و اراده مصمم آن همه
[illegible] رکی درکمین و جویای وقت نشست تا اینکه بحسب اتفاق
خانسامان آنخانه حکم داد که فردا بتقریب رقص و سرود محفلی در
[illegible] و تمامی صاحبان فوج و حاکمان لاهور در آن مجمع خواهند بود

باید که برای هفتاد و هشتاد صاحبان فلان فلان قسم طعام و اقسام حلویات و انواع
شراب برحسب معمول تیار نمایند خانسامان بمجرد یافتن این حکم با دیگر [illegible]
خود آینده جهت [illegible] امور رسانیدن این مژده بخانهٔ بعضی از سرداران که شریک
درین سازش و شورا بودند شخصی بوقت شب رفت و خواست که زهر را برای داخل کردن
در طعام سکوت کهر از ایشان بگیرد و هم زهر که خاص برای ذات خودش بعمل آوردی این
وعده کرده بودند بستانند که ناگهان شخصی از شاگرد پیشه یکی از صاحبان فوج با وی بود و بجهت
بودن دران صلاح و مشوره از تمامی حالات آن آگاه بود و پیش آقای خود
همان ساعت رفته از آن حال آگاه کرد و نیز ظاهر ساخت که فلان فلان کس از خانسامان
وغیره در خانهٔ فلان سردار برای اطلاع دهی از روز ضیافت صاحبان که حکم تیاری
طعام آن روز یافته اند درین وقت رفته اند و فردای آن که مجمع کل صاحبان در سکوت کهر
خواهد شد زهر در طعام شان داخل خواهند کرد بنده به دریافت این حال بپاس نمک
حضور را ازین ماجرا خبر کرد اگر بر صداقت کلام من اعتماد نشود همین وقت مردم سرکار را
فرستاده بسته کاغذات و صندوقچه را مع اهل سکوت که در خانهٔ آن سردار مجتمع اند گرفتار
کرده طلب فرمایند تا از مضمون نوشتهای ایشان این حال بخوبی منکشف گردد آن صاحب
مع ملازم مذکور خود بمکان مستر کاری صاحب رزیدنت دربار لاهور رفته ازین حال اطلاع
نمود صاحب موصوف بفور شنیدن این ماجرای شگرف زبانی او در ورطهٔ حیرت فرو رفت
و بانجو دانسته زود مردم معتبر را برای گرفتار کرده آوردن آن همه مردم و ضبطی اسباب
خانهٔ سردار مذکور رخصت داد گویند دو سه کمپنی سپاهیان گوره ولایتی بسرکردگی یک کپتان
در آنجا رفته اول آن مکان را محاصره نمودند و بعد یکان یکان را گرفته بستهٔ کاغذات
که در آنجا یافتند بحضور رزیدنت حاضر آوردند میگویند از روی بعض کاغذات
که در آنها هم نوشته بودند حال سازش و اتفاق عمله ضیافت خانهٔ مذکور با سرداران

روانه لاهور گردید و راشناسی را بمقامی رسد
از راه دیگر بجانب لاهور چند کمپنی سپاهی بس
رسیده رانیصاحبه را بطرف قلعه فیروزپور
لدهیانه آوردند من بعد حکم رسید که را
سرکار انگریزی بمقام بنارس که جای تیرته کلان هنود است برده مقیم سازند چنانچه
طوعاً و کرهاً در شهر مذکور رفته تا تحریر حال که اوائل ماه اکتوبر سنه ۱۸۴۸ عیسوی مطابق شهر
ذیقعده سنه ۱۲۶۴ هجری بود در انجا زنده و صحیح و سالم تشریف میدارند و درهمان ایام
خبر فوت شدن ایشان که شایع شده بود غلط محض است و هرگاه رانیصاحبه را در فیروزپور
و یا در لدهیانه متحقق شد که مرا از عمل لاهور و ملک پنجاب خارج کرده در عمل سرکار انگریزی
بهندوستان خواهند برد درخواست نمودند که زر نقد و جواهرات و غیره اسباب
من قریب دوازده لک روپیه در قلعه شیخوپورست آنهمه را طلبیده حوالهٔ من نمایند چنانچه
زر و جواهر و غیره اثاثه ذاتی رانیصاحبه را از قلعه مذکور طلبیده تفویض ایشان نمودند و چون
با این همه احمال و اثقال و اجناس و اموال خود در حفاظت فوج سرکاری بمقام بنارس
رسیدند اهالیان سرکار انگریزی بودن اینهمه نقد و جنس بسیار نزد رانیصاحبه مصلحت
ندانستند بعد تخمین قیمت هر یک رقم جواهر از جوهریان بنارس مع زر نقد بالطریق امانت
در خزانه سرکاری نگهداشتند بدین خیال و اندیشه که مبادا بسبب داشتن قدرت بر صرف
زر و جواهر باز مصدر فتنه و فساد نشوند و مشهور
را بقصد بردن در بنارس بفراق ترک وطن
دلیپ سنگه بسیار گریه و زاری و قلق و بیقراری
خود را چنان نزد در کر بر زمین زدند که دست
لال سنگه وزیر معزول در آگره با جمعیت صد

... با هم ... باشند و هرگاه برای ...

... داران ... صاحبان ...

... تا ... دیگر سرداران با شتاب مشغول و

شریک بودن آنها در مفسده و فتنه پردازی عمله سکوت کمپنی منظور نه کرده بودند و صاحبان

مهاراجه ... رفتن نمیایند و بعد ازین معامله که مذکور شد اکنون اعتماد و استحکام افسران

فوج انگریزی بر هیچیک از سرداران و سپاه مهاراجه لاهور باقی نمانده چوکی و پهره سپاهیان

گوره ولایتی در محل و دیوانخانه خاص و عام مهاراجه صاحب میباشد و این سرداران

که از راه نادانی و حمق اینچنین فکر برای صاحبان کرده بودند محض عبث و لاسود

بود چه غرض ایشان ازین تدبیر همین خواهد بود که عمل انگریزی از لاهور برخیزد و باز

اختیار کلی مثل سابق حاصل گردد و این امر بوقوع تدبیر ایشان هرگز متصور نبود چه اگر میبودن

شصت و هفتاد صاحبان مطلب ایشان حاصل نمیشد بلکه هزارها مردم از متعلقان

ایشان در قصاص صاحبان کشته میشدند و عجب نبود که در آنصورت در لاهور قتل

عام میشد و فتنه عظیم بر میخاست فقط در عوض خون دو صاحبان که در ملتان کشته شده بودند

قیامت در انجا برپا شد شهر و قلعه هر دو از گوله های بم سوخته و ویران گردیدند و اهل قلعه

مقتول و یا اسیر گشتند

در بیان سبب نزاع و جنگ کردن افواج انگریزیه با دیوان مولراج صوبه دار ملتان پسر ساونمل

...ج از عهد مهاراجه رنجیت سنگه صوبه داری

...ر مالگزاری صوبه ملتان را تمام و کمال

...سال تمام از اهلکاران سرکاری گرفته

... و انتظام آباد و سرسبز و رعایا از عدل

...همه امور تابع و فرمان بردار دربار موصوف

بماند مبین سبب اهلیان [illegible] کار رجال و مهربان بوده‌اند و بعد فوت او [illegible] ملتان آمده
پسرش که دخیل در امور ریاست پدر خود بود و عهده دیوانی آنجا تعلق به او داشت تقرر
یافته و او هم مثل پدر خود در ارسال خراج توقف نمینمود و مدام در انتظام ملک خود
بوده بحزم و هوشیاری از آشوب و فتنه و فساد سرداران لاهور محفوظ میماند و معلوم
همگنان است که همین سرداران و سپاه ملک پنجاب بعد از مهاراجه رنجیت سنگه
سرداران با نام و نشان قوم خود را قتل و بسا خانه‌ها را تباه و برباد کرده‌اند و
باقیماندگان ایشان گو بالفعل قدرت و طاقت آن ندارند که خود کسی را قتل و غارت
کنند مگر تاهم بتقریب و حیله خواهان بربادی یکدیگر میباشند چنانچه سرداران دربار لاهور که
در امور ریاست و هم در مزاج رزیدنت آنجا فی الجمله مداخلتی داشتند در پی تخریب
مولراج افتاده خواستند که او را به بهانه گرفتن محاسبه در دربار لاهور طلبیده قید و ذلیل
و خوار سازند لهذا او را باجازت رزیدنت از ملتان در لاهور طلبیدند مولراج حال
ما فی الضمیر ایشان دریافته در رفتن بلاهور تامل نمود و چون اهلکاران در طلب و اصرار
و مبالغه نمودند او گفته فرستاد که من بدون ذمه داری صاحب رزیدنت در لاهور حاضر
شدن نمیتوانم اگر صاحب ممدوح مرا بعد از اطمینان طلب فرماید بالراس والعین حاضر شده
و حساب را فهمانیده زر ذمه خود را که خواهد برآمد ادا خواهم ساخت چنانچه این درخواست او
بحضور رزیدنت منظور گردید و دو صاحب از افسران انگریزی در ملتان فرستاده
مولراج را در لاهور طلب فرمود دیوان مذکور همراه افسران بدربار آنجا حاضر شده
محاسبه را از ابتدای صوبه داری خود لغایت حال بالمشافه فهمانید و آنچه از قسط و
کثیر ذمه او برآمده بود همانجا ادا ساخته فیصلنامه و فارغخطی مهری اهلکاران حاصل کرد
و بعد از رخصت شدن از رزیدنت بهادر و مهاراجه دلیپ سنگه وغیره کارپردازان
آنجا بملتان معاودت کرد و چون سرداران لاهور را بنا بر [illegible]

از طلب خود شان بدون ذمه داری صاحب [illegible] ناگوار گردید لهذا خواستند او را
ما [illegible] از طلب گذشته در مخمصه اندازند [illegible] اصلاح و مشوره او را تا با طلب
داشتند تا آمده حساب ایام صوبه داری پدر خود ساون مل را از عهد مهاراجه رنجیت سنگه مغفرت
پناه و وفاتش بفهمانند در جواب نوشت پدرم ساون مل که حساب هر ساله نزد مالگزاری
سرکار میفرستاد و رسید آن گرفته نزد خود موجود میداشت چنانچه نقول آنرا ارسال
میدارم و اگر با اینهمه شما را در حساب پدرم مشکلی و شبهی باشد آنرا از دفتر سرکاری دریافت
نمایند و علاوه فهمیدن حساب پدرم از من نمیباید حساب وقت صوبه داریش تعلق
بخودش داشت نه از من بهر کیف اکنون آمدن من در انجا ضرورت ندارد اهلکاران
دربار لاهور اینچنین تحریر او را حمل بر تمرد و سرکشی او نموده از صاحب رزیدنت اجازت عزل
او از صوبه داری ملتان و تقرر دیگری بجای او خواستند و حسب اجازت صاحب موصوف
فرمان معزولی بنام دیوان مولراج از صوبه داری ملتان نوشته سردار کهان سنگه را بحکومت
آنجا مقرر کردند و او را همراه دو کس از افسران فوج انگریزی کرده روانه ملتان ساختند
تا صاحبان موصوف در ملتان رفته کلیدهای قلعه و خزانه آنجا را از حاکم معزول بحاکم
منصوب دلاشیده دهند و عمل و دخل او در صوبه مذکور بنشانند و چون سردار کهان سنگه و
[illegible] هر دو افسر بملتان رسیده در خیمهای خود که بیرون قلعه نصب کرده بودند فرود آمدند
دیوان مولراج از سر اخلاص مهمانانه پیش آمده رسم احوال پرسی و دعوت بر حسب شایان
رتبه بعمل آورد و بعد از دو سه روز افسران مذکور به دیوان مولراج گفته فرستادند که
[illegible] جای قرار دهند تا فردا ما و شما هر دو در انجا رفته بعد از ملاقات
[illegible] نمائیم مولراج گفته فرستاد که بموجب ایمای آنصاحبان
فلان [illegible] را که در وسط واقع است برای ملاقات قرار دادم فردا فلان وقت در انجا
[illegible] که شما صاحبان نیز در انجا قدم رنجه فرمایند الغرض فردا بروقت معین

دیوان مولراج با دو سردار خود از سکهان در عید
در انجا رفته بودند ملاقات نموده نشست صاحبان
و وقت نشستن بمولراج فرمودند که ما هر دو صاحبان
صوبه دار حال ملتان آمده ایم تا فرمان معزولی شما داده کلیدهای قلعه و خزانه سرکار از شما
بسردار مذکور رسانیده دهیم پس شما را لازم ست که زودی تعمیل این حکم نمایید مولراج گفت
کلیدها موجود و حاضر اند و مرا در دادن آن بسردار کهان سنگه هیچ عذر و تامل نیست
مگر از قدیم الایام از سلاطین و حکام پیشین در صوبه چنان دستور ست که هرگاه که صوبه دار
جدید از طرف سرکار مقرر شده می آید صوبه دار معزول و منصوب هر دو بدرگاه شیخ بهاء الدین
ملتانی رفته کلید را بصوبه دار جدید تفویض می نمایند درین صورت سردار کهان سنگه را باید که
همراه من بدرگاه مذکور رود من کلیدها را بلا تامل تفویض او نمایم که ظهور اینچنین موجب میمنت
طرفین مقصود ست صاحبان انگریز که معتقد درگاهها و اینچنین رسوم نیستند متبسم شده بمولراج
گفتند که این چه سخن بیهوده و حماقت را پیش صاحبان میگوئی بدرگاه فلان درویش
رفتن و کلیدها را در انجا سپردن چه معنی دارد امور ریاست را با درگاه چه علاقه است معلوم
میشود که در دادن کلید عذر و حیله میکنی در حق تو بهتر ست که کلیدها را همین ساعت پیش
ما هر دو صاحبان بکهان سنگه حواله نمائی و بدون دادن کلید ازینجا رفتن نخواهی یافت
مولراج که مرد متحمل و تامل اندیش بود کلام افسران را شنیده افروخته نشد و بملایمت
جواب بصاحبان داد و گفت من دستور این ملک را بحضور شما صاحبان ظاهر کردم نه
برای دادن کلیدها حیله نمودم بهر کیف هرچه
نمود مگر سرداران سکه که همراه او بودند گفت
برهم شده مولراج را ملامت کردند و گفتند که
و درشت انگریزان را شنیده هیچ نمیگوئی بلکه

[illegible] داری مروت بهرست ما را زیاده ازین تحمل کلام [illegible] که ترا بیوقوف و احمق قرار
دادند صاحبان که بی کلام سرداران را نفهمید [illegible] مولراج پرسیدند که همراهیان
شما با شما چه گفتند مولراج خلاصه گفتگوی آنها را [illegible] شما بشنید که ملامت و سرزنش
کردند که تو چرا صاحبان که ترا به بیوقوفی و حماقت منسوب کردند جواب سخت نمیدهی
و فرمایی چه خوش آمد شان میکنی صاحبان متوجه بسرداران شده گفتند که بجز این نیست که شما نوکر
و تابع هستند این رتبه ندارید که در گفتگوی با صاحبان دخل کنید و زبان بلاف و گزاف
گشائید خیر آنچه گفتید گفتید آینده خاموش باشید سرداران که از سکهان خوش مزاج و
مغلوب الغضب بودند متحمل کلام سخت صاحبان نشده بی آنکه از طرف مولراج ایما و اشاره
شده باشد جواب صاحبان بشمشیر دادند یعنی بمجرد شنیدن سخن آنها در حق خود شمشیرها را
از نیام کشیده یک صاحب را که موسوم بمسترا ندرسین بود بضرب های متواتر از جان
کشتند و صاحب دیگر را مجروح ساخته قید نمودند و بعد چنین سفاکی و جرأت محل از
آنجا برخاسته و مولراج را همراه خود گرفته بقلعه آمدند مولراج بمشاهده حال کشته شدن
صاحبی و مجروح شدن دیگری غرق بحر تردد و تشویش گردیده بخود فهمید که این امر بدون
رضا و ایمای من واقع شده لیکن اهالیان سرکار انگریزی این خونریزی را در نامه اعمال
من نوشته منسوب بمن خواهند نمود و در عوض این جرم بر من قیامتی برپا خواهند ساخت
بهتر این است که در لاهور بحضور صاحب رزیدنت بهادر حاضر شده بحلف و شهود حقیقت حال
را ظاهر نمایم و بعد شنیدن این حال صاحبان را اختیار است خواه مرا مجرم قرار داده بعوض
خون صاحب مقتول [illegible] دائم الحبس سازند و یا مرا معذور و بی قصور انگاشته بگذارند
[illegible] انگریزی باغی و منحرف گشته در ملتان نشستیم حفظ جان و مال
اهل و عیال محال بنظر می آید مرا چه یارا و کدام زور و طاقت که مقابله افواج انگریزی نمایم
و در همین فکر و اندیشه بود که آن هر دو سردار که باعث آن خونریزی شده بودند و هم دیگر

سرداران و افسران افواج او که اکثر سکهان و افغانان بودند فراهم شده و بر باقی ...
مولراج اطلاع یافته او را گفتند که تو چرا مثل زنان نامردان از جنگ می ...
چرا پس و پیش و اضطراب میکنی اگر تو از مقابلهٔ انگریزان می ترسی بود و در کوشه ... نشین ما
دانیم و جنگ دانند تا که ما زنده ایم و جان در تن داریم بتو آسیبی نخواهد رسید ...
آخر مردن پس ازین که خود را در دست انگریزان بسپاری و بذلت و خواری ...
ایشان کشته شوی بهتر آنست که مردانه وار تا مقدور خود بجنگی اگر در صف جنگ ...
کشته شوی در میان مردان سرخرو گردی و آنچه در تقدیر بود شد اکنون در حق تو صلاح ...
آنست که خزانه را بکشا تا مردم سپاه جرار از افغان و سکه ملازم داشته و آلات حرب ...
یکجا بهم رسانیده با فوج اعدا اینکه بر ما یورش کنند بجنگیم و داد شجاعت و مردانگی بدهیم و چون
مولراج اندرون محلسرای رفته و اینحال را با مادر خود ظاهر کرده درین امر صلاح و مشوره
ازوی نمود مادرش نیز آنچه سرداران گفته بودند او را فهمانید که اگر اکنون در لاهور نزد صاحب
رزیدنت خواهی رفت یا ترا بعوض خون افسر خود قتل خواهند کرد و یا دائم الحبس خواهند داشت
پس ازین هر دو امر در حق تو اولی آنست که در قلعه نشسته هر که بر تو یورش کند با او بجنگ
و از طرف زر فکر مکن برای این مهم نزد من زر اندوختهٔ پدر تو بسیار است و ترا بجز این صلاح
امری دیگر نیست جان و مال خود را بر عزت و حرمت خود تصدق کن و دست و پا بجنبان
اگرچه میدانم که تو آنچنان نادان سبک سر نبودی که اشاره بکشتن صاحب انگریز بوجب
کرده باشی این سکهان خانه خراب که اکنون اقبال از ایشان رو برتافته و ادبار همگیر ایشان
گشته است در هر جا و هر مقام همچنین مفسدها برپا میکنند و آخر بوبال آن خود هم راه فنا
می پیمایند علاوه برین اهلکاران لاهور که با تو موافق نیستند با کم ...
... و رنجیدهم کو از ذات تو سر بر زده است بتو منسوب کرده چه عداوت و بدنیا که در
حق تو روا نخواهند داشت الغرض ما در پسر خود را مبتلا ببلیهٔ عظیم دیده بسیار کوشید و کلید

وکلید خزانهٔ پدرش را حوالهٔ او نمود و حال طرف [illegible] منوال ست که صاحب رزیدنت
دربار لاهور حال کشته و مجروح شدن دو افسر [illegible] ملتان شنیده مستر اڈورڈ را با فوج
انگریزی و سپاه رئیس بهاولپور برای تنبیه [illegible] دیوان مولراج بطرف ملتان گسیل
فرمود و از ابتدای اینجنگ تا شروع ماه اکتوبر ۱۸۴۸ء از طرفین دو خورد بسیار واقع
شد گاهی فوج انگریزی بر ملتانیان حمله میکرد و زمانی ایشان بر لشکر انگریزی تاخت مینمودند
و تا آن وقت غالب از مغلوب متمیز نمیگردید و تا حال فقط فوج انگریزی را مقابله با دیوان
مولراج صوبه دار معزول ملتان بود که درین اثنا سردار چتر سنگه پیشام سنگه اتاری واله
صوبه دار پشاور نیز از سرکار انگریزی منحرف گشته بر مستر ایبٹ حمله کرد و صاحب موصوف بسبب
قلت فوج و عدم سامان جنگ تاب مقاومت حملهٔ او در خود ندیده پناه بقلعهٔ اٹک برده
محافظت خود نمود و هرگاه مستر اڈورڈ را که در مقابلهٔ مولراج گرم رزم و پیکار بود حال بغاوت
چتر سنگه مذکور معلوم شد از راه حزم و احتیاط سردار شیر سنگه پسر چتر سنگه مزبور را که با سپاه متعینه
خود همراه صاحب موصوف در مقابلهٔ دیوان مولراج بود فرمود که شما بر فاصلهٔ پنج کروه
از لشکر انگریزی دیره کرده باشید و سبب بغاوت چتر سنگه را از سرکار انگریزی چنان بیان
میکنند که یکی از عزیزان او بعلت سازش با عملهٔ مسکوت کهر بشمول دیگر مجرمان در لاهور
مقتول یا محبوس گردیده بود و بعضی گویند سبب آن اخراج رانی جنده صاحبه از ملک
پنجاب ست و یا این هر دو امر بوده باشند بالجمله چون شیر سنگه را معلوم شد که بسبب انحراف
پدرم افسران فوج انگریزی را بر من اعتماد نمانده مبادا که مرا قید کنند بدین خوف همراه
از کنف انگریز برخاسته مع سپاه همراهی خود در ملتان رفت و شریک دیوان مولراج
[illegible] هم اینکه مبادا شیر سنگه از راه مکر و فریب نزد اینجانب آمده باشد
قابو یافته مرا قتل کند و یا گرفتار کرده نزد اڈورڈ صاحب برد اعتماد بروی نکرده در
فوج خود راه نداد و همیشه از وی مجتنب و متوهم میماند و چون شیر سنگه ازین جهت رانده و از آن سو

درمانده شد از ملتان برخاسته بطرف رام نگر رفت و برای مدد پدر خود سردار چتر سنگه مذکور فوجی
راهم رسانید و قصد مقابلهٔ فوج انگریزی نمود و چون تا آن زمان موسم گرما و بارش بود دارالایالت
سرکار انگریزی بفقط مهم ملتان را تصور نموده چندان توجه و اهتمام بدانطرف نمی نمودند لیکن
الحال که چتر سنگه در پشاور و بطرف دیگر شیر سنگه پسرش علم بغاوت برافراخته مهیا و آماده برای
مقابلهٔ سرکار انگریزی شدند و موسم سرما هم قریب رسید نواب گورنر جنرل لارڈ ڈلهوزی بهادر
برای انتظام ممالک مغربی و بنا بر رفع هنگامه و فساد و واقعه ملک پنجاب از دار الامارهٔ کلکته
قصد هندوستان فرمود چنانچه در ماه نومبر سنه ۱۸۴۸ عیسوی از دار الامارهٔ مذکور بسواری
سفینهٔ دخانی متوجه آن طرف شدند و از بنارس بر سبیل ڈاک براه کانپور نهضت فرمای
پیشتر گردیدند و بتاریخ هفدهم نومبر سنه مذکور روز جمعه در شهر آگره نزول اجلال فرمود و کمانڈر انچیف
یعنی سپه سالار کل افواج انگریزی احاطهٔ بنگال گف صاحب بهادر مع جنرل گلبرٹ و برگیڈ
پنجم برای خبرگیری این مهم بتاریخ دهم ماه مذکور داخل قصبهٔ قصور که قریب لاهور است گردید
و لشکر کیویٹن صاحب هفتم دسمبر از مقام چتران واله کوچ کرده در قلعهٔ دیدار سنگه مقیم گشت و صاحب
مذکور قصد حملهٔ بر غول سپاه سکهان که بر ریگستان دریای چناب افتاده بود نمود لیکن بسبب رسیدن
حکم سپه سالار موصوف که تا آمدن من در آنجا تامل باید کرد توقف نمود و سردار چتر سنگه
یورش بر فوج مستر ایبٹ در اٹک نمود و لیکن سردار مذکور با وجود داشتن هفت ضرب
توپ و فوج کثیر از سپاه انگریزی شکست یافت نود کس از سپاه او مقتول و دو صد مجروح
گردیدند و راجه گلاب سنگه برای ایبٹ صاحب خزانه و توپها فرستاده مدد نمود و بعض
ملتانیان که در لشکر مستر کورٹ لنڈ ملازم بودند برخاسته رفتند و با مولراج پیوستند و کسانیکه
و باشندگان اضلاع شرقی که در فوج صاحب مذکور بودند وفاداری نمودند و در جنگ هفتم
دسمبر که در ملتان شد افواج انگریزی بر مورچال حریف متصرف گشت و هری سنگه که یکی از
گوله اندازان ملازم مولراج را که در جنگ مجروح بجراحات کاری شده بود در دار الشفای

در دارالشفای انگریزی آوردند و آخر بدان زخمها بمرد گویند سردار هری سنگه مذکور بسیار قوی هیکل
دراز قد و جسیم بود برای دیدن لاش او بسیار مردم جمع شدند لباس و سلاح او را مردم
همراهی فوج او برده بودند و او را عریان در بیمارستان آوردند و همین کس بود که غالباً ایکنون صاحب
باخته توپهای لشکر او را برده بود الغرض بعد گرفتن موره‌چال ملتانیان و گریزانیدن آنها
را مولراج فوج جدید را آراسته برای مقابله افواج سرکاری آورد و در میان درختان
انبوه کجهور برای گرفتن پناه استاده کرد و هرگاه بارش گلوله‌های توپ و تفنگ بر آنها
شد از آنجا هم پس پا شدند و آن مأمن ایشان هم بدست فوج انگریزی در آمد و فوج مذکور
موره‌چال و مأمن‌گاه حریف را آتش داده در خیمه‌گاه خود برگشته آمد و درین جنگ مولراج
بذات خود در میان یک غول سپاه خویش بود بعد شکست فرار کرد و بر توپی منجمله توپهای
کلان حریف که درین جنگ بدست فوج انگریزی آمده بود این عبارت کنده بود احمد یار
فرزند فتح محمد لاهوری این توپ را بحکم خالصه شریف در سنه ۱۸۸۵ هجری تیار کرد و بر کسانیکه
از فوج کورت لنڈ صاحب گریخته در قلعه ملتان رفته بودند سپاه آنجا خنده میزد و از راه
طعن میگفت که شما برای دادن فریب نزد ما آمده اید مولراج هم متوجه حال ایشان نشد
نرائن سنگه و دیگر چند سردار که درین جنگ فرار کردند در مقام بود و پیشاور رفتند و در جنگ
دو صد سپاهی از لشکر لارڈ صاحب کشته و خسته گردیدند ملازم جدید بودند از طریق
جنگ خبر نداشتند و از پلٹن ۳۲ نمبر ملکه شش تا ده گوره بوقت گرفتن موره‌چال کشته شدند و
در وقعه ثانی که باز با حریف مقابله کردند ده گوره زخمها برداشتند و دو سپاهی پلٹن [illegible]
[illegible] زخمهای خفیف شدند دیوان مولراج از سپاه گریخته بسیار ناراض بست آزاد و
عده آمدن نشنیده و بسیار کس از نزد او برخاسته رفتند و آن همه توپها که مولراج در جنگ
اول از فوج ایکنون صاحب گرفته برده بود درین جنگ باز بدست سپاه انگریزی در آمد
چون [illegible] مولراج در عین گرمی این جنگ رخ اسپ خود را برای حمله کردن گردانیده بود

بادرش که دران مقام موجود بود لگام اسپ او را گرفته مانع آمد و دریا نروز را دو از سفیر و آمدنی
هر روزه تنگ آمده بصاحبان پیام فرستاد که قلعه حاضر است سرکار انگریز بگیرد و چونکه چند
شرط کرده بود صاحبان منظور نفرمودند و پانزدهم نومبر سنه حال شیر سنگه بتمام سکهان لاهور
وغیره نوشته بود که شما همه سکهان باخودها متفق شده و از سرکار انگریزی گشته سرداران
خود را که انگریز باشند قتل کنید و بخزانها متصرف و در لشکر من آمده ملحق گردید و جنرل کمل
صاحب که بالفعل بجای جنرل کیوش افسر کمان فوج شده اند بتاریخ هفدهم نومبر از قلعه
ویدار سنگه برآمده بجانب قلی پور که از رام نگر بفاصله هشت میل واقع است کوچ نمود
و بتاریخ شانزدهم ماه مذکور همه اسباب و آلات حرب از فیروزپور در لاهور که انتظار آن بود
رسید همراه اسباب مذکور رساله سوم و نهم هندوستانی و پانزدهم و شصت و نهم پلتن
پیاده هندوستانی با دو توپ بیست و چهار پنی و هشت توپ هیجده پنی و دو توپ آسمانی
و دیگر چند توپ شش پنی و دیگر توپهای آسمانی و تخمینا هشتصد عرابه محموله گلوله و بارود
بسیار زیاده از حاجت بود و درین مهم صرف خوراک یک فیل بقدر یکصد و هشتاد روپیه
ماهانه بود و خرچ خوراک یک شتر بیست روپیه و صرف گاو قدری کم ازان و صرف
یک اسپ سی روپیه و بتاریخ پانزدهم نومبر کمنڈر انچیف گف صاحب از لاهور پیشتر رفتند
و شانزدهم آن دریای راوی را عبور کرده برکوٹ گوبند داس رسیدند و از روی
اخبار صحیح معلوم شد که همراه چتر سنگه در پشاور نوزده پلتن و فی پلتن ششصد سپاهی که
بدین حساب یازده هزار و چهار صد سپاه شد و هفتاد توپ است و همراه جنرل کویش
که برای مقابله او مامور شده است کل پنجهزار فوج از سوار و پیاده است و سی توپ
همراه دارد و صاحب مذکور آن طرف راوی عبور کرده در آئین آباد مع فوج خود رسیده
است و بحکم نواب گورنر جنرل سردار چتر سنگه اطلاع کرده شد که اگر بصاحبانی که در پشاور
و هزاره و اتک بلا فوج و آلات حرب بند از طرف شما ضرر و ایذا خواهد رسید [illegible] سنگه

گلاب سنگه پسر شمار که در لاهور بدست باست قتل نموده خواهد شد و حکم ضبطی اسباب
و خانهای سکهان بالاجهه که ملازم سرکار بوده بغاوت کرده اند از سرکار انگریزی صادر گردیده
و مردم ملتان خبر شکست شیر سنگه در جنگ رام نگر که بتاریخ سوم دسمبر حال شده بود و دیگر آن
عنقریب می آید شنیده بسیار شکسته خاطر گردیده اند و نیز توپهای کلان قلعه شکن که انتظار آن
در لشکر ڈورڈ صاحب که مقابل سپاه مولراج است بیستم نومبر رسیدند و از آمدن جنرل
ٹهکیول صاحب در لشکر انگریزی سکهان بسیار مضطرب گردیدند و لال سنگه که با هشت ضرب
توپ و افواج نو از طرف مولراج برای مقابله با سپاه انگریزی آمده بود سکهان از خوف
و هراس بوقت شب از لشکرش گریخته رفتند اکنون راه دریای چناب برای آمد و رفت
افواج انگریزی کشاده است کیفیت جنگ رام نگر که بتاریخ سوم دسمبر
واقع شد بموجب رپورٹ کمانڈر انچیف بهادر بحضور نواب گورنر
جنرل لارڈ ڈلهوزی بهادر خلاصه رپورٹ یعنی خبر کمانڈر انچیف است که بفضل الٰهی
سعی و کوشش افواج انگلشی راه دریا برای عبور کردن لشکر بدست آمد و بتاریخ
سوم دسمبر حال بر سکهان همراهی شیر سنگه و دیگر سرداران که از سرکار بغاوت کرده
بمقابله ما در آمده بودند شکست افتاد در فوج سکهان سی چهل هزار سپاهی و بیست و هشت
توپ بود و بر گذرهای پایاب دریا بسیار استحکام کرده افتاده بودند و آن مقام از
رام نگر فاصله دو کروه داشت و من برای فریب دادن و مشغول کردن اعدا را
بطرف خود در انجا مدهابسته حکم سر کردن توپها دادم چون فوج دشمن بدینطرف
مصروف شد بتاریخ سی ام نومبر از مقام پایاب هشت هزار پیاده و چهار هزار سوار و بیست
و سی توپ را بسرکردگی سر جوزف ٹهکیول آنطرف دریا روانه کردم و دران مقام باهتمام لفٹننٹ
نکلسن صاحب از ده کشتی نیز دستیاب شدند و هرگاه شنیدم که فوج مذکور بخوبی
عبور دریا نموده و فوج حریف هم بقدر دو میل پستر رفت من هم فوج خود را پیشتر روانه کردم

وفوج پیاده تا شش میل مسافت طی کرده و بر دریا پل پیپه‌ها بسته عبور از دریا نمودن
توپها را بدستور برای آن گرم آوازه داشتم تا حریف از عبور افواج انگریزی مانع و مزاحم
نشده بضرب آنها مصروف ماند تا اینکه بتاریخ سوم دسمبر بوقت نواخت دو ساعت روز
حصه کلان حریف بر فوج میجر جنرل تهکیول حمله کرده توپها را سر کنانید و چون تا یکساعت
توپها زدند و از فوج انگریزی یک توپ هم سر شد لهذا ایشان دلیر شده قدم پیشتر گذاشتند
وچون برزد گلوله توپ رسیدند از فوج انگریزی آنقدر توپها زدند که بسیار مردم ایشان
کشته شدند و انتظام فوج اینها بگسیخت تهکیول صاحب بنظر ماندگی مردم و اسپ حمله آوردن
موقوف کرده بر فرود آگذاشت مردم فوج غنیم سلاح خانه و اسباب خود را آتش زده فقط
با دو توپ از آنجا بگریختند انگاه دو رساله سواران را برای تعاقب شان شتافت و پلتنه
شدند مردانیکه سوای فوج خالصه شریک ایشان شده بودند برخاسته رفتند از فوج انگریزی
چهل مردم مقتول و سه افسر مجروح گردیدند و از طرف ثانی بسیار مردم بکار آمدند و
فیل سواری شیرسنگه هم بدست فوج ما افتاد انتهی عبارت رپورٹ کمانڈر انچیف صاحب
ومشهور است که سکهان در جنگ شکست یافته آنطرف دریای جهلم گریخته رفتند اکنون دوآبه
چناب و جهلم نیز در قبضه سرکار انگریزی در آمده و رعایای این دوآبه بسبب امن و
اطمینان از خوشدلی اسباب رسد را در لشکر انگریزی می آرند و فوج میجر دلیز قلعه های ارازن
منصور سنگه وغیره را منهدم ساخته بطرف دوآبه جالندهر معاودت کرده آمد و بهفتم دسمبر
کمانڈر انچیف صاحب بعد مظفر و منصور شدن در رام نگر معاودت نمود و هشتم ماه مذکور بسیار
اسباب رسد برای لشکر تهکیول صاحب که در تعاقب لشکر شیرسنگه است بر کشتیها بار کرده
از دریای چناب فرستاد و درانزمان سه فوج سرکار انگریزی در سه جا گرم نبرد مصروف جنگ بود
یکی در پشاور و هزاره و اتک مقابله سردار چترسنگه که با جمعیت کثیر از سکهان و افغانان
پنجاب که اکثر صاحبان را در محاصره داشته است دوم در ملتان با دیوان مولراج

با دیوان مولراج سوم باشیر سنگه و غالب است که قلعهٔ ملتان زود مفتوح کردد زیراکه
فوج بمبی تیز رسید شیر سنگه که گرد قلعه میگردید شکست یافت اکنون یا پیاده می از مولراج
غیر مقصود و در بنوقت راجه جسپال موری که قریب جالندهر است و سر بسرکشی از سرکار
برداشته بود از فوج لفتنت کارڈن که فقط سه کمپنی داشت هزیمت یافت و از قلعهٔ خود
دست بردار شده خود را حواله بارنس صاحب نمود و راجه امید سنگه که بعد از حملهٔ
گریخته رفته بود نیز گرفتار شد این هر دو راجه و یک راجه دیگر در قید اند و در مدت سیزده
روز حمله باغیان پٹهان کوٹ نیز رد کرده شد و فساد کوهستانی نیز موقوف کردید یک افسر
و شش سپاهی درین معرکه از فوج سرکاری زخمی و دو کس کشته شدند گویند راجه
شیر سنگه خطی که در لاهور فرستاده بود در آن پانزده وجه بغاوت نوشته است و سوم
دسمبر سردار سلطان محمد خان میجر لارنس و دو صاحبان دیگر را حواله سردار چتر سنگه کرده داد
سردار مذکور بدین امر شلک تهنیت در لشکر خود سر کنانید و پانصد روپیه خودش و هزار روپیه از
اهلکاران او بطریق ضیافت بخدمت میجر صاحب موصوف فرستادند صاحب مذکور قبول
نکرد و رعایای پشاور ازین بدعهدی و بیوفائی که از سردار سلطان محمد خان بعمل آمده
بر قوم بارکزئی ملامت میکنند و ابیت صاحب که در مقام [illegible] است شش هزار مردم
همراه خود میدارد و اٹک تا حال از دست برد سکهان محفوظ است و اجیت سنگه کلیان واله
کمیدان اکال پلٹن سکهان بحضور لارڈ صاحب رفته رجوع کرد و جنرل لشبا سنگه [illegible]
صاحب فیلم موافق شد و چتر سنگه بار دیگر محاصرهٔ قلعهٔ اٹک کرد و نیز میگویند که چتر سنگه
بحضور لارڈ صاحب نوشته است که اگر از جانب لارڈ امان شود بحضور حاضر شده غاشیهٔ
اطاعت بر دوش کشم معلوم نشد که از ینجا چه جواب رفت الغرض بظاهر حال سکهان
از حرکات خود بسیار پشیمان شده اند غالب است که باز قصد مقابله نکرده سرداران ایشان
در سرکار انگریزی رجوع کنند و استغفای قصور خود نمایند افسوس که این قوم نا عاقبت اندیش از

بغاوت و سرکشی اعتماد خود را بر باد دادند و کاری نکردند گویند روزی دیوان
مولراج در شیواله دربار کرده مذمت سکهان بسیار نمود که ایشان لاف زنیها می‌کنند
و بوقت جنگ میگریزند و سه سوار را که در جنگ ششم دسمبر گریخته بودند تشهیر کرده و یازدهم
دسمبر یک حصه فوج بمبئی در ملتان داخل لشکر ویش صاحب گردید بدین تفصیل دو پلتن پیاده
و یک توپخانه و پانصد سوار سندی رساله جیکب صاحب و یک توپخانه قلعه‌کشا و یک سپاه
ملازم خاص ملکه و چونکه سامان جنگ متواتر نزد ایبت صاحب میرسد لهذا هنوز قلعه
اتک بدست سکهان نرسیده و تا آخر دسمبر مذکور نزد مولراج بیست هزار فوج در قلعه
ملتان موجود است و بعضی نوشته‌اند پنجهزار تطبیق این هر دو خبر میتواند شد که از رسیدن
افواج بمبئی و توپخانها در آنجا سه حصه فوج او از خوف و هراس برخاسته رفته باشد
و اکنون فوج انگریزی حائل است درمیان فوج شیرسنگه و ملتان لهذا او بمدد مولراج
در قلعه ملتان رسیدن نمیتواند و اکثری بیان صاحبان انگریز که در ملک پنجاب بودند در
آگره آمده سکونت ورزیدند و درین سال دریای جمن بسبب قلت بارش بسیار
خشک گردیده مردم در هر گذر و مقام پایاب آمد و رفت میکنند و آمد و رفت سفائن کلان تجارت
و غیره مسدود و کشتیهای غله و آلات حرب که از آگره بطرف دیار مغربی میرفتند بوقت
و دشواری این دریا تا دهلی رسیدند و از انجا آنرا بر شتران و عرابها بار کرده
براه خشکی روانه ساختند و سی ام ماه دسمبر مذکور خبر جنگ تاریخ سوم ماه مزبور که با شیرسنگه
شده بود و ذکرش بالا گذشته جنگی دیگر نه با وی و نه با چترسنگه بوقوع آمده و چترسنگه
قلعه اتک را محاصره کرده که توپها میزند و ازان ضرر باهل قلعه نمیرسد مستر هربرت با چستی
هوشیاری قلعه را تا حال از دست غنیم محفوظ داشته آنچنان گلوله باری بر لشکر حریف
از اندرون قلعه میکند که بمردم فوج چترسنگه میرسد و نواب گورنر جنرل لارد دلهوزی
از لدهیانه در سواد ملتان رونق فرما گردیدند و فوج بمبئی مع توپخانه بالکل با جیش [illegible] دوم

تا بیست و دوم ماه مذکور در ملتان رسید و مشهورست که تا قلعهٔ ملتان بدست افواج
انگریزی نخواهد آمد کمنڈرچیف بهادر بتعاقب شیرسنگه نخواهند گردید و بالفعل شیرسنگه در همچو جای
قلب ست که گذر فوج انگریزی در انجا بدشواری خواهد شد و نقشهٔ راه از لاهور
تا دریای چناب بدین صورت ست **نقشهٔ راه از لاهور تا دریای چناب**

مشرق
مغرب
وزیرآباد
رام نگر
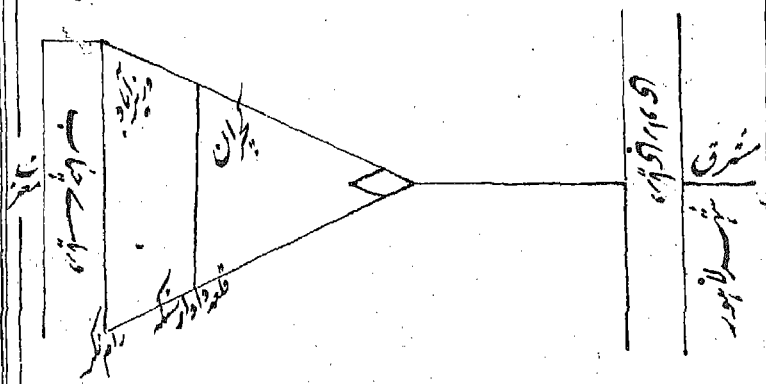
و سر کرنیل لارنس از ولایت بمقام بمبئی بر سبیل ڈاک و از انجا در بهاولپور داخل شده در
معسکر نواب گورنر جنرل بهادر حاضر خواهند گردید اکنون انتظام ملک پنجاب از دست ایشان
خوب خواهد شد و بتاریخ بیست و هشتم دسمبر بوقت یازده ساعت روز برآمده چند پلٹن
انگریزی را حکم جنگ با اهل قلعهٔ ملتان شد منجمله آن در غول راست پلٹن بیست و دوم هندوستانی
و پنج کمپنی گوره از پلٹن ملکه بسرکردگی کرنیل فرینکس در غول چپ پلٹن هفتاد و دوم هندوستانی
و پنج کمپنی از پلٹن سی و دوم ملکه زیر حکم برگیڈیر مارکهم صاحب و شصتم پلٹن گوره ملکه و پلٹن
سوم بمبئی هندوستانی و اڈورڈ صاحب بر پلی که قریب بشیش محل ست حمله نمود در ان
[illegible] سنگه متوجه سپاه صاحب موصوف گردید و فوج بمبئی بر دیگر مقامها و غول
چپ بمقام رام تیرته و شواله حمله آور شد و با وجود توپ زنی سکهان غول اول پیشتر
مورچال ایشان را که بهمان وقت تیار کرده بودند انتزاع نمود و از انجا در گرهی محکم
[illegible] انجا [illegible] نول سنگه پدر مولراج ست بلا مزاحمت در رسیدند و چون فوج قلیل سرکار

قریب مسجد تکیه که در قرب آن قبر شمس تبریز و دیگر بسیار قبور و عمارات خوش ساخت است
شگافت و در آنجا بسیار فقرا و مردم پیرو تائر که برای گرفتن [illegible] جمع شده بودند و دیده
با ایشان اثر بین نمودند و در پس این مسجد گروهی از سکهان که مسلح ایستاده بودند از دیدن [illegible]
فوج انگریزی بگریختند ولیکن گروهی دیگر از ایشان مقامی را که در آن مقدمة الجیش فوج
سرکار یعنی قریب سی و چهل از سپاهیان زیر درختان انبوه بودند حمله کرده بگرفتند و از راه
غرور قصد گرفتن مقام مقبره شمس تبریز نمودند درانجا جنگ شمشیر و تفنگ خوب شد که بسبب
حمله کردن گوره های ولایتی با سنگینها بر آنها فرار کردند و آن باغچه هم پاس شب رفته باز [illegible]
سپاه انگریزی درآمد و فوج بنگاله یک دمدمه پنج توپ بالای آن برده بطرف قلعه
سر کردند چنانچه در سلاح خانه غنیم از افتادن گلوله‌های توپ دو بار آتش درگرفت و وقت
صبح از طرف قلعه گلوله‌های توپ که می آمدند از گل پخته بودند معلوم شد که اکنون نزد مهراج
گلوله‌ها هم نماندند و تعداد مقتولین و مجروحین ملکه از افواج انگریزی میجر گاردن از ششم پلتن
ملکه و انسن کلن صاحب از پلتن هفتاد و دوم هندوستانی و لفتنت سنگ سیند صاحب
از پلتن نهم بمبئی هندوستانی درین جنگ مقتول شدند و از مجروحین لفتنت پلی فرد صاحب
از پلتن پنجاه و دوم هندوستانی و میجر کیس صاحب از پلتن هفتاد و دوم ملکه و لفتنت
گرنیل بنسن صاحب از پلتن سی و دوم هندوستانی و انسین بکدوکل صاحب از پلتن
هفتاد و دوم هندوستانی و لفتنت بل صاحب انجنیر و سه گوره از پلتن دهم ملکه مقتول و
پنج شش مجروح شدند و برای حمله کردن بر رام تیره که در آنجا دمدمه بران لفتنت
تاسن صاحب با دوازده سپاهی رفته بود از آنجمله یک مقتول و هفت مجروح شدند و
صباح بیست و نهم دسمبر مذکور از هر دو طرف شلک بند و هوا بر [illegible] خالی [illegible] سکهان
متصور هستند که فوج انگریزی بر شهر متصرف نگردد و از مقام محاصره افواج انگریزی [illegible]
را بر فاصله هشتاد گز میزدند و از ضرب گلوله‌ها دیوار قلعه را رخنه‌ها می‌شود و [illegible] طرف

وازین طرف توپها را زود زود بسر میکردند و از طرف حریف هم بهر زیرا که در قلعه
گلوله اندازان کم بودند یک کس کار دوازده کس میکرد و از گلولهای اینطرف اندرون
قلعه بسیار نقصان میشد و فوجیکه در تعاقب شیر سنگه بود در پنج حصه منقسم بود یک لشکر
زیر حکم میجر تهوکل صاحب در مقام کاهیله دوم بسرکردگی جنرل کمپل صاحب از کاهیله
براه کفاصله سوم لشکر کمند نجیب بهادر در موضع چنوتیه چهارم تابع برگیدیر پنی صاحب
که فوج رام نگر است پنجم لشکر برگدیر پوپ صاحب در وزیرآباد و پلهای مستحکم بر دریای چناب
جهت عبور معسکر انگریزی بدین استواری بسته شدند که ارابهای اسباب از بالای
آن رفتن توانند گویند دوست محمد خان رئیس کابل بسردار چتر سنگه نوشت که میجر
لارنس را که برادرم سردار یار محمد خان حواله شما کرده است باز تفویض وی بنمائید زیرا که
در خاندان ما ازین حرکت بد بسیار بدنامی خواهد شد و از اخبار صحیحه معلوم شد که در رمضان
سنه ۱۲۶۴ هجری محمد شاه پادشاه ایران فوت کرد و بجای وی پسرش نصیر الدین شاه پادشاه
ایران گردید و آنچه مشهور شده بود که عمل پادشاه روس در ایران خواهد شد غلط
محض است گویند در سلح خانه کلان قلعه ملتان از گوله توپ هم آتش افتاد و وقت پریدن
مکان آوازی مهیب مثل رعد شد و گرد و غبار تا بسیار کروه رفته جنرل وش صاحب هم
بگوله اندازی که او نشسته بسته گوله بم را در آن سلح خانه زده بود انعام [illegible] داد و دو صد
اشرفی افزود بخشید مشهور است که بسیار سردار و مردم شهر بال و اسباب خود بسلح خانه
پریدند و سوای آن سیصد مردم که حفاظت آن بودند هلاک گردیدند در ین سلح خانه هزار
من باروت [illegible] و دیگر سامان و آلات حرب بسیار بود همه نقصان و ضائع شد و سوای
آن روز دیگر در گوشه غله هم از گوله بم آتش افتاد روشنی آن در لشکر انگریزی هم تا سه شب
[illegible] بود و چون روغن گاو و روغن چراغ در آن کدام بسیار بود لهذا روشنی تا دیر رفت و اکنون
معلوم میشد بالجمله دوم جنوری سنه ۱۸۴۹ عیسوی شهر ملتان در قبضه افواج انگریزی آمد

و با مردم شهر جنگی عظیم شد و هند و سنگه سردار که اگنیو صاحب از دست خود کشته بود قتل کرده
و سوای او شام سنگه و دیگر سرداران و بسیار مردم سپاه مولراج بقتل رسیدند و بوقت
تاراج چون اسباب عمارت شهر جمع شد از انجمله بیست پنج فیل و بسیار اسپ و گاو و اقسام
اجناس بود و قریب پنج لک روپیه را غله که در شهر بود بسوخت و مهاجنان شهر پانزده
لک روپیه دادن قبول کردند بشرطیکه این شهر از غارت و تاراج محفوظ ماند مگر تا آنوقت
منظور نشده بود و هرگاه شهر در قبضه افواج انگریزی در آمد بسیار مردم سپاه از قلعه فرار
کرده رفتند و مشهور شده بود که دوست محمد خان تا مقام علی مسجد رسیده پسران و عزیزان خود
را پیشتر روانه کرد و حکم داد که تا سردار چتر سنگه میجر لارنس را حواله شما نکند او را نظربند داریم
تا در قلعه اتک رفته پناه بگیرد و چتر سنگه در جواب آن بدوست محمد خان گفته فرستاد که بودن
صاحب موصوف نزد من و شما برابر است گویند غرض طلب کردن خان مذکور میجر لارنس را
آن بود که از وی قصاص محمد اکبر خان پسر خود که او را حسب اضا بد گور بگمان او زهر داده کشته بود
بگیرد و اینهم شهرت یافته بود که چتر سنگه افغانان درانی را در پشاور مسلط ساخته بود
ایشان از سکهان بیخوف و خطر شده در پشاور بی تکلف گاوکشی کردند و در مقام دربار
دوست محمد خان روایات مختلف اند نزد بعضی اینست که سکهان صوبه پشاور و قلعه اتک بدو
دادند برین شرط که او مدد شان کند و سرهنری لارنس دوم جنوری از بمبئی در سنده
وارد شده در بهاولپور رسیده دو روز مقام کرده بتاریخ ششم در فیروزپور رسید و ملازمت
نواب گورنر جنرل بهادر نمود و بعد توقف چند ساعت روانه لاهور گردید و بتاریخ نهم
آن داخل آنجا شد و هرگاه دیا بخش وکیل که از وقت ساونل سنگه رفیق مولراج بود
عرض کردن عذر تقصیرات او بخدمت وش صاحب حاضر شد و صاحب موصوف گفت
که نزد تو وکالتنامه مولراج هست گفت ندارم صاحب فرمود جواب با صواب بهتر
شما هست که دیوانجی خود را تفویض سرکار انگریزی کرده دهد و بدست ما سپرده شان

نشان سفید بود تا معلوم کنند که وارندهٔ او ایلچی ست و دوست محمد خان بسبب سازش افغانان
قلعه اتک بران متصرف گردید و بتاریخ دهم جنوری کرنیل سر لارنس در لا[illegible] رسید و با مهاراجه
دلیپ سنگه ملاقات کردند و بموجب اشتهار نواب گورنر جنرل بهادر که مورخه هفدهم جنوری سنه
مذکور بود معلوم شد که بتاریخ سیزدهم ماه مذکور فوج انگریزی شیرسنگه را که قریب دریای جهلم
بود شکست فاحش داد و فوج او را گریزانید باید که در چهاونیها برای تهنیت این فتح شلک
شود پانزده ضرب توپ سکهان و دیگر اسباب ایشان بدست افواج انگریزی افتاد
و منجمله غنیمت شهر ملتان هشت هزار روپیه قیمت دارد بعد فروخت خیمه و خرگاه و غیره
قریب بیست هزار روپیه خواهد بود و نقبی از شهر در قلعه از لشکر انگریزی آن چنان نزدیک برده
بودند که مردم قلعه نقب زن را دیده بروی تفنگ سر کردند مگر محفوظ ماند و افغانان همراهی
دوست محمد خان بر قلعه اتک بسبب سازش افغانان متعینه قلعه متصرف شدند و بتنگ آمده سکنه
قلعه دست اندازی کردند هر چند چتر سنگه مانع آمد مگر نشنیدند ازینجا ثابت شد که درمیان
افغانان و سکهان صفا و اتحاد نیست گویند در جنگ تاریخ سیزدهم جنوری که با شیرسنگه
شده بود فوج انگریزی بروی فتحیاب گردید بسیار کس از فوج مذکور خسته و کشته شدند
سیزده افسر مقتول و سی و سه مجروح شدند و سر کرنل لارنس یازدهم جنوری در لشکر
کمانڈر انچیف بهادر داخل شد و از شروع فروری سال مذکور بجای مستر کیری صاحب
بازیڈنٹی لاهور به مستر [illegible] سابق بحال و مامور گردید و در جنگ سیزدهم که مشهور بجنگ
چلیان ست بسبب کثرت بارش تهلکه عظیم در لشکر انگریزی واقع شد که بدان سبب
[illegible] افسر انگریزی جان بحق تسلیم کردند و یکهزار و [illegible] سپاهی مجروح و
[illegible] صد و شصت مقتول گردیدند ولیکن سپاهیان انگریزی بر توپخانه حریف [illegible]
[illegible] بیکار کردند و چند هزار از سکهان کشته شدند و هفت کس سکه زخمی را در [illegible]
[illegible] آوردند و سپاه انگریزی آنقدر قریب قلعه ملتان شده اند که سنگ و خشت [illegible]

از فصیل قلعه می ریزند بر پای سپاهیان می افتد و پنجاه کس سپاهی مولراج بخوف جان
خود را حواله میجر اڈورڈ صاحب نمودند و زبانی ایشان معلوم شد که یکی هزار کس سپاهی
نزد مولراج باقی مانده اند و سبب قتل شدن گوله اندازان سرکاری در جنگ چلیانواله
این شد که بسبب نفهمیدن کلام افسر خود دران معرکه هم یک رساله انگریزی پشت
بطرف توپخانه خود کرده بایستاد و لهذا توپ شان بند شد فوج حریف از طرف دیگر آمده
گوله اندازان را قتل کرد ولیکن درین جنگ بسیار برادران و برادرزادهای شیرسنگه
نیز کشته شدند و بتاریخ بیست و دوم جنوری سنه حال دیوان مولراج بلا قید
شرائط جان بخشی خود را حواله ویش صاحب نمود و همه مردم که در قلعه همراه او بودند
آمده سلاح را کشودند و حواله سرکار نمودند و بوقت رسیدن این خبر نواب گورنر جنرل
بهادر چنان اشتهار مرقومه بیست و پنجم ماه مذکور از مقام کهو جاری فرمودند که برای
آگاهی کونسل و تمامی خواص و عوام این اشتهار داده میشود که هرگاه از گولهای توپ
چندان رخنه در دیوار قلعه ملتان افتاد که قابل یورش سپاه گردید و سپاه انگریزی
عزم بالجزم برای حمله و یورش کردن اندرون قلعه نمود دیوان مولراج بمشاهده
این حال مع مردم همراهی خود خویشتن را [illegible] بکار انگریزی کرد لهذا حکم شد که
در کمپهای کلان بیست و یک صدای توپ بطریق شلک تهنیت سر شوند و صورت
سپرد کردن دیوان مذکور خود را در سرکار بدین طریق شد که بیست و یکم جنوری یک وکیل
مرد پیر که چند بار در لشکر انگریزی آمده بود مع یک کس دیگر که شبیه مولراج و عمر بیست و
پنج سال بود حاضر شده بحضور ویش صاحب عرض کرد که فردا دیوان مولراج
زینهار خواه در سرکار عالی خواهد شد و فردای آن بیست و دوم جنوری دو دو و
چهار چهار کس سپاهی از محصورین قلعه آمده سلاح خود را در کمپ سرکار بنهادند و پناه
جان خواستند بوقت شمار معلوم شد که سه چهار هزار سپاهی بودند و قریب دو هزار

بیان سپرد کردن دیوان مولراج خود را بسرکار انگریزی

و قریب دو هزار مردم بهیر و بنگاه من بعد مولراج بسواری اسپ برفاقت چند سالار
سرکاری از قلعه بیرون آمد و همان ساعت یک پلتن گوره با دو پلتن هندوستانی در قلعه
رفته تسلط نمود و نیز چهار طرف پهره سپاهیان مقرر و مامور کردید تا مردم فوج وغیره
اسباب قلعه را تاراج نکنند تا هم بسیار کس اسباب را در خندق قلعه انداختند و رفیقان
شان برداشته بردند قلعه ملتان بسیار مستحکم بود و فصیلهای آن بلند و خندقش نهایت
عمیق است مگر از صدمات گلولها جابجا شکسته شد و مثل خرابه و ویرانه مینمود و درین
شک نیست که اهل قلعه تا بقدر وراز توپها با افواج انگریزی خوب جنگیدند و هر گاه فصیلهای
قلعه بضرب گلولها شکسته مثل غربال شد و قریب بود که افواج در قلعه از راه رخنها داخل
شود مولراج و همراهیانش مجبور شده خود را حواله سرکار نمودند و تمامی مردم قلعه را
اسیر کرده در کیمپ اڈورڈ صاحب فرستادند الا مولراج را قریب دش صاحب در خیمه
فرود کردانیدند و عیال و اطفال او در قلعه بحفاظت سپاهیان سرکاری مقیم ماندند و
تاکید است که کسی سپاهی پهره واله در زنانه او رفتن نیابد و در مقام خزانه پهره گورهای
ولایتی مامور کردید و چهل توپ از قلعه بدست آمد و بر میگزین و سلاح خانه پهره سپاهیان
هندوستانی مقرر شد و باشندگان اینجا خصوصا قوم کهتری بسبب تعدی و غارتگری
افغانان جلای وطن اختیار نمودند قوم افغان سخت ظالم و سنگدل بدتر از سکهان است
که برای تسلط چند روزه بر رعایا انواع بدعتها نموده ملک را ویران کردند و لاش انگنیو
صاحب واندرسن صاحب که در ملتان مقتول شده بودند نبش کرده بجای دیگر در قلعه
باعزت و احترام مدفون ساختند و تاریخ فتح قلعه ملتان از مستر طامسن ولیم بیل صاحب مولف
کتاب مفتاح التواریخ اینست تاریخ تعمیه بسال عیسوی نظم ملراج چو شد منهزم و بی زر و بی رشد ÷
منصوری و اقبال با انگریز میسر شد ÷ تاریخ ز هاتف پی این فتح چو پرسیدم ÷ او با دل
این گفت که ملتان مسخر شد ÷ تاریخ تعمیه بسال هجری ایضا از صاحب مذکور نظم

چو شد مفتوح قلعهٔ سخت ملتان + واندر قید شد ملراج نادان + زبهر گوهر تاریخ هجری
دل من شد به بحر فکر غلطان + شکستم فرق و پا دیوان ملراج + بدل گفتم مبارک فتح
ملتان + و دیوان مولراج از ملتان اسیر شده بطرف لاهور رفت و گلاب سنگه خواست
که مدد فوج انگریزی کند منظور شد و شکیم صاحب انجنیر سپه سالار فوج گلاب سنگه شدند گویند
گلاب سنگه بعد فتح ملتان ترسیده ارادهٔ مدد افواج سرکاری نمود و لفتنت بوی صاحب را
که همراه میجر لارنس در قید چتر سنگه در آمده بود شیر سنگه نزد خود داشت صاحب مذکور
باجازت شیر سنگه در کمپ کمانڈر انچیف بهادر برای بیست و چهار ساعت آمده باز مراجعت در
لشکر سکهان نمود و زبانی صاحب موصوف ست که همراه شیر سنگه مردم بسیارند ولیکن هیجده[18]
هزار سپاهی جنگیست و شصت توپ دارد و خود سکهان میگفتند که در جنگ چلیان که بتاریخ
سیزدهم[13] جنوری شده بود از طرف ایشان یکهزار و دو صد سپاهی کشته و دو چندان آن مجروح
شد و بعد این شکست بسیار مردم فوج او نوکری گذاشته میرفتند و آنچه باقیند خواهان صلح‌اند
زیرا که بشنیدن حال شکست ملتان دل ایشان شکسته گشت پوئی صاحب مذکور میگفت که ما را
حریف ضرری نرسانید نقشهٔ محضر نواب گورنر جنرل بنگاله تا مردم در نوشتن خطاب غلطی نکنند

ربدهٔ نوئینان عظیم الشان ...
ملکه رفیع الدرجه اشرف الامرا
ارل جیمس اندرو ارل آف دلهوسی
گورنر جنرل بهادر ناظم اعظم ممالک کمپنی انگریز
انگلشیه بهادر متعلقهٔ کشور هندوستان ۱۸۴۸

[illegible] ۱۸ [illegible] عیسوی

پلتن و رساله که در جنگ چلیان بسیار نقصان و صدمهٔ عظیم بر داشته است خرابی بدر
سامان و هم بجهت آرام کردن در لاهور رفت و بجای آن فوجی دیگر در جنگ گاه مامور گردیده
و نواب گورنر جنرال از راه قدردانی حکم نافذ فرموده که تمامی مال و اسباب نقد که از

که از قلعه ملتان بدست سرکار آمده است بر افواج متعینه آن که شریک جنگ بوده‌اند حسب
مدارج قسمت نموده شود و مال و اسباب اهل شهر که در سرکار ضبط است بدون دادن
سیزده لک روپیه واپس نخواهد شد و بالتحقیق معلوم شد که لاش مستر اگنیو و مستر اندرسن صاحب
که بی ترتیب مدفون بودند از قبور بر آورده دیدند که سرهای ایشان سلامت با بدن ایشان پیوسته
بودند و آنچه مردم میگفتند که سرهای ایشان را بر دروازه قلعه آویزان کرده‌اند غلط محض است
و نیز مسموع میشود که خطوط نوشته این هر دو صاحبان که بعد مجروح شدن و قبل از
قتل کردن بدین مضمون نوشته بودند که در قتل مایان قصور مولراج صلاح نیست در دست
ما مرده‌اند اگر این امر راست است مولراج در قصاص صاحبان مذکور قتل خواهد شد و نیز
مردم میگویند که نزد دیوان مولراج خطی دیگر مهری دربار مهاراجه دلیپ سنگه بدین مضمون
موجود است که شما با سرکار انگریزی بجنگید و مستعد حرب و پیکار باشید دیوان جیو میگویند
که بوقت روبکاری بحضور گورنر صاحب پیش خواهم کرد و هرگاه میجر ایدورد صاحب در قلعه
ملتان رفته تلاش خزانه و اسباب نمود در بعض جا انبار پارچه ریشمی یافتند و در بعض مقام
غله و روغن که از وقت ساونمل سنگه فراهم بود و در جایی نیل و افیون بسیار بدست آمد
و قریب سه چار لک روپیه مال بسبب پریدن سلاح خانه و غیره مکانات ضایع شد سوای
اسباب مذکور در دار الضرب اشرفی و روپیه بسیار بود و شمشیرهای ولایتی قیمتی و دیگر اسلحه و آلات
حرب بی حسابی بود و صحن قلعه از لاشهای مردم و دواب و اقسام اسباب معمور و مملو
سه چار کرور روپیه را اسباب دران قلعه مخفی است و حال آن بجز مولراج کسی را معلوم
نیست و مولراج اگنیو صاحب و اندرسن صاحب را کفن از دوشالهای نفیس داده
بود اکالیان آن کفن را از قبور بدزدیدند و چون از احوال ایشان معلوم شد باز کفن از
پارچه سفید داده و یک صندوقچه مروارید قیمتی سه لک روپیه نیز برآمده و دوش صاحب بدون
اجازت نواب گورنر ملاقات با مولراج نکردند و حکم شد که تا اخراج کل بارود از قلعه مردم برون

وعیال مولراج را از قلعه بیرون برند و بسیار مردم زر و جواهر و اسباب قیمتی را جا بجا درون
قلعه مدفون ساختند اکنون از قلعه رانی می برآید و از هر یک کس که از قلعه بیرون میرفت نقد
هفت هزار روپیه طلا برآمده و با وجود چوکی پهره بسیاریان مردم قلعه و فوج تصرف
نمودند [illegible] ادورد صاحب از دیوان مولراج استفسار کردند که منجمله اسباب اشیا
که ضبط شده است خواهش هر چیزیکه داشته باشید ظاهر کنید وش صاحب آنرا بشما مقرر
خواهند داد مولراج هیچ جواب نداد هرگاه مکرر پرسیدند گفت سه چیز البته درکار دارم
یکی پوتهی مذهب خود دوم چند تصویر فرانسیسی سوم کتاب طب که در ان نسخه جهت دفع هر قسم
تپ بستند حلیه مولراج صاحبان بدینصورت نوشته اند عمرش سی و سه سال قدری از
قد دراز بقدر پنج فت و هفت انچ دست و پا کوتاه رنگ سبک یعنی پهیکا چهره متوسط بلند
پیشانی فیل چشم سنجیده وضع مکر زمخت و عبوس صاحب غیرت و حیا و وقت برآمدن
از قلعه در لشکر انگریزی بر یابوی خوبصورت سوار و برزین یابو پارچه سرخ ابریشمی مفروش
بود و لباده ریشمی نارنجی در بر بود و دستار رنگین بر سر داشت و در عقب او یک افسر
او بود و بهر دو طرف او یک یک گوره سپاهی بود و میجر بیچر صاحب بر دست راست
او بودند و بظاهر هیچ ملولی نداشت نه باکسی سخن کرد و نه صاحب سلامت نمود و
بهر دو طرف افواج انگریزیه بنظر خشم میدید ولیکن شکنی بر جبین نمی آورد و از مضمون
خط لاهور معلوم شد که فوج شیر سنگه از دریای چناب عبور کرده در مقام وزیرآباد مقیم
است ظاهرا قصد لاهور دارد لهذا بهر طرف شهر لاهور دمدمها بستند و آلات حرب را
بهر جانب جمع کردند و بیبیان صاحبان عالیشان و سپاهیان گوره مع اطفال از چهاونی
انارکلی در قلعه لاهور رفتند در چهاونی مذکور فقط سپاه جنگی جریده ماندند و این هم میگفتند
که شیر سنگه اول بر امرتسر و جلندهر تاخت خواهد کرد و کمانڈر انچیف در تعاقب او سرگرمند
و جنرل وش برای کمک کمانڈر انچیف مامور شدند و بتاریخ پانزدهم جنوری فوج کمانڈر انچیف

فوج کمنڈر نحیف از جلیان والہ روانہ شدہ قریب بہ لسوری رسید و برای حفاظت شہر لاہور
نصف پلٹن گورہ و چہار پلٹن ہندوستانی و یک رسالہ سواران و یک ترپ گولہ انداز
اسپی و یک توپخانہ موجود ست و رسالہ چہاردہم بر کنارہ راوی افتادہ است و این
محافظت راہی میکند کہ از معبر کنگر تا شادرہ کہ از وزیر آباد تا امرتسر رفتہ است و دیوان
مولراج را بعد بردن در لاہور در گوبند گڑھ فرود کنانیدند و از لشکر شیر سنگہ خبر رسید
کہ در لشکر او قریب یک لک مردم از سپاہی و بازاری فراہم ست روزی شیر سنگہ از راہ
لاف و گزاف در میان لشکر خود بدروغ ظاہر کرد کہ ما کمنڈر نحیف را شکست دادیم و غالب
آمدیم لہذا فوج ملتان محاصرہ آن گذاشتہ برای کمک کمنڈر نحیف آمدہ است و چون
شصت ہفتاد مردم ملتانی کہ در لشکر شیر سنگہ رفتہ بودند بیان حال فتح شدن
قلعہ ملتان در سرکار انگریزی نمودند و او بلا در لشکرش افتاد و دو پلٹن تقاضای تنخواہ
ہمان ساعت کردند و چون نیافتند بطرف مونگ بر خاستہ رفتند و بتاریخ شانزدہم
فروری میجر لارنس کہ نزد شیر سنگہ نظر بند بودند باجازتش اول در لاہور آمدند من بعد
بحضور نواب گورنر جنرل رفتند بعضی گویند برای سوال و جواب مصالحہ شیر سنگہ آمدہ اند
و نزد بعضی ایشان از ایلچی گری شیر سنگہ انکار کردند و بہفدہم فروری کوچ افواج انگریزی
السعد ایند پور تا شش میل پیشتر شدہ در مقام کیخہ مقیم شد و کمنڈر نحیف بہادر در آنجا حکم
داد کہ مردم فوج احمال و اثقال کم کنند چنانچہ برای ذات خود خیمہ مختصر و چند شاگرد پیشہ
بقدر ضرورت ہمراہ گرفتند و نیز فرمود کہ در یک خیمہ دو دو صاحب بودہ اسباب و مردم
خدمتگار را کم کنند چنانچہ بدین تدبیر تخفیف ہشت ہزار شتر گردید و نیز حکم شد کہ ہر سپاہی
... ز کوچ آذوقہ یکروزہ ہمراہ گیرد و بتاریخ ہفدہم فروری لشکر ہاروی صاحب ... از
... کمنڈر نحیف بہادر شد و نیز درین تاریخ مارکہم صاحب چہل کشتی را بقبض خود در آوردند
و بتاریخ ہجدہم ماہ مذکور لشکر کمنڈر نحیف بقدر چہار و نیم میل پیشتر رفت و فرق در میان آن

و فوج شیر سنگه بقدر شش میل مانده و فوج شیر سنگه از گجرات بفاصله یک و نیم میل افتاده بود
مارکهم صاحب نیز عبور از چناب کرده قریب کمپ کمانڈر انچیف شد الغرض بتاریخ هیجدهم
[illegible] در لشکر کمانڈر انچیف پانزده هزار سپاه و هشتاد توپ بود و میجر لارنس را دیگر
رخصت [illegible] که از گجرات بکمانڈر انچیف آمد شیر سنگه خریطه خط [illegible] که مردم و غارت کرده بود
نیز همراه لارنس صاحب فرستاده داد و تفصیل اسباب که از گنجینه کلان مولراج بر آمده بود
اینست طلا ۱۲ تار کنگن مرصع یکزوج شمشیر بیش قیمت یک قبضه مالای مروارید سلک
گشا قیمتی یکعدد و در شهر ملتان نه هزار و دو صد عمارت عالیشان بشمار آمده و برای
واگذاشت شهر زری مقرر گردیده است و جنرل کورٹ لینڈ صاحب ناظم ملتان مقرر
شدند و هیجدهم فروری قبائل مولراج را در مکان امیرخان فرستادند و از نزد ملت [illegible]
بسیار مال و اسباب بر آمد و بحکم چند کارنده مولراج نیز گرفتار شده قلعه [illegible] نیز در قبضه
سرکار در آمد و حال جنگ گجرات را که جنگ اخیر سکهان است و در آن شکست فاحش بشیر سنگه
و دیگر سرداران سکه افتاده بخصوصیت بیان کرده اند که از نه ساعت روز بر آمده
جنگ فیما بین شروع شد و تا سه ساعت از هر دو طرف برابر توپها بر افواج یکدیگر
زدند در این دو خورد و قیامت آشوب دو افسر توپخانه انگریزی و یک افسر رساله
چهاردهم و یک افسر پلٹن دوم پیاده کشته شدند و سه افسر و چهارم کاک صاحب
[illegible] زخم برداشتند و قریب [illegible] نیم صد سپاهی سرکار مقتول و مجروح گردیدند
و بست و هشت توپ مخالف بدست فوج سرکاری افتاد و افواج انگریزی
سوار و پیاده آنچنان در این رزم دلیرانه جانفشانی نمودند که قابل تحسین و آفرین است
[illegible] و بعض جهیل توپ [illegible] بدست آمدند و شیر سنگه مع سپاه خود تمامی اسباب خورد و نوش
را گذاشته خود در گجرات پناه گرفت و مردم او بهر طرف که راه یافتند گریخته شدند و
کمانڈر انچیف با رساله های سواران تعاقب ایشان نمودند و شیر سنگه را از گجرات [illegible] گریزانیدند

گریزانیدند و افغانان همراهی او چهار بار بر دمدمهای کمانڈر انچیف حمله کردند و هر بار
شکست یافته منهزم گردیدند **مضمون اشتهاریکه نواب گورنر جنرل بهادر**
مورخه ۲۴ فبروری ۱۸۴۹ء از لشکر فیروزپور داده [illegible]
از روی چٹهی کمانڈر انچیف بهادر معلوم شد که بتاریخ بست و یکم فبروری [illegible] گور غلبه
فتحها بر سکهان آنچنان شد که کمتر شده باشد و انجام این ظفرمندی در سرکار انگریزی
مفتح بفوائد کثیر شد کمانڈر انچیف مینویسند که دیروز لشکر ارکهم صاحب و ڈنداس صاحب
که از ملتان آمده بود ملحق معسکر اینجانب شد و با همه همراه گرفته از [illegible] طرف شاه دوال
کوچ کردیم و بوقت هفت ساعت روز برای حمله کردن بر مخالفین روانه شدیم و بعد
دو ساعت ایشان را شکست فاحش داده بر تمامی خیام و اسباب و جمله آلات حرب
و توپهای ایشان متصرف شدیم و هنوز شمار توپها و اسباب خوب معلوم نشده زیرا که
تا دو وارده گروه اسباب ایشان بوقت گریز سپاه اند یعنی در جای توپها را گذاشتند و در
مقامی کولی و باروت را از حالت اضطرار انداختند و نقصان فوج ما بسیار کم شد فقط سیصد
کس از فوج انگریزی کشته و خسته شده باشند چه با شصت هزار سکه که نزد ایشان شصت
توپ بود مقابله کردن و از مقام استوار ایشان مضمحل ساختن و گریزانیدن دلیل است
بر قلت نقصان فوج سرکاری بخلاف مخالفین که ایشان را از جان و مال بسیار نقصان شد
تفصیل آن متعاقب خواهم نوشت تمام شد مضمون چٹهی کمانڈر انچیف و از خطوط انگریزی
معلوم شد که جنرل گلبرٹ برای تعاقب مخالفین مامور گردیدند و قریب شش هزار از سکهان
مقتول و مجروح گردیدند و از فوج سرکاری بجز دو صد و شصت مردم مقتول و مجروح
نشده باشند و افسران نیز همانقدر که بالا مرقوم گردید زیاده بکار نیامدند و بعده کمانڈر انچیف
جب بر اعدا مظفر و منصور شده در کنپ خود تشریف آوردند بحسن انتظام و خوبی تدبیری
ایشان مردم لشکر از صغیر و کبیر به ثنا و صفت جناب سپه سالار ممدوح رطب اللسان هستند

مردم دیرینه سال در لشکر انگریزی میگویند که با وجود کثرت فوج غنیم و داشتن توپها و دیگر آلات حرب بودن در مقام مستحکم و استوار این چنین فتح سرکار انگریزی که بروی شد شاید کمتر در هندوستان شده باشد و درین جنگ که مشهور بجنگ گجرات شد اکرم خان پسر دوست محمد خان که پسر کرنگی در اثنای شرکت شیر سنگه بود کشته شد و بسیاری توپهای هم از صدمه گلولهای توپخانه انگریزی از عرابها افتاده بر زمین ریخته بودند و میدان جنگ از لاشهای کشتگان و زخمیان معمور و گلگون بنظر می آمد و بقدر چهل و سه توپ اعدا بدست آمدند و امید بدست آمدن دیگر توپها نیز هست و منجمله این توپها دو توپ پلتن دو منده که سابق بدست غنیم افتاده بودند و ده گوره و لایتی مقتول و یکصد و چهل کس از ایشان مجروح گردیدند و فوج غنیم منتشر گشته بسه جانب گریخت یک گروه بطرف ببر و دیگر بجانب جهلم رفت و لشکر جنرل گلبرت بطرف دینگی و کنیوکیل صاحب بطرف ببر نهضت نمود و سردار چهتر سنگه که درین معرکه بود زخمی شد

نقشه جنگ و صفوف بندی و وضع توپخانه و رساله بند بصیغه تصویر بود
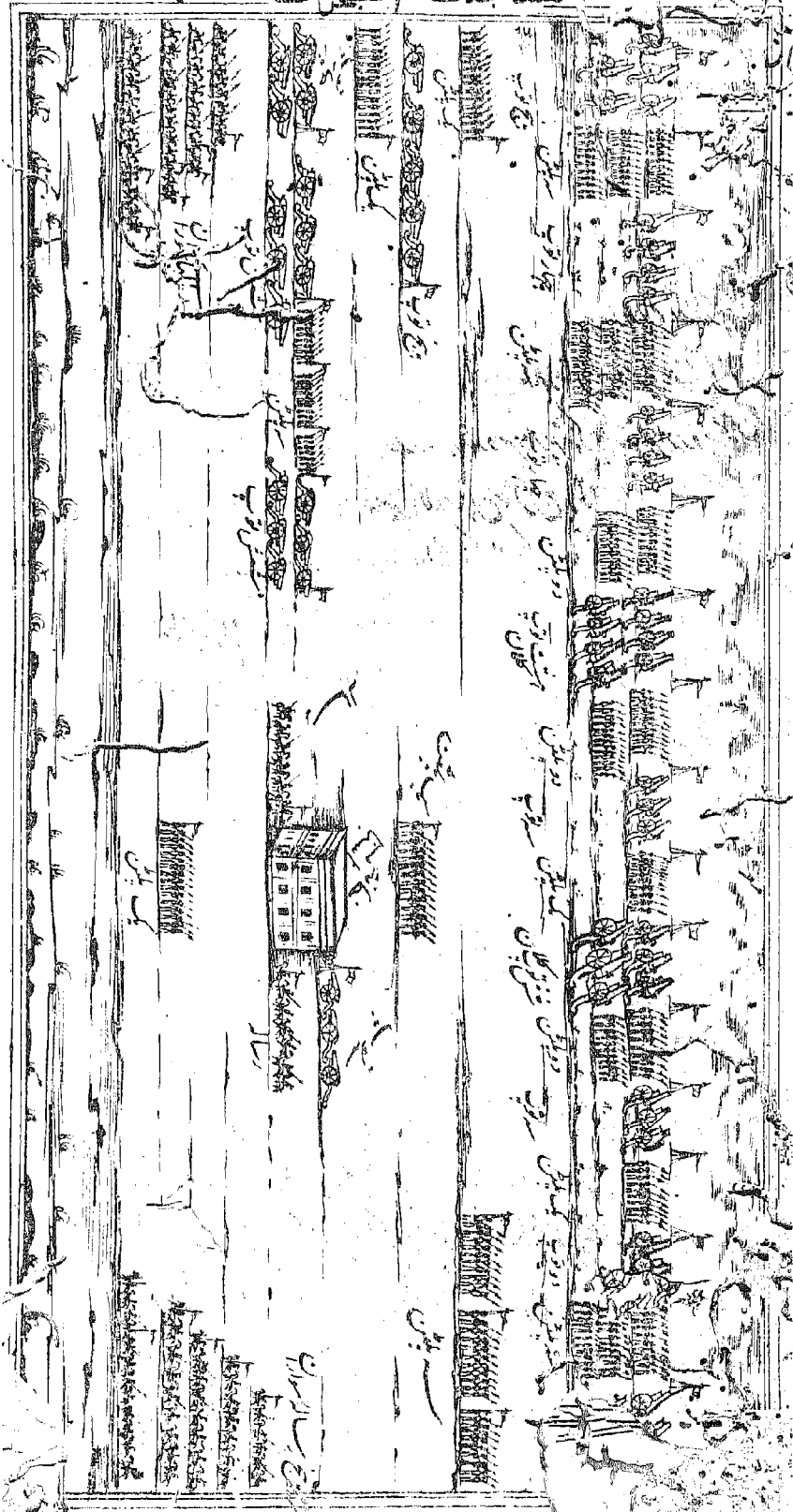
نقشہ جنگ گجرات

و میجر سکوت صاحب انجنیر عقبی قلعه ملتان را بازآراسته می‌کنند که جنگی کرده بود و مکانات اندرا[illegible]
منهدم کرده‌اند و انبار خاک را که در خندق شهر و قلعه را صاف و خندقهای نو را که بضرب گلوله‌ها توپ کلان
خراب شده بود جدید می‌سازند و توپها بالای فصیلهای قلعه نصب میکنند و پلتن هندوستانی مدام دران قلعه
خواهد ماند تمام [illegible] سنگه را که برادر مولراج حفاظت عیال مولراج میکنند گویند [illegible] کنند بعنایت
[illegible] خفیف رسید اخبارنویسان چاپیان نوشته که دوست محمد خان سردار یوسف [illegible]
پیشاور نوشته بود که فوج را جلد تیار کرده بفرستد و سردار چتر سنگه شش هزار روپیه [illegible]
مذکور فرستاده است و نرائن سنگه سپه سالار سابق مولراج را که از مدت باغی بود گرفتار
کرده در لاهور آوردند و پا بجولان کردند و اکنون که نزد سکهان توپ باقی نمانده است
بر دریای جهلم اجتماع کرده باز قصد جنگ [illegible] و میگویند که نزد ما توپ نیست با شمشیر
خواهیم جنگید مضمون اشتهار سر لارنس رزیدنت لاهور حسب الحکم نواب گورنر جنرل که برای جمیع
سرکشان و همراهیان لشکر سکهان نوشته‌اند اینست که همه مردم همراهیان لشکر سکهان سوای سلطان محمد خان
باید که رفاقت سکهان را گذاشته بیایند و هرکه در سرکار انگریزی درین وقت رجوع نخواهد کرد مجرم سرکار
خواهد شد و کسانیکه سلاح خود را سپرد سرکار خواهند کرد ایشان اجازت رفتن خانه خود [illegible]
عمل سرکار انگریزی خواهند یافت و جاگیرداران از جاگیر خود خارج نخواهند شد و حاجت روائی
ایشان خواهد کرد بشرطیکه بمجرد شنیدن این اشتهار خود را در افواج سرکاری [illegible]
و بیستم فبروری دیوان مولراج را بر سبیل ڈاک در لاهور آورده و در شهر [illegible] کرده
در مکان بی بی چند کنور فرود کنانیدند و از پیشتر در آن مکان بند و بست پهره گورهای ولایتی
بود و همان روز کرنیل لارنس و میجر لارنس هر دو نزد مولراج رفته و چیزی گفت و شنود کرده
برای دیدن گلاب سنگه پسر چتر سنگه که در لاهور مقید است رفتند و شیخ امام الدین را خطاب بهادری
عطا شد و سوای هفت هزار روپیه جاگیر سابق [illegible] هزار روپیه را جاگیر دیگر یافت و تاریخ
[illegible] سردار چتر سنگه و شیر سنگه و دیگر سرداران باغی سکهان [illegible] میجر [illegible] صاحب بهادر

[illegible] جنرل بهادر در مقام راول پنڈی نموده اطاعت سرکار را قبول کردند و دوست محمد خان
از پشاور بطرف جمرود گریخته رفت و جنرل کلبرٹ صاحب که در تعاقب سرداران سکهان
و لشکر ریختگان رفته بود محنت شان ثمره خوب داد که سرداران مذکور تنگ شده خود را
حواله سرکار نمودند اگرچه افواه شده بود که راجه گلاب سنگه بسبب [illegible] قصبها
[illegible] بعد از چند روز معلوم شد که این خبر غلط محض است هنوز او زنده و با
سرکار انگریزی بدستور موافقت دارد و سرداران مذکور بیست و دو توپ را که داشتند
حواله سرکار نمودند و نیز چتر سنگه و شیر سنگه میجر لارنس و میم ایشان را و لفٹنٹ بوی صاحب
و لفٹنٹ هربرٹ و مستر طامسین و بی بی ایشان را که گرفتار کرده بودند در لشکر انگریزی
بحفاظت تمام رسانیدند پس اکنون جنگ با سکهان تمام شد و جنرل کلبرٹ تعاقب دوست محمد خان
کرد چند روز دران اطراف توقف کرده بود نمود اگر افغانان دره خیبر که طامع زر هستند
بطمع یافتن زر از سرکار انگریزی او را گرفتار کرده حواله سرکار انگریزی نمایند عجب نیست
و اکنون که مهم سکهان تمام شد زود لام افواج انگریزی خواهد شکست و صاحبان کمیٹی
کپتان برای تجویز چهاونیهای افواج انگریزی بجانب بسیار دریای جهلم زمین را پیمایش
می کنند و نواب گورنر جنرل بعد نوشتن مبارکباد این جنگ بکمپنی بخیب ایما فرمودند که هنوز
جنگ قائم است و فساد بر پا فتح تمام پنجاب آن وقت خواهد شد که هر گاه دوست محمد خان و افغانان
که بکمک سکهان آمده بودند از ملک پشاور خارج شوند یا مغلوب و مستاصل کرده شوند
بمجرد رسیدن این نوشته فوج انگریزی بجانب اٹک و پشاور برای خارج کردن افغانان
روانه شد گویند دوست محمد خان با مردم همراهی خود و سلطان محمد خان برادر بمجرد داخل
لشکر جنرل کلبرٹ از پشاور گریخت و بسیار از دره خیبر پای داده صحیح و سالم بدر رفت
بسبب حکم نواب گورنر جنرل بهادر بتقریب رجوع کردن سرداران سرکش سکهان در
چهاونیهای کلان شلکهای تهنیت سر شدند و اکنون منظور اهالیان سرکار انگریزی است

که در جنگی به نواب سراج الدوله غالب آمدند و حاجت فوج شد اینقدر گوره و هندوستانی
ملازم سرکار کمپنی بود گوره سوار ۱۶ گوره سپاهی پیاده ۱۰۴۹ گوره گوله انداز ۷۳ هندوستانی
ترک سوار ۱۲۴۰ هندوستانی سپاهی ۱۳۰۳۸ جمع کل ۱۵۰۰۳۵ [illegible] در سنه ۱۸[illegible] عیسوی
بوقت جنگ با مرهته گوره ولایتی از سوار و پیاده ۱۳۲۰۹ بودند و در جنگ سابق [illegible]
پلتن گوره و بوقت محاصرهٔ قلعه بهرت پور دفعه اول همراه جنرل لارد لیک [illegible]
سه رساله دراگون و یک پلتن گوره زیاده از یازده هزار فوج نبود و در سنه ۱۸۴۵
و سنه ۱۸۴۶ عیسوی بوقت جنگ اول با سکهان شش پلتن گوره و سیجده پلتن هندوستانی
بودند و بالفعل در سنه ۱۸۴۹ عیسوی نیز نه پلتن گوره و سیجده پلتن هندوستانی برای جنگ با
سکهان دفعه ثانی رفته بودند الغرض بالفعل کل فوج ملازم کمپنی و پادشاهی در کل هندوستان
سی هزار گوره ولایتی و دو لک سپاهی هندوستانی ملازم هستند پس کیست در هندوستان
که با چنین افواج قیامت آشوب مقابله کند و بر وی غالب آید و سوای سرکار گوره
[illegible] صاحبان [illegible] کرنل و جنرل هستند که با تدبیر و پایداری می جنگند
می جنگند و گویند رعایای پنجاب خصوصا مسلمانان از ظلم عمل سکهان ظالم و افغانان
بی رحم و بد خصلت سرکار انگریزی بسیار مطمئن و خوشنود گردیدند و زنان شهر لاهور از بام خانهای
خود بوقت داخل شدن افواج انگریزی در آنجا از فرط سرور و شادمانی بر صفوف سپاه
[illegible] ایشان گل نثار کردند و مقصود آنکه در عمل انگریزی از غارتگری و ظلم و بدعت هر دو قوم مذکوره
مامون و محفوظ خواهیم ماند و گفتن اذان بآواز بلند و اظهار دیگر شعار اسلام ما را میسر خواهد شد
در جنگ صاحبان دعای خیر کردند و چتر سنگه و دیگر سرداران را بقصد بردن در فیروزپور
[illegible] پنجاب در محاصرهٔ فوج انگریزی عبور کنانیدند و بالفعل که در کل پنجاب عمل انگریزی
[illegible] شده یک کونسل از طرف نواب گورنر بنگال در لاهور مقرر خواهد کرد و در سر دفتر
کونسل [illegible] هنری لارنس [illegible] بماهه هفت هزار روپیه و دو صاحب دیگر [illegible]

بمرباهه چهار هزار روپیه معین خواهند شد و بالفعل یک مجلس کلان از صاحبان انگریز و مهاراجه
دلیپ سنگه با دیگر سرداران لاهور که شریک با سرکشان نبودند در لاهور منعقد شد و اشتهار
گورنر جنرل که نقلش عنقریب نوشته میشود دران مجلس خوانده شد مهاراجه مذکور و دیگر
سرداران از استماع ان دستخط کردند و چهار لک روپیه سال برای مهاراجه موصوف
الحسب الحکم انگریزی مقرر شد و هم مقام بود و باش ایشان در هندوستان جای که [illegible]
قرار خواهد یافت و جاگیر راجه تیج سنگه و دیوان دینا ناته و شیخ امام الدین و حکیم نور الدین
بحال خواهد ماند و جاگیرهای دیگر سرداران سنگه که باسرکار بغاوت کرده جنگ نموده بودند
بالکل ضبط خواهند شد و جواهر کوه نور برای نذر ملکه معظمه لندن بولایت خواهد رفت
و مشهور شده است که دیوان مولراج در قصاص مستر اگنیو از حلق کشیده مقتول خواهد گردید
زیرا که او قاتل صاحب مذکور را قبل در انعام این کار داده بود و باقی مراتب که در انتظام
ملک پنجاب قرار یافته اند به وقت معلوم شدن نوشته خواهند شد و هرگاه جنرل گلبرت با
افواج قاهره انگریزی برای مقابله افغانان کابل در پشاور داخل شد چهاونی انگریزی را و
بنگله و مکانات میجر لارنس که افغانان مذکور آتش در داده بودند مشتعل و سوزان یافت
و بهار وزیر دوست محمد خان مع برادر خود سلطان محمد خان که بسبب گرفتار کرده دادن
میجر مذکور مغضوب و مجرم سرکار انگریزی بود بطرف کابل راهی گردید و همچنین افغانان
همراهی او بعد یکیده مقابله با فوج انگریزی از پشاور به در رفتند

نقل خلاصه اشتهار

نواب گورنر جنرل لارد دلهوسی بهادر مرقومه ۲۹ مارچ سنه ۱۸۴۹

از کمپ فیروزپور چون بعد فوت مهاراجه رنجیت سنگه والی لاهور متوفا که [illegible]
سرکار انگریزی بود و عهد نامه با سرکار موصوف داشت سپاه خالصه و اکثر [illegible]
سکهان ملازم دربار لاهور بر ملک سرکار انگریزی که این طرف دریای ستلج بود یورش

نمودند و در مقابله افواج سرکار مذکور شکستهای متواتر یافته بسیاری از ان مقتول گردید
و افواج سرکاری بعد از گریزانیدن ایشان از جنگ آخر از طرف ستلج عبور نموده قصد
لاهور کرد مهاراجه دلیپ سنگه مع سرداران لاهور عذر تقصیرات نموده اطاعت سرکار
را قبول کرد گورنر جنرل فرمان فرمای هندوستان از راه کرم و نوازش تقصیر افواج
خالصه را معاف فرموده دست از ملک لاهور باز داشت و عهدنامهای جدید فیمابین
سرکار لاهور و سرکار انگریزی نوشته شد چنانچه اهالیان سرکار انگریزی بران همه قول
و قرار مندرجه عهدنامها تعمیل نمودند مگر سکهان و سرداران ایشان عهدشکنی کرده شرائط
عهدنامها را بجا نیاوردند حتی که سالانه نقدی که دران مندرج بود ادا نکردند نیز
قرضی که گورنمنت هندوستان ایشان را داده بود نداد ند و علاوه سکهان و سرداران
ایشان اطاعت و فرمان برداری سرکار را که بذمه خود اختیار کرده بودند بعمل نیاورده
برای قتال و جدال برخاستند و بعض صاحبان را که برای انتظام امور دربار لاهور متعین بودند
بقتل نمودند و بعض را بفریب قید کردند و بعض سرداران آنجا را که بر عهدنامه دستخط
کرده بودند شریک خود در فساد ساختند بلکه یکی از ارباب کونسل لاهور در فساد و بغاوت
رهبری ایشان کرد و تمامی سکهان بدین اراده که سلطنت انگریزان را تباه و برباد
کنند بغاوت و سرکشی نمودند و گورنر فرمان فرمای هندوستان سابق در اشتهار
خود نوشته بود که سرکار انگریزی را گرفتن و تسخیر نمودن ملک غیر بلاسبب هرگز منظور
خاطر نیست چنانچه دلیل صداقت کلام شان دست برداشتن سرکار مذکور از ملک
پنجاب ظاهر و هویداست و لیکن اکنون برای حفظ ملک و رعایا ضرور افتاد که تدبیری
باید کرد تا بدان سرکشان آنجا را که از سرداران خود نیز ستند مطیع و منقاد خود سازند
بنابران نواب گورنر جنرل لارد دلهوسی بهادر ارشاد میکنند که اکنون حکومت سکهان
از ملک پنجاب ختم شد و تمامی ملک مهاراجه دلیپ سنگه داخل و شامل ملک

هندوستان گردید و سرکار انگریزی مدام نسبت بهاراجه موصوف بعزت و تعظیم
پیش خواهند آمد و مال و جاگیر معدودی از سرداران سکهان که با سرکار جنگیده‌اند
برقرار خواهد ماند و تصریح باد که سرکار انگریزی با مذهب رعایای ملک پنجاب نخواهند
مسلمانان باشند خواه هندو و سکه هرگز علاقه و سروکاری نخواهد داشت و لیکن احدی
را اجازت نخواهد شد که یکی از مذهب دیگری و یا در امری که در مذهب او فرض باشد
تعرض و مزاحمت رساند و سردارانی که با سرکار انگریزی جنگیده‌اند جاگیر و مال و اسباب
ایشان بالکل ضبط خواهد گردید و تمامے قلعه‌ها و قلعچه‌ها که در ملک پنجاب‌اند مسمار و منهدم
کرده خواهند شد بلکه آن چنان تدبیری بعمل خواهد آمد که باز مردم ملک پنجاب را قدرت
بر جنگ و فساد با سرکار انگریزی نباشد و گورنر جنرل بمردم رعایای پنجاب اطلاع میدهند
که بلا حجت و تکرار اطاعت سرکار انگریزیه را قبول کنند و کسانیکه مطیع و منقاد سرکار شوند گورنر
جنرل بهادر ایشان با مهربانی و ملایمت حکمرانی خواهد شد و احیاناً اگر احدی از رعایای
اینملک باز فتنه و فساد و یا مقابله با افسر سرکاری خواهد کرد درینصورت باید توقع رحم و
مهربانی این سرکار درباره خود ندارد و بل سزای سنگین خواهد رسید و این اشتهار بحکم
نواب گورنر جنرل لارڈ ڈلهوزی از دستخط ایچ ایم الیٹ صاحب بهادر سکرتری
گورنمنٹ آف انڈیا جاری گردید تعداد رعایا و آمدنی سالانه ممالک
هندوستان وغیره و شمار افواج هریک مفصله

شمار فوج هرجا	آمدنی سالانه هرملک	تعداد رعایا	نام ملک
قریب دو لک سپاه	[illegible] کرور	[illegible] کرور	آمدنی ملک هندوستان که از سابق در سرکار انگریزیست
[illegible] هزار	ده کرور	[illegible] لک	آمدنی ملک پنجاب رعایا وغیره
یک لکه و پنجاه هزار	یک کرور و [illegible] لکه	[illegible] لک	ملک برما که آنرا آوا نیز گویند

ملک نیپال	[illegible] لک	[illegible] لک	[illegible] هزار
ملک سنده	[illegible] لک	[illegible] لک	[illegible] هزار
افغانستان	[illegible] لک	یک کرور و هشتاد هزار	[illegible] هزار
ملک ایران	[illegible] لک	دو کرور	[illegible] هزار
حیدرآباد دکن	[illegible] لک	سه کرور	+
گوالیر ملک سندهیه	[illegible] لک	یک کرور و چهار لک	[illegible] هزار سپاه بر [illegible]
ناگپور	[illegible] لک	[illegible]	+
	میزان کل ۱۴۰۵۰۰۰۰ یعنی چهارده کرور و پنج لک مردم	میزان کل ۳۳۳۶۲۵۶۷۹ یعنی سی و سه کرور و سی و شش لک و بست و پنج هزار و ششصد و هفتاد و نه	

در بیان شمه از حال مهاراجه رنجیت سنگه والی لاهور سابق [illegible]
او ملکهای اطراف را گویند رنجیت سنگه مذکور در سنه ۱۸۰۲ع بر اضلاع افغانستان
که بر کناره جانب شرقی دریای سنده واقعند متوجه شده بسبب کم زوری افاغنه آنجا
متصرف گشت و سرداران ملک دیگر را که زیر حکم سلطنت کابل بودند بتخویف و تطمیع مطیع حکومت
لاهور ساخت من بعد بر اضلاع شرقی و جنوبی دریای ستلج یورش کرده بتدریج شامل
ملک پنجاب نمود و در سنه ۱۸۰۸ع سر چارلس مٹکلف بعهده سفارت مقرر گشته برای نویسانیدن
عهدنامه از طرف سرکار انگریزی در لاهور رفت در ابتدای حال رنجیت سنگه بر عهدنامه
دستخط نمیکرد و آخر مدریافت این که سرکار مذکور را بجز روابط محبت و اتحاد فیما بین دو سرکار
غرضی از ملک او نیست در سنه ۱۸۰۹ع بر عهدنامه دستخط نمود و پس از آن زمان تا آخر عمر خود با وجود
اغوای همسایان و سرداران خود از طرف سرکار انگریزی او مدام بر جاده مستقیم دوستی و اتحاد
فیما بین سرکار ماند و سپاه او کل هفتاد و پنج هزار بود منجمله آن بست و پنج هزار فوج خود
را نسبت دیگر سپاه زاید تنخواه داده آنها را قواعد بطریق سپاه انگلش تعلیم میکنانید

می گشایید و بجملهٔ آن سه هزار سوار و پنجهزار سوار و گولا انداز بودند و کار توپ می آموختند و چند
فرانسیس را برای تعلیم سپاه خود در سرکار خویش ملازم داشت و یکصد و پنجاه توپ
خوب کار آمد داشت و پنجاه هزار سوار و پیاده را که اکثر ایشان گورکهه بودند که
نمی خواست نقصان رسید داده بود و در ۱۸۱۸ء صوبهٔ ملتان و پشاور و در ۱۸۱۹ء کشمیر را در قبضه
خود در آورد و در ۱۸۳۱ء با لارڈ ولیم بنٹنک گورنر سابق هندوستان با کمال شان و
شوکت ملاقات کرد و در سنه مذکور اتحاد فیما بین این هر دو سرکار بسیار افزود
بر وقت بردن شاه شجاع الملک درانی را برای نشاندن بر تخت سلطنت افغانستان
مدد افواج انگریزی نمود و در ۱۸۳۹ء بعمر پنجاه و هفت سال بسبب کثرت عیاشی
قضا کرد و بر روی او داغ چیچک عمیق بسیار بودند و با وجود داشتن یک چشم قوت
فطانت و دانشمندی و سلیقهٔ ملک گیری و رعایا پروری و شجاعت خداداد به مرتبهٔ اولی
حاصل بود که از امثال و اقران خود گوی سبقت ربوده و در خصائل او صاحبان
انگریز نوشته اند که او قصد در امور جهلکه میکرد و اگر او را مهمی پیش می آمد بدون انجام
و انصرام آن بر حسب دلخواه خود دست از آن بر نمی داشت و هر کار را اول خوب
فهمیده و بمیزان خرد سنجیده میکرد و از قوت و شجاعت دلی و ذکاوت طبیعی اهل غرور
و گردن کشان ملک خود را مطیع و منقاد خود میداشت احدی را یارا نبود که در زندگی
با وی سرکشی میکرد و گو قادر بر نوشت و خواند نبود مگر آنچنان صاحب تدبیر صائب بود
که کار و بار سلطنت خود را بی صلاح و مشوره دیگری بخوبی می نمود اگرچه رحم و افسوس
در دلش نبود و لیکن ظلم بر رعایای خود هم روا نمیداشت و نزد وی طاقت خود را در
امور خطرناک و نا ممکن صرف و برباد می کرد و اگر در مهمی از روی خطا هم واقع میشد بسبب
آن خطا رخنه در امور سلطنت و یا در اسباب حکومت او راه نمییافت و دلیل بر دانشمندی
او همین بس است که اهالیان سرکار انگلشیه همیشه از وی راضی و خوشنود ماندند و محبت

بعوض خون کسی قصاص از قاتل نمیگرفت اگر مجرم را بعقوبت میرسانید از کمال سختی می قطع
اعضا و مثله کردن او فرامی گشت و یا او را بکوهستان جلای از وطن مینمود و عمل اگرچه مشکل
انگریزی نداشت مگر بنسبت ریاستهای دیگر هندوستانیان بمراتب بهتر و منضبط بود
و در وقت او آمدنی ملک لاهور بقدر دو نیم کرور روپیه بود و با وجودیکه در سرکار
او قریب دوازده کرور روپیه از نقد و اسباب بود تاهم تنخواه فوج او تا هیجده ماه بذمه
او باقی می ماند و بسبب زیاده طلبی محصول از تاجران کار و بار تجارت در ملک او
کم بود و اهلکاران او بسیار رشوت خور بودند بدین سبب اکثر امور حسب
خواهش او نمیشدند و حدود ملک لاهور در وقت او بدینصورت بودند حد شمالی ملک
او ملحق کوهستان همالا و غربی آن تا دریای سنده و جنوبی و شرقی تا دریای
ستلج و شکل ملک او بوضع مثلث بود که قاعده آن مثلث در طول آن قدر چهار صد میل
با دامن کوه همالا پیوسته است و دو ساق شرقی و غربی آن باندازه ششصد میل بدین صورت

نقشه

ملک لاهور

قاعده این مثلث که از جانب شمال بکوهستان
همالا پیوسته است بقدر چهار صد میل باشد

واکثر اراضی ملک او در زمین برابر و هموار نسبت کوهستان بسیار است و زمین اطراف این پنج
دریا که ستلج و بیاه و راوی و چناب و جهلم اند بسیار حاصل خیز و زرخیز و چهار دوآبه
اند یکی را دوآبه باری گویند و دوم را دوآبه رچنا و سوم را دوآبه چج و چهارم را دوآبه سندساگر نامند

نقشہ حصۂ پنجاب کہ درمیان لاہور و پشاور واقع است

تقریظ خاتمهٔ مترشحهٔ کلک گهرسلک شاه اقلیم سخن وری آفتاب معنی پروری شعشعه گستری کشور شعر و سخن ناصب اعلام این گرامی فن مقبول بارگاه لم یزلی جناب افادت مآب مولوی محمد هادی علی مدظله العالی

پس از تعیین نیزه بازی قلم در میدان دشت بیاض صفحه توحید مالک الملکی ست که بساط
هستی از ازل تا ابد سر بر خط فرمان نهاده و علم اندازی خامه در بیدای ناپیداکنار تحمید
جهان آفرینی که از سطوت سلطانیش سرکه و مه تن برضا و تسلیم در داده حکم اندازان فهم و فراست
در معرکهٔ ادراک کنه ذاتش هیچ تیر بتاریکی زدن و ناوک زنان عقل و کیاست از عهدهٔ مجال
حصر صفاتش در خانهٔ کمان گوشه گزیده تا علم صبح برافراخته [illegible] آن
ساخته ماه نوست از پی یگانه اش تیغ هلالی ز سلخ خانه اش انفصالی بدیع قضا
بدست مختاری نهاده که مشت خاکی گرد از نهاد اعدای دین برآورد و تبلیغ احکام
واجب الادا بزبان شاه گویندگانی سپرده که بی زبانان را حکم ناطقش گویا کرد توقیع رسالتش
بطغرای و ما ارسلناک الا کافة للناس مسجل و منشور نبوتش بخاتم التعالی و لکن رسول الله
و خاتم النبیین مکمل ــه چو منکر تیغ او شد از جهالت سپر افکند بر آب ذمت سلیمان
بود موری رهگذارش سکندر با دو چرا بنه دارش جانشینان مسند ملکش تیغ انتقام
بخون دشمنان اسلام خوابانده و تابان چو ساده خلافتش تیر کین در سینه کافران بیدین
نشانده ــه صد تحیات باد بر جانش بر همه آل و صحب ذی شانش بعد ازین سواد تحریر
سرمه چشم اعتبار برای نظاره بیندگان فاعتبروا یا اولی الابصار باد که سنان جوشن گذار [illegible]
[illegible] بخون عزیزان خضاب بسته و شمشیر لشکر دار [illegible] دوران مدام دست و گریبان
[illegible] تاب کاهی تخت یکی مقام دیگریست و نوبتی دیهیم صاحب افسری دیگری

سجع از جان بخش قالب سخن شیخ محمد عبدالرحمن متخلص بامنی

[illegible] خامه محمد نگار بمیدان صفحه قرطاس بتحریر حمد شاهنشاهیست که علم جلالش تیغ آسمانی
بپاس این قلعه فیروزه گون بیستون مهابت و عارض امرش از جنود کواکب بر ساحت فلک
صف کهکشان آراست و صفوف آرای افواج حروف در عرصه کاغذ برقیم نعت کشورگیر شاه
[illegible] متینش ناسخ جمله ادیان است و رواج سکه کلمه اش از زمین تا آسمان **اما بعد** این
کتابیست عبرت افزای ناظران محتوی بر اخبار صحیحه لاهور و ملتان بیان واقع نثر لاجواب
ملقب بتاریخ **پنجاب** تصنیف لطیف مقدمه آبیش بلیغ زرنگار و ترصیف نظیف
سر دفتر فصیحان ذوی اعتبار نثار عدیم النظیر ناظم نظم دلپذیر مجموعه فضائل جزیله حاوی
فنون جلیله جناب فیض مآب شعر بر سر طور معانی کلیم مولوی منشی **عبدالکریم**
[illegible] که نثرش را بانثره نسبت دادن گردن عدل زدن و خون انصاف ریختن است
و شهرت انشای دلکشایش در بلای تیغ و تیر برای دبیر فلک انگیختن هما نا کوس سخن
بنام نامیش نواخته اند و علم این گرامی فن باسم سامیش برافراخته سحبان وائل اگر زنده
میبود زانوی ادب پیشش ته می نمود و امرء القیس همین ارادت بر آستان فیض نشانش
میسود نقطه که از قلمش چکد برای اعدام عداکار تیر تفنگ کند و مدی که از خامه اش سر کشد
سنان سینه مخالفان بر آهنگ باد و بالجمله این شاهد مستغنی عن الصفات در مطبع محمدی غازه طبع
بر رو مالیده پنجم رمضان المبارک ۱۲۶۵ هجری مرصع شده نظارگیان را بچو تماشای
خود گردانید عندلیب خامه راقم الحروف **محمد عبدالرحمن** دو قطعه تاریخ فتح این مهم
مرکرم ستایش است **قطعه** چون درین وقت زتقدیر خدا ‌ چشمها دید شکست لاهور بهر تاریخ
خرد با آخش گفت کردید شکست لاهور **ایضاً** چو شد پنجاب یکسر زیر و بالا
[illegible] کمپنی شد فتح ابواب ‌ مرتب شد کتاب از فعالش ‌ لقب شد بهر آن تاریخ پنجاب
همان بی پا و سر پنجاب برگیر ‌ که باشد این لقب تاریخ نایاب